

♦ آيا بناغلي كرزى د بنسټپالو پرضد

مبارزى غيرت لري؟ ۲ مخ

♦ ((چوچه سگ)) فدای سگ های کلان

۲۱ ص

♦ افسانه، حقیقت ماندگار

۱۲ ص

♦ سه مقاله از داکتر محمود گودرزی

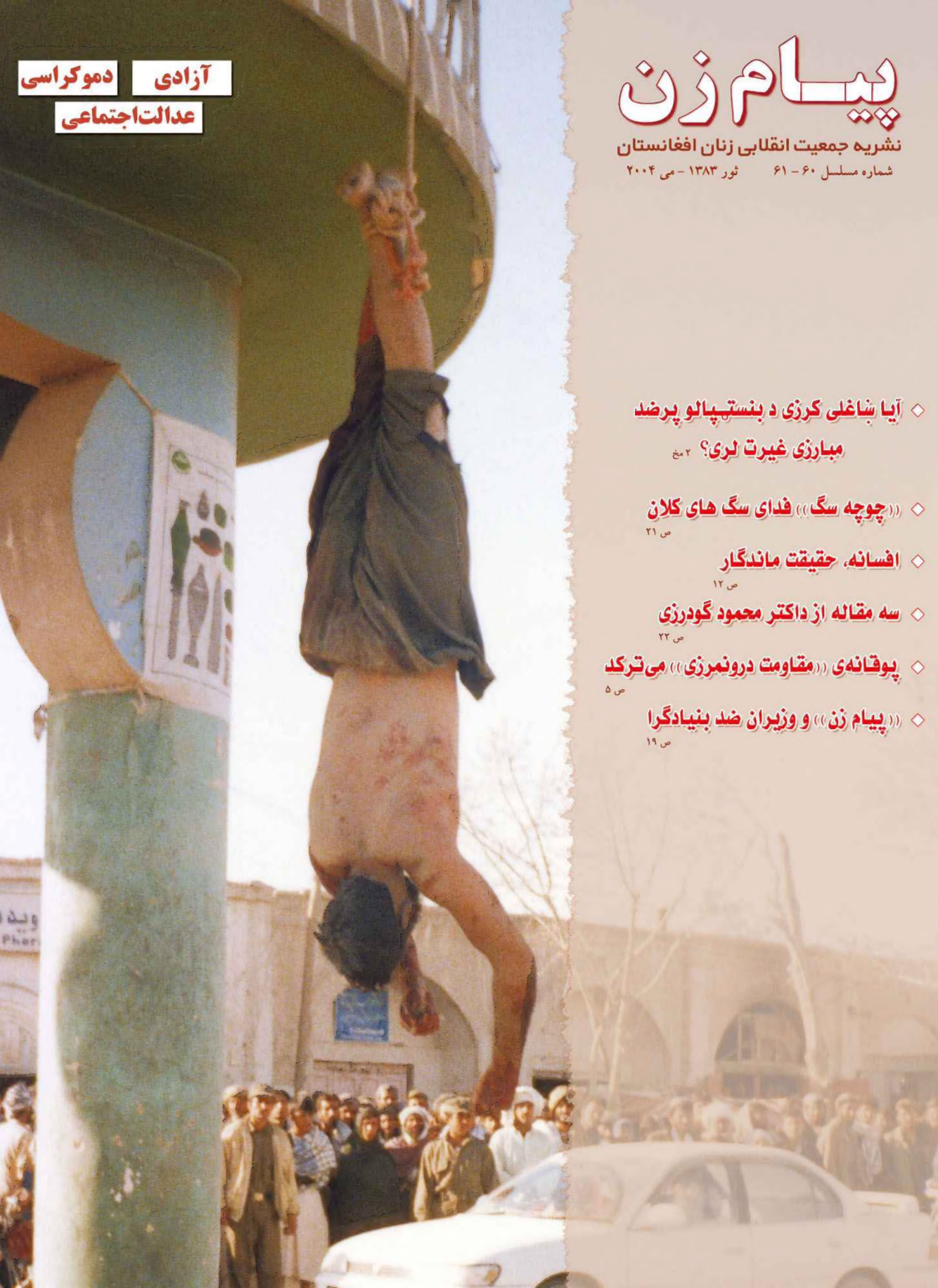
۲۲ ص

♦ پوقاندهی ((مقاومت درونمرزی)) می ترکد

۵ ص

♦ ((پیام زن)) وزیران ضد بنیادگرا

۱۹ ص



د بنسټپالو له منځه وړل د آزادۍ غوښتونکو ځواکونو او زموږ د خلکو غوښتنه ده، آیا ښاغلی کرزی هم د هغوی سره د یو ځای مبارزې غیرت لري؟

پنګوۍ. هغه ظاهراً رأی اخیستنی پخاطر یا کومی بلی موخې پخاطر یا د پښتون قوم پاملرنې د پاره حاضر دی چی هر ډول خاین او کرکجن دیني جنایتکارانو سره روغه جوړه وکړي، هغه دپاره، چی خاینانو له خوا یی هیڅ ضرر ندی لیدلی، پیره منلی او په زړه پورې خبره ده چی هر ډول روغۍ جوړی ته ځان چمتو کړي، مګر پدی پوه شی چی زموږ خلک دواړو څخه دومره کرکه لري څومره چی د «شمالي تلوالی» بی ناموسه تروریستانو څخه لري، د گلبدین ګوند څخه د دغو جنایتکارانو پر پیکون یوه غولونکی ادعا ده، تر څو چی انجنیر غفار، کریاب، هادی ارغندیوال او ددوی په څیر نورو جلااندو خایانه کړه وړه بیل بیل همدارنګه د هغوی د بدفعه رهبر سره یو ځای افشا نشی بل هیڅ دلیل به ونکړای شی خلکو ته قناعت ورکړي، دوی باید پاتی په (۵۱) مخ کی

موږ تل ویلی او بیا هم به ټینګار وکړو چی بنسټپالو جنایتکارانو سره جوړیدل به جوړجاری کوونکی او خپلی ملت ته ښه پایله ونلري. د قدرت نیولو د هماغه لومړیو ورځو څخه د ښاغلی کرزی اراده چی د ورستیو «پیلماسی» گانوڅخه په ګټه اخیستلو د «ملی وحدت»، «ملی روغۍ جوړی»، «ملی امنیت»، «ارضي تمامیت»، او داسی نورو غولیدوونکو او دطمطراق څخه پکو نومونو لاندی هڅه کړی هماغه جنایتکاره او د پردیو مزدورانو سره جوړ راشی او تر هغه ځایه مخکی ولاړ چی د فهیم په شان بدنامه کس یی «مارشال» وبوله او پا کټر عبدالله او یونس قانونی یی تر اوسه د کابینې نازولی بچیان شمیرل کیږی او اسماعیل او دوستم ته هم ناز ورکوی.

پدی وروستیو کی ښاغلی کرزی د روغۍ جوړی نڅاره نه یواځی طالبانو په وړاندی بلکه گلبدین حزب په وړاندی هم

کریم خلیلی ضمانت سگ خونخورش عارف داوړی را کرده و او را از چنگ قانون فرار داد.
طبق گزارش هایی اکنون برادر این سگ هار - تورن عبدالعلی - در کابل بازداشت شده است. اما به یقین دست پلید کریم خلیلی و سایر سرتبهکاران حزب وحدت در کار است تا او را نیز از محاکمه و مجازات برهاند.

اگر آقای کرزی نخواهد در سطح رئیس جمهوری اسمی، بی اختیار و در گرو «ائتلاف شمال» باقی بماند، باید بلافاصله کریم خلیلی این یکی از داغ‌های ننگ کابینه را از مقامش طرد و او را به جای عارف داوړی با زنجیر و زولانه به زندان انداخته یا به نیروهای ایساف بسپارد تا هم عارف پیدا شود و هم او جزای سؤاستفاده و خیانتش را در مقام معاون ریاست جمهوری ببیند.

شایان یادآور است که عارف داوړی و عبدالعلی جنایتکاران مربوط به حزب وحدت از هیچ بیشرافتی، بی ناموسی و رذالتی که در قاموس این حزب و «ائتلاف شمال» وجود دارد، نسبت به مردم شهرستان ولایت ارزگان دریغ نکرده اند.



پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۶۰ و ۶۱ نور ۱۳۸۳ - می ۲۰۰۴

در این شماره:

«ائتلاف شمال»
این برادران پلید طالبان
با جسد یک اسیر.

تا زمانی که آدمکشان گلبدینی
کشیفی چون بشیر بغلانی
(یوسف) ها در فراه یا هر جای
دیگر کشور بلادیده‌ی ما بر سر
قدرت اند، وقوع یک چنین
جنایت‌هایی امری روزمره خواهد
بود.

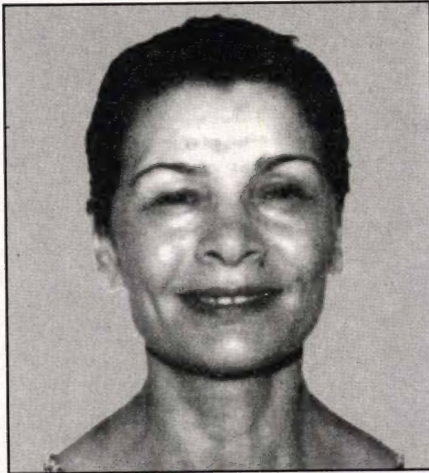
- ☐ ۲ د بنسپهالو له منځه وړل د آزادۍ غوښتونکو ځواکونو او زموږ د خلکو غوښتنه ده
- ☐ ۴ مردم ما بتینا را همیشه به خاطر خواهند داشت
- ☐ ۴ د زهرا کاظمی وینه د ایران جنایتکاره رژیم پر مخ د ننگ یوبل داغ
- ☐ ۵ پوقانه‌ی «مقاومت درونمرزی» می ترکد
- ☐ ۱۰ فرهاد مهراد سیاسی ترین خواننده‌ی ایرانی
- ☐ ۱۲ افسانه، حقیقت ماندگار
- ☐ ۱۲ افغانستان، عراق خواهد شد اگر...
- ☐ ۱۳ گزارشها از کشور پامال جنایت سالاران دینی
- ☐ ۱۹ «پیام زن» و مطبوعات و شخصیت‌های ضد بنیادگرا
- ☐ ۲۱ «چوچه سگ» گلبدین را کشتند تا اسرار سگ‌های کلان او فاش نشوند!
- ☐ ۲۲ سه مطلب از داکتر محمود گودرزی
- ☐ ۲۶ ادوارد سعید زبان ملتش
- ☐ ۲۸ نامه سرگشاده به جورج دبلیو بش
- ☐ ۳۲ شیرین عبادی در کنام ددان کار می‌کند، او را باید درک کرد
- ☐ ۳۷ گلبدین بعد از چخ شدنش از ایران
- ☐ ۳۸ «راوا» برنده بیستمین جایزه جهانی الفانسو کامین Alfonso Comin
- ☐ ۳۹ چند بررسی از کتاب‌های در مورد «راوا»
- ☐ ۴۲ سانسور در «ولایت فقیه» از زبان علی اشرف درویشیان
- ☐ ۴۳ حاکمیت تجاوزکاران
- ☐ ۴۴ درباره تبهکاران جهادی و برادران القاعده و طالبی شان و... به استاد رسانه‌ها
- ☐ ۴۹ ناتو، مافیای «قهرمان ملی» و لگدی تازه بر پوزه‌ی دستگیر پنجشیری
- ☐ ۵۰ وجدان امریکا
- ☐ ۵۲ شاعران مقاومت یونان از زبان شاملو
- ☐ ۵۴ پیام زن و خوانندگان
- ☐ ۸۸ تجلیل روز جهانی حقوق بشر
- ☐ ۹۲ زنده باد ۸ مارچ!
- ☐ ۹۵ هشت نور تاریکترین لحظه در تاریخ ما
- ☐ ۱۰۲ امحای بنیادگرایان خواست نیروهای آزادیخواه و مردم ماست

RAWA
P.O.Box 374
Quetta
Pakistan

rawa@rawa.org
www.rawa.org

مردم ما بتینارا همیشه به خاطر خواهند داشت

د زهرا کاظمی وینه د ایران جنایتکاره رژیم پر مخ د ننگ یوبل داغ



بتینا گوارلاد Bettina Goislard دختر ۲۹ ساله فرانسوی که در بدترین شرایط برای کمک به هزاران مهاجر عودت‌کننده به وطن ما آمده بود، بدست اراذل طالبی به قتل رسید.

وی بعد از ختم تحصیلاتش در پاریس مدت ۳ سال را در رواندا و با تمرکز روی آسیب‌پذیرترین گروه از مهاجران (زنان و کودکان) سپری کرد.

بتینا در جون ۲۰۰۲ در پیوند با UNHCR وارد افغانستان شد، به تعبیر خودش: «خوابی که به حقیقت پیوست». از مناطق جنگ‌زده دیدار به عمل آورد و در یکی از محروم‌ترین ولایات طالب‌زده و جهادی‌گزیده - غزنی - مستقر شد. با اهالی منطقه مخصوصاً زنان و کودکان رابطه نزدیک داشت و فارسی را به خوبی فرا گرفته بود. بدین ترتیب او فقر و درد مردم ما را بهتر می‌شناخت و لمس می‌کرد.

فلیپوگراندی Filippo Grandi رئیس UNHCR گفت: «بتینا از شرایط نامساعد هیچگاه ترس به دل راه نمی‌داد. کم حرف می‌زد و با آنکه جوان بود تجارب فراوانی اندوخته و کارش عالی به حساب می‌آمد».

بتینا همچون یک شهروند اروپایی می‌توانست زندگی آرامی در کنار خانواده و دوستانش داشته باشد اما آنچه وی را واداشت تا به محروم‌ترین انسان‌های بی‌گناه بیاندیشد تعهدش به یاری دادن قربانیان ستم و بی‌عدالتی بود.

بتینا دلبستگی عجیبی نسبت به مردم افغانستان پیدا کرده بود
بقیه در صفحه (۴۱)

زهرا کاظمی ایران بنسبه کانادایی عکاسه او خبریاله په داسی حال که چی په تهران کی یی د اوین زندان په مقابل که عکاسی کوله و نیول شوه او د سپاه په زندان کی د تحقیقاتو په دوران که چی هیڅ څه یی د اعتراف کولو لپاره نه درلوده، د تهران څارنوال سعید مرتضوی د مستقیمی څارنی لاندی د قضایی ځوا کاو اطلاعاتو وزارت د کسانو لخوا شکنجه شوه او د هغی گزار له کبله چی په سر یی لگیدلی وء مغزی وینی تلل ورته پیدا شوه او په دی توگه یی خپل ځان له لاسه ورکړ.

زهرا باید امریکا ته په جاسوسی کولو اعتراف کړی وی. هغه سناریو چه باید ورباندی اعتراف کړی وی دا وه چی هغی د امریکا د جاسوسی سازمان او د خبریالانو او اصلاح غوښتونکو او د زده کوونکو د غورځنگ تر مینځ د اړیکو برقرارولو ونده درلوده. داسی ویل کیږی چه د زهرا د کالبد څیرنی په راپور کی راغلی چه هغه د مستنطقینو په مقابل که مقاومت کړی چه په نتیجه کی یی د هغوی څخه یو تن په زهرا جنسی تیری کوی. د زهرا مور هم د هغی په وینو کی لټ پټ جسد د لیدلو وروسته په زهرا د شوو وحشیانه شکنجو تصدیق کړی دی.

که د زهرا د مړینی دلیل طبیعی وی نو باید جسد یی د کانادا دولت ته ورکړل شوی وی او نه دا چی په پټه سره ښخ شوی وی. د کانادا د دولت د ټینگار او د هغی د زوی د غوښتنو سره سره په شیراز کی د زهرا کاظمی پتی سخونی، د کانادا د دولت قهر او خشم راوپاړوو.
باتی په (۳۱) مخ کی

پوقانه‌ی «مقاومت درونمرزی» می‌ترکد

وی برخاسته و بر وجود «ادبیات مقاومت» در زمان سازش و دوستی «انجمن نویسندگان» با روسها و سگان اصرار ورزد.

تفی سر بالا

یا تفی بر همتایان و مریدان؟

رهنورد زریاب سیلی‌های سختی بر روی و اصف‌باختری و اکرم عثمان و مریدان شان می‌زند:

بنده که در دوره اشغال کشور توسط سپاه سرخ در کابل بودم، چیزی به نام ادبیات مقاومت ندیدم و از کسی هم در این مورد نشنیدم.

او که از این چیزی ناموجود چیزی ندیده و نشنیده باشد دیگر مطمئن باشد که حسین فخری‌ها و صبوره‌سیاهسنگ‌ها و لطیف‌پدرام‌ها و غیره خدمتگاران خاد و باندهای جهادی هم ابداً با

☆- منظور «انجمن نویسندگان افغانستان» و به قولی «انجمن مرده‌ها» است یعنی انجمنی برپا شده و تحت نظارت و در خدمت روسها و خاد دولت‌های پوشالی. هیچ شاعر و نویسنده و به اصطلاح فرهنگی افغانی را نمی‌شناسیم که قلب و روحش از سنگینی اشغال و میهن‌فروشان در تب و تاب بوده باشد ولی به ننگ عضویت در این مجمع سلیمان لایق‌ها، عبدالله‌نایی‌ها، لطیف‌پدرام‌ها، دستگیر پنجشیری‌ها و سایر چهره‌های کثیف گردن نهاده باشد. اگر قلمزنی منکر این داغ ننگ بر پیشانی‌اش باشد بفرماید حرف ما را رد کند.

☆☆- جالب اینست که خود آقای و اصف‌باختری هشیارتر از آنست که با سخن‌پردازی در باره‌ی چیزی واهی یعنی «مقاومت درونمرزی»، خجالت تازه‌ای را برایش کمایی کند. او این مهم را زیرکانه به سلسله‌جنابان جوانش و مخصوصاً به خادای «فرهیخته» مثل جنرال حسین فخری وا گذاشته است.

☆☆☆- اتفاقاً آقای پرتونادری هم در پوک بودن ادعای وجود «ادبیات مقاومت» به سخن درآمده که از پرداختن به آن می‌گذریم چرا که وقتی مولا و مرشدش رهنورد زریاب در عین مقوله لب بگشاید، لازم نیست پشت گفته‌های او و امثالش گشت. ازین رهگذر عنوان «ترکیدن پوقانه «مقاومت درونمرزی» توسط مدافعان شرمنده آن رهنورد زریاب و پرتونادری» اشتباه بود و تنها باید به نام نامی مرشد اکتفا می‌شد.

ما در نوشته‌های قبلی راجع به شاعران و نویسندگان انجمنی گفته‌ایم* که از کودتای ثور ۱۳۵۷ و اشغال تا سقوط نجیب و بعد از حاکمیت خون و خیانت باندهای جهادی تا سقوط طالبان بی‌شاخ و دم، در افغانستان نه تنها چیزی به نام ادبیات مقاومت درونمرزی - و تا حدود زیادی برونمرزی - وجود نداشته بلکه برعکس به هر آنچه از خامه و کله‌ی سردمداران انجمنی (که بنابر ادعاهایی کارت عضویت پرچم و خلق را در جیب نداشته اند) مثل لیل‌اصراحت‌روشنی، و اصف‌باختری، لطیف‌ناظمی، سپوزمی‌زریاب، اکرم عثمان، اعظم رهنورد زریاب، صبوره‌سیاهسنگ، بیرنگ‌کوه‌دامنی، خالده‌فروغ و... چکیده است جز ادبیات تسلیم و خیانت و نامردمی نمیتوان نامی نهاد.

وقتی «پیام زن» ادعای «مقاومت درونمرزی» اکرم عثمان و مریدان و شیفتگان و اصف‌باختری* و قهارعاصی را دروغ، مسخره، پوچ و تلاشی مذبوحانه جهت توجیه بزدلی و بی‌وجدانی انجمنی‌ها ثابت نمود، اینک یکی از «ستارگان همیشه درخشان و همیشه در صحنه» انجمن بدنام که همانا آقای رهنورد زریاب باشد، ناگهان در مصاحبه‌ای با «فصلنامه رنگین» (تابستان و خزان ۱۳۷۹) صاف و پوست‌کنده منکر وجود «ادبیات مقاومت» در کشور می‌شود. ☆☆☆ او هر چند خیلی دیر، به حقیقتی گردن می‌نهد که «پیام زن» مدتها پیش و مکرر در مکرر از آن سخن گفته بود اما کلیه انجمنی‌ها به شمول داکتر احمد جاوید با هیاوی فراوان می‌خواستند بقبولانند که در زمان اشغال «مقاومت ادبی درونمرزی» وجود داشت و این تنها «راوا» و سایر تشکل‌ها یا افراد ضد میهن‌فروشان پرچمی و خلقی و ضد جنایتکاران بنیادگراست که آن پدیده مشعشع را نمی‌بینند! البته پای مدعیان وجود «ادبیات مقاومت درونمرزی» در آوردن مثال این نوع ادبیات می‌لنگید و زور که می‌زدند مثال شعر «قد و بالای خوشنمای مجاهد» از قهارعاصی را می‌دادند؛ از و اصف می‌گفتند که شعرهای «مقاومتی» زیاد داشت، ولی صلاح نمی‌دید آنها را به نشر بسپارد زیرا از ریاست «انجمن نویسندگان» و بخصوص سفرها به کشور کبیر شوراها و اقامار محروم می‌شد؛ و بیچاره اکرم عثمان خود مجبور شد از رمان فناپذیرش «دراکولا و همزادش» حرف بزند و آن را اثری ضد حفیظ‌اله‌امین یعنی در واقع اثری مشمول «ادبیات مقاومت» بخواند که ما این مسخره‌گشایش را در «پیام زن» افشا نموده‌ایم. اکنون که پهلوان رهنورد به سخن آمده، مرد وزن انجمنی‌های درجه دوم، دیگر حق ندارند خلاف اظهارات پیر شان لب بگشایند. اتفاقاً تا حال چنین بوده و هیچکس از مدعیان بیشرم «مقاومت درونمرزی» پیدا نشد که در برابر

ادبیات اکرم عثمان،
قهار عاصی، خالد فروغ،
ره نور دزریاب،
واصف باختری،
لیلا صراحت روشنی و...
هر چیز نام گرفته
می تواند جز «ادبیات
مقاومت». این را هر
روشنفکر شرافتمند و
وطن دوست می داند.
بحث این است و باید این
باشد که تولیدات خانمها و
آقایان مذکور جملگی
فقط و فقط مظهر تیسپیک

ادبیات ارتجاعی و انقیاد و خیانت بود و بس. در آن دوره
کارمندان ادبی و هنری آزادیخواه، انقلابی و مردمی وطن
ما یا در بلیکونها زنده به گور شدند، یا در جنگ مقاومت ضد
روسی و ضد میهن فروشان جان باختند یا در کشورهای مختلف
از رنج روان فرسای سالها غربت و نابودی وطن شان توسط
فاشیست های غیردینی و دینی پیر و غمین و شکسته شدند یا
اینکه تعدادی از آنان با گرفتاری شدید و مسئولانه در کار
سیاسی از عشق بزرگ شان - نوشتن و خواندن - دور ماندند و
این دو گتوری آخر موفق نشدند آثار زیادی پدید آورند.
بدین ترتیب وطن ماند و تجاوزکاران و سگان و مستی شاعر و
نویسنده و مطبوعاتچی چاکر شان.

البته از رهنورد زریاب انتظار نیست که مسئله را تا آن حد درک کند
یا اگر هم درک کند، خود را با لشمی خاصی تمام انجمنی ها، تیر
نماید. با آنهم سوال بجایش باقیست که چه شده که تیکه دار نویسندگی
و نقد شعر و داستان و فلم و سینما و غیره ی انقیاد و ابتذال، شاگردان و
پیروان سر بزیر و آرام و مفلوکش را اینطور «حسابی» (یادتان هست از
«حسابی» پراندن ها در نوشته راجع به کسریابی با آن خنده های نمکین
که «پهش» می خورد آقای رهنورد؟) بی آب کرده سبق شان را می دهد؟
ولی او حتماً توجه ندارد که با این سیلی باران کردن خرد و کلان انجمن
بی آبرویش، لگدی سخت بر خودش هم حواله می کند. اگر پدیده های
مورد حمایت مادی و معنوی «نیروی اشغالگر یا دولت دست نشاندۀ
آن» نمی تواند «ادبیات مقاومت» باشد جز ادبیات تسلیم و خیانت، پس
به دریافت جایزه و لقب «کارمند شایسته فرهنگ» از طرف «نیروی
اشغالگر یا دولت دست نشاندۀ آن» را چه نام میتوان گذاشت؟ آقای
رهنورد شما برای «نیروی اشغالگر یا دولت دست نشاندۀ آن»
از اول تا آخر چه ارزانی می داشتید که در مقابل به دریافت
پول و جایزه و آن لقب سبک و جلف مفتخر می شدید؟

آفرین تان آقای رهنورد که خیلی دیر لیکن بالاخره یک لکه از
دهها لکه بر شخصیت و کارنامه تان را با ابطال یکسره ی «ادبیات
مقاومت» پاک کردید. ولی آیا در این پس پیری تکانی خواهید
خورد و به آن قدر عزت نفس و متانت خواهید رسید که جایزه و لقب
«نیروی اشغالگر و دولت دست نشاندۀ آن» را نیز دور انداخته، از
مردم بخواهید که جورآمدن های ۲۰ ساله ی تان را با پوشالیان و
سفاکان بنیادگرا ببخشند و بدین وسیله بار کمرشکن روی شانه های
تان را سبک سازید؟

یکچنین چیزی آشنایی ندارند و صرفاً مرض مخالفت با «پيام زن» و
توجیه مزدور و بی عرضه و خنثی بودن شان در دوره اشغال موجب
می شود که رکلام «مقاومت درونمرزی» را برگردن آویزند تا شاید ذلت
و زردرویی و زنگ زدگی وجدان و شخصیت شان را بپوشانند. ولی
نمی دانند که احیاناً هم اگر ثابت سازند که و اصف باختری یا
قهار عاصی و اکرم عثمان چند داستان و شعری به دفاع از «قد و بالای
خوشنمای مجاهد» و هجو «لشکر ملحد» به نام شان ثبت می بود، این
ماهیت آنان به مثابه شاعران و نویسندگان خادی و تسلیم شده را تغییر
نمی داد و باز هم نفرین می شدند که چرا در آن سال ها بر سر زانو ی
روسها و سگان شان ناز می دیدند. پهلوان رهنورد می فرماید:

امروزه، شماری از خامه زنان ما، برخی از سروده ها و نبشته ها را
که در همان زمان در کابل چاپ شده بودند، در شمار ادبیات
مقاومت می آورند که به عقیده من درست نیست. زیرا پدیده هایی
را که از سوی رسانه های همه گانی نیروی اشغالگر یا دولت دست
نشاندۀ آن پخش و نشر شوند و نویسنده و شاعر از این کارهای شان
حق الزحمه هم بگیرند، به هیچ صورت نمی توان ادبیات مقاومت
نامید.

به راستی قیامت شده، سلطان ادبیات اشغالگران و
پوشالیان و تبهکاران بنیادگرا به جولان درآمده و همچون
جغدی خشمگین چشم های انجمنی های احمق مدعی وجود
«ادبیات مقاومت» را بیرحمانه از حدقه بیرون آورده و در
حفره های آنها تف می کند!

فقدان صداقت و متانت

لیکن دم بریدگی حرفها و عدم صداقت و صمیمیت نویسنده
آنجاست که به روی مبارکش نمی آورد که بحث صرفاً این نیست که

داشتن جایزه و لقب از سوی «نیروی اشغالگر و دولت دست نشاندۀ آن» بایش می خارق العاده ای فخر می فروشد.

ادبیات مقاومت در کدام فضا؟

در جای دیگر از گفت و شنود، گویی ستاره ی نویسندگان می خواهد ستاره ی شاعران کشور و اصف باختری را خلع سلاح کند و همچنین آنانی را که با خفت رقت انگیزی این و آن کلمه در شعرهای پوپنک زده ی و اصف را بیرون می کشند، گرد و خاک را از سر آنها پف کرده و نتیجه می گیرند که «اینست نماد مقاومت»!

ادبیات مقاومت، باید در دسترس مقاومت کنندگان بالفعل و بالقوه قرار گیرد. یعنی اگر شاعری، در راستای مقاومت شعری بسراید و آن را میان دفتر خاطراتش پنهان نگه دارد، این سروده شاعر رانمی توان شعر مقاومت نامید. زیرا این سروده وظیفه خودش را انجام نداده است.

یعنی وی دکان بی متاع و حقیر و اصف و امثالش را که شعرهای «مقاومتی» داشتند ولی آنها را در نیفه زده بودند یا خنده آورتر از همه آنها را «با تاریخ ساختگی» انتشار می دادند، تخته می کند.

اما سرانجام اسباب فقدان «ادبیات مقاومت» را چیزهایی بر می شمارد که نشان می دهد علی الرغم افاضات درباره «ادبیات مقاومت»، درک ایشان از این ادبیات، ناقص و انجمنی است:

در واقع فضای رعب انگیز و پلیس سالاری که بر پایتخت (توجه کنید بر پایتخت و نه حتی سراسر کشور! پ.ز.)

چیره و مسلط بود، عملاً پدید آمدن چنین ادبیاتی را ناممکن می ساخت.

اگر ادبیات بر ضد «فضای رعب انگیز و پلیس سالاری مسلط بر پایتخت» یا بر کل یک کشور قدهلم ننماید دیگر ارزش آن چه خواهد بود و چرا «ادبیات مقاومت» نامیده شود؟

پدید آمدن «ادبیات» در شرایطی سیاه و خونبار اشغال یا حاکمیت سگان بیگانه چه غیر مذهبی و چه مذهبی نوعی ایجاد سنگر است علیه دشمن که اگر پیگیر و قاطع و صادقانه و خروشنده باشد باید بهای آن را با تحمل رنج ها و حتی قربانی شدن پرداخت.

اساساً گلوله های ادبیات مقاومت در واقع جز لاینفک گلوله های سرب است که باید همراه هم دشمن را آماج قرار دهند در غیر آن اگر یک مقاومت آزادی بخش تفنگ داشت اما کتاب نه، روزگارش همان می شود که در افغانستان شاهدیم؛ ثمرات مقاومت دلیرانه ی توده ها توسط مشتى جنایتکار مزدور به یغما می رود.

اگر اکرم عثمان و و اصف باختری و غیره تا زنده هستند باید خجالت بکشند و کار شان را نباید «ادبیات مقاومت» نام نهند، شما خود باید آن جایزه و لقب را از گردن تان دور بیندازید که غیر از ننگ هیچ افتخاری برای شما در پی ندارد زیرا که وقتی «نیروی اشغالگر و دولت دست نشاندۀ آن» به شخصی جایزه و لقب «کارمند شایسته فرهنگ» می دهند باید سر یا پای این شخص پیش دشمن باشد و مشخصاً باید خاین ترین و آلوده ترین «کارمند فرهنگ» باشد که اشغالگران و سگان شان به تحسین و بزرگداشت او پیشقدم می شوند.

آفرین تان آقای رهنورد که خیلی دیر لیکن بالاخره یک لکه از دهها لکه بر شخصیت و کارنامه تان را با ابطال یکسره ی «ادبیات مقاومت» پاک کردید. ولی آیا در این پس پیری تکانی خواهید خورد و به آن قدر عزت نفس و متانت خواهید رسید که جایزه و لقب «نیروی اشغالگر و دولت دست نشاندۀ آن» را نیز دور انداخته، از مردم بخواهید که جور آمدن های ۲۰ ساله ی تان را با پوشالیان و سفاکان بنیادگرا ببخشند و بدین وسیله بار کمر شکن روی شانه های تان را سبک سازید؟ کاش دولتی می داشتیم لااقل در این سطح که حینی که شما را به

**«روزی خواهد آمد که ساده ترین مردم میهن ما
روشنفکران ابر کشور را به استنطاق خواهند کشید.
از آنها خواهند پرسید که وقتی ملت به مانند آتش یک اجاق
کوچک و تنها
فرو مرده
به چه کار مشغول بودند؟»**

«آتورنه کاستیلو»

مشاورت وزارت گزیده بود شرط اولش را این می گذاشت که تحریری و شفاهی از پرچم نوازی تان و بخصوص دریافت جایزه و لقب و مستمری از «نیروی اشغالگر و دولت دست نشاندۀ آن» و دوستی با بنیادگرایان از خود صریحاً انتقاد نماید. با شناختی که از شما و یاران انجمنی تان هست بدون تردید حاضر می شدید دشنام های «حسابی» و غلیظی نثار رفقا و «برادران» کنید تا حلاوت مشاوریت را از دست ندهید. منتها این گپ یک جنبه مثبت داشت و آن اینکه راه را باز می کرد تا سایر انجمنی ها نیز از وقاحت مصرانه ی تذکر جایزه ها و لقب های ننگین (منجمله «اکادمیسین» و «کاندید اکادمیسین» و «سرمحقق» و غیره) دست شسته و بدین ترتیب به یکی از آزارهای روحی مردم پایان می دادند.

خلاصه آقای رهنورد از ما می شنوید آن دمبل بونیاک «کارمند شایسته فرهنگ» را خدا گفته از بدن تان جراحی کنید تا مردم نکویند آدم حقیری مشاور وزارت فرهنگ شده که از

افغانستان مانند ضرورت آب برای ماهیست؟

«امیر» ادبیات و هنر خادی و جهادی برای آنکه پیش از پیش جلو هر گونه سفسطه و مسخره گی های انجمنی ها را گرفته باشد، فتوا صادر می کند:

اگر در جستجوی ادبیات مقاومت هستید، سوانح این ادبیات را در گوشه های دور دست کشور، و یا در میان نویسندگان و شاعران مهاجر، در سرزمین های همسایه، بگیرید. در کابل و شهرهای بزرگ دیگر، چنین ادبیاتی نداشتیم. و اگر احتمالاً چیزی پیدا شود، در حد اعتراض های سیاسی - اجتماعی خواهند بود و نیز به شکل اظهار ناخوشی از اوضاع و چنین پدیده هایی را نمی توان ادبیات مقاومت نامید.

آیا مرد وزنی انجمنی هست که بر این فتوی استاد خرده گیرد ولو خرده گیری ای به سبک رایج انجمنی ها چه رسد به درست رد آن؟

تا رهنورد به این پرسش ها پاسخ نگفته...

بهر حال، این احکام «حسابی»، قاطع و روشن پیر انجمنی ها در رد تام و تمام «ادبیات مقاومت» در شمار راستگویی های وی می روند. اما راستگویی واقعی، روشنگرانه و تاریخی وی زمانی خواهد بود که به جای نوشتن «گلنار و آئینه»^{*} و مزخرفاتی ازین دست، مسایل ذیل را

*- «گلنار و آئینه» نام ناول جدیدی از رهنورد زریاب و چیزی باب دندان فلمسازان درجه دو و در عین حال بی حس وطنی است که فوری بر اساس آن فلمی بسازند تا در کنار «غلام عشق»، «رویا» و «خانه ۵۵۵» چشم ها را خیره کند مخصوصاً که کم از کم ده صحنه خواندن و رقص در آن گنجایش دارد!

این کتاب گویی به فرمایش ربانی، فهیم، سیاف، دوستم، اسماعیل و... نوشته شده که آنان را در خلسه های جهادی فرو می برد زیرا هیچ حرفی از جنایت های شان در میان نیست و برعکس تا بخواهی پر است از خیال پردازی پوک و غیر منطقی در محشر افغانستان به اضافه چاشنی های رقص و «عشق» و «هجران» و «ناکامی». و البته برای آنکه مبدا داستانی «غیر مدرن» و جوادفاضلی تلقی شود، و باید صبغه ای مثلاً «سور رئالیستی»، «جریان سیال ذهن» (وای که اکت پیروی از این روش های ضد رئالیستی با تقلیدی ناشیانه و بوزینه وار و کاریکاتور سازی از «بوف کور» صادق هدایت، در زیر ساطور قصابان بنیادگرای طالبی و «ائتلاف شمال»، چقدر خاینانه می باشد) به خود بگیرد، بنأ دختر در گورستان به رقص می پردازد؛ گذشته و حال و خواب و بیداری و دنیای واقعی و دنیای خیال و وهم درهم می آمیزند؛ و کارروایی های بسیاری از این قبیل. حتی نویسنده ی ظالم به روسو و هگل و مارکس و گاندی و دیالکتیک هم رحم نکرده و این نام ها را

غول بادی ادبیات و هنر کشور نمی داند که انجمنی های غیر پرچمی و خلقی فقط و فقط در صورتی می توانستند امروز زنان و مردانی با شخصیت و متعهد به حساب روند که در همان «فضای رعب انگیز» بر وحشت، جان دوستی، محافظه کاری، بی حسی و بی وجدانی خود غلبه کرده و با قبول حتی خطر شکنجه و مرگ آثاری می آفریدند. و اگر این کار در «فضای پلیس سالاری» ممکن نبود، می توانستند در مهاجرت «شاه جور» قلم شان را بر سینه دشمن اشغالگر، میهن فروش یا بنیادگرا خالی کنند.

«فضای رعب انگیز و پلیس سالاری» است که نویسنده یا شاعر یا هر هنرمند ملتزم را به مبارزه برمی انگیزد. لیکن از آنجایی که انجمنی ها بی غیرت و بی وقار بودند و خود را ندا و وجدان مردم شان نمی پنداشتند، در برابر دشمنان خاموشی گزیدند و خود را به هر سه دشمن فروختند.

آقای رهنورد زریاب، مگر فضای ایران از ۳۰ سال به اینسو کمتر از فضای کابل «رعب انگیز و پلیس سالار» بود که نویسندگان و شاعران آزادیخواه آن «ادبیات مقاومت» گرانسنگی بر ضد رژیم محمدرضا شاه و جمهوری اسلامی آفریدند و پا به پای مبارزه مردم پالیده رفت و عده ای از آنان جان شان را فدای پیکار آزادیخواهانه کردند؟

آثار هنرمندان مبارز شهید یا زنده ی ایران از آن جهت با ده ها هزار تیراژ چاپ می شوند و دست به دست می گردند که در «فضای رعب انگیز و پلیس سالاری» محمدرضاشاهی یا جمهوری اسلامی جانی پدید آورده شده اند.

«فضای رعب انگیز و پلیس سالاری» در افغانستان و ایران هر دو وجود داشت و دارد اما در ایران روشنفکران «گفن پوش» کم نبودند و نیستند در حالیکه در افغانستان ملوث شده ی ما، روشنفکران انجمنی اش اول خود را بوسیله روسها و مزدوران «سرخ پوش» و سپس از ترس جلادان بنیادگرا «سبز پوش» کردند و به ساز هر دو رقصیدند و رقصیدند و می رقصند و هرگز هم خسته نمی شوند!

می توان بر این «فضای رعب انگیز و پلیس سالاری...» لعنت فرستاد که شاعران، نویسندگان، روزنامه نگاران و سایر «فرهنگیان» انجمنی را چقدر خوار ساخته و در قطی کرده بود! این جمله خوشایند و پسندیده ی آقای رهنورد و کلیه خانم ها و آقایان انجمنی خواهد بود. اما تاریخ و مردم ما «لعنت» شان را نه به «فضا» بلکه به شاعران و نویسندگانی حواله می نمایند که زنده ماندن و زندان ندیدن را به هر قیمتی خریدار شدند، به درگاه هر دژخیمی لولیدند و عوض «ادبیات مقاومت»، ادبیات سازش، تسلیم و خسی آفریدند.

هم اکنون چه وظیفه دارید آقای رهنورد جز اینکه نشریه های آزادیخواه و ضد بنیادگرا را نشانی نموده به اشاره ی مارشال و خادش قبر آنها را بکنید. و با استفاده از هر فرصت در برابر اسماعیل و دوستم و غیره سرتور بست ها را بجا آورید که ماشاله وجود شان برای

صادقانه و با اجتناب از دخالت دادن احساسات نسبت به یاران پرچمی و انجمنی توضیح دهد:

- روسها و سگان چگونه و مشخصاً با کدام وسایل شما و دیگر انجمنی‌ها را تطمیع می‌گرفتند؟

- به روسها و میهنفروشان غیر از خدمات «قلمی» از کدام طرق خدمت می‌کردید و آنان از شما خواهان چه اطلاعات و همکاری بودند؟

- دستگیر پنجشیری، سلیمان لایق، بارق شفیع، عبداله نایی، لطیف پدرام و اکرم عثمان (که ظاهر آریشتر از شما به روسها و نجیب‌اله و خادش نزدیک بود) چگونه برای روسها جاسوسی می‌کردند؟

- آیا پنجشیری، لطیف پدرام و نایی از همان هنگام هم با جمعیت اسلامی سر و سر داشتند یا به این پستی بعد از زوال نجیب تن سپردند؟ - ادعا می‌کنید که سال‌ها برای خوشایند روسها و سگان شان چیزی ننوشتید، در اینصورت بفرمایید که آنان عاشق چه چیزی در شما بودند که با وصف شکستن نم‌کدان، هم در «کشور شوراها» از شما پذیری به عمل می‌آوردند، هم شما را با لقب «کارمند شایسته فرهنگ» می‌آراییدند و هم برای تان جایزه‌های نقدی پیشکش می‌کردند؟

- اساساً روسها بودند یا پوشالیان یا حالا بنیادگرایان اند که به شما خنثی‌نویسی یعنی این خیانت را یاد می‌دادند و می‌دهند که در قیامت هولناک افغانستان زیر سم ستوران روسی و پوشالی و جهادی، در ابتذال‌نامه‌های «سباوون»، «ژوندون» و غیره قسمی بیش‌رمانه راجع به ادبیات بنویسید که گویی مسئله حیاتی و مماتی مردم ما یا جامعه روشنفکری ما را هر چیزی و منجمله «نقد و نقدنویسی»، «وضع فلم و سینمای افغانستان»، «جریان سیال ذهن»، «بیدل و حافظ‌شناسی»، «وضع رمان و رمان‌نویسی دز افغانستان» و... تشکیل می‌دهد به استثنای افشای بی‌ملاحظه پوشالیان و جنایت‌پیشگان بنیادگرا و مبارزه بی‌امان علیه آنان در جهت تبلیغ و تقویت افکار و نیروهای دمکراتیک؟

- بی‌پرده ساختن مفصل کارنامه «انجمن» در مدتی که پسوند «اسلامی» را بر آن افزودید یعنی دوره مشعشع امارت ربانی - حکمتیار - مسعود. درین رابطه باید مشخصاً فعالیت‌های لطیف پدرام به مثابه جاسوس خاص ربانی و مسعود، حسین فخری، واصف باختری و خود تان را تشریح نمایید که چگونه پس از سقوط رژیم که «کارمند شایسته فرهنگ» اش بودید، ۱۸۰ درجه چرخ زده و خدمتگزار امارت خون و خیانت و خرخری شدید.

- آیا لطیف پدرام آن نوشته بی‌ناموسانه‌اش را علیه «راوا» در هفته‌نامه کابل (۱۳ جوزا ۱۳۷۴) از زیر نظر شما تیر کرد؟ کی‌ها او را به آن رذالت واداشت؟ آیا در «انجمن اسلامی» کسانی هم بودند که گفته باشند، بیش‌راستی علیه سازمانی که ضد تروریست‌های بنیادگرا می‌رزد و بخصوص هتاک‌ی نسبت به رهبر جانباخته‌ی آن، غیر از

سقوط در حد سگان زنجیری بنیادگرایان معنی‌ای ندارد؟

- آیا خبرچینی لطیف پدرام را به رژیم ایران برای رفقای پرچمی گوشزد کردید؟ آنان چه گفتند؟ آیا لطیف پدرام جاسوس دو جانبه بود؟ او چگونه از منصب خادش در پوهنتون استفاده می‌جست و برخورد شما به رسوایی‌های اخلاقی وی چه بود؟

- ارتباط انجمنی‌ها با رژیم ایران از طریق کدام افراد تامین می‌شد و گروه‌های خاین ایرانی مثل حزب توده و چریک‌های اکثریت و سپس عوامل جمهوری اسلامی مثل دکتر چنگیز پهلوان چگونه بر انجمن اربابی می‌کردند؟

- اکرم عثمان در جریان سفارت‌کاری‌هایش در تهران و دوشنبه چقدر پول بالا رفته باشد؟ آیا شما پس از دیدار مشهوری با نجیب «در حضور زن و فرزندش» که سوخته و حسرت کشیده از او خواستید تا شما را نیز به «حضور» دکتر صاحب ببرد، او چطور ترازو به زمین می‌زد و تا آخر نخواست آن افتخار تاریخی نصیب شما و واصف و... شود؟ و اگر رسم رفاقت را بجا آورده و شما را به «حضور» برده خاطره آن را با همان دقت و وجد اکرم عثمان بنویسید، مخصوصاً این را که آیا دکتر صاحب را تنها دیدید یا کدام پیشخدمتش هم موجود بود؟ آیا...

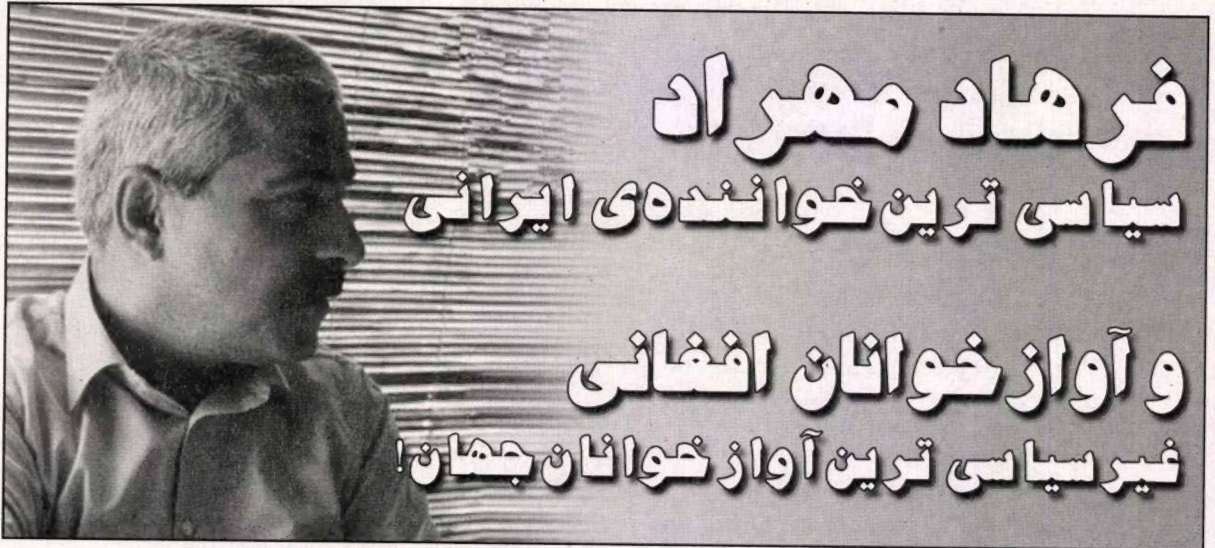
سوال‌ها زیاد اند و اگر زندگی بود و شما به داغ‌گیری از روی تان تصمیم گرفتید، آنها را مطرح خواهیم ساخت.

اعتراف به سوراخ پرچمی بودن

ما مدعی شدیم ولی کم نبودند کسانی که در صحت ادعای ما دایر بر پرچمی بودن شما شک کرده و آن را ناشی از «بغض» ما علیه بقیه در صفحه (۷۰)

بدون هیچگونه ارتباط عقلانی و انسانی در داستان آورده تا خواننده بسببند که رهنورد زریاب مفت پیش عبداله نایی‌ها و دستگیر پنجشیری‌ها و جاسوس پدرام‌ها زانو نزده و مفت به لقب بزرگ «کارمند شایسته فرهنگ» دست نیافته است. یعنی «شاهکار»ی در حد کمال آفریده تا اکنون جنرالی خادش و دزدک چون حسین خان فخری و نظایریش سر رسند و آن را اثری «زمانه» و خالقش را «نویسنده زمانه» نامیده و به این صورت مجاوران انجمن و کلیه پوشالیان و تبهکاران «ائتلاف شمال» را سرخوش و راضی کرده و زمینه یکبار دیگر جهت اعطای لقب «کارمند شایسته فرهنگ» به نویسنده مهیا گردد - ولی این بار از طرف «بنیاد شهید مسعود» و مشخصاً به فرمان «مارشال» صاحب هنرپرور!

امیدواریم در شماره بعدی راجع به این اثر نابغه انجمن که عنوانش را هم از «خشت و آئینه» ابراهیم گلستان زده، مطلبی داشته باشیم.



فرهاد مهراد

سیاسی ترین خواننده‌ی ایرانی

و آواز خوانان افغانی

غیر سیاسی ترین آواز خوانان جهان!

شب اسیر تور سرد آسمان
 پا به پای سایه‌ها باید برم
 شب به شب تا مرز تاریک جنون
 دلم از تاریکی‌ها خسته شده
 همه‌ی درها بروم بسته شده

ترانه‌های فرهاد آئینه‌ای اند که چهره حکومت شکنجه و خون و زندان را در آنها می‌توان دید و نافذترین سوگسرودهای ایران شاهی به شمار می‌روند که تصنیف‌های شهیار قنبری و موزیک به یاد ماندنی اسفندیار منفردزاده آن‌ها را ماندگار ساخته اند.

هنگامی که صفیر گلوله‌های چریک‌های فدایی خلق در سیاهکل آغاز مبارزه مسلحانه را اعلام داشتند و بخصوص پس از آنکه مبارزان با قهرمانی‌های افسانوی در جریان نبرد یا زیر شکنجه ساواک یا میدان‌های تیرباران جان باختند و ایران تکان خورد، فرهاد نه «عرفان‌گرا» شد نه همانند روشنفکران بزدل و بی‌وجدان و مزدور به تخطئه قیام پرداخت و نه دل بیقرار و ملتهبش از شهادت آن قهرمانان تنها با نوشتن داستان یا شعری نامفهوم و بی‌سر و ته می‌توانست آرام گیرد. پس باز هم هم‌آوای مردمش آهنگ معروف «جمعه»^{*} را خواند:

جمعه‌ها خون جای بارون می‌چکه
 جمعه‌ها غم دیگه بیداد می‌کنه

و بدین ترتیب با سلاح هنرش در کنار مردم و پیشتازان پاکباز آنان قرار گرفت.

او که استیلای ظلمت خونین را بر میهنش می‌دید و می‌خواست با کلام شاعر ملی ایران احمد شاملو، خفقان را رسوا نماید، آنگاه به

در دنیا آواز خوانان متعهد و مردمی نامداری بوده‌اند که ضمن سرودن غم مردم و مقاومت و پیکارشان، گاهگاهی هم متناسب به حال و اوضاع و چه بسا علاقه‌ی هزاران هوادارشان خوانندگانی عاشقانه و مطلقاً غیرسیاسی و اجتماعی نیز ارائه داشته‌اند. اما فرهاد مهراد آواز خوان بزرگ ایران که در ۸ سنبله ۱۳۸۱ در ۶۰ سالگی خاموش شد، با صدای حزین بی‌نظیرش در هیچکدام از آهنگ‌هایش چه در دوران شاه و چه بخصوص رژیم خمینی و خامنه‌ای، دلش هرگز یاری نداده که از عشق و سرمستی و شادی و بی‌خیالی بسراید.

او به مثابه هنرمندی آگاه نه فریب شاه و روشنفکران و صدها نشریه «آریامهری» را خورد و نه با به قدرت رسیدن رژیم جنایتکار خمینی متزلزل شد. او نگذاشت هنر و شخصیت‌اش به هیچ عنوان و به هیچ بهانه تراشی‌های مزرورانه و سازشکارانه با رژیم فاشیستی دینی لکه‌دار شود.

چشم فرهاد مثل چشم تقریباً تمامی آواز خوانان وطنی ما از سنگ و کلوخ نبود که آنهمه جنایت‌پیشگی‌های روسها و مزدوران خلقی و پرچمی و پلیگون‌ها را ببیند اما خمی بر ابرو نیاورده و فقط در پی این باشد که حظور هنر خنثی و خسی‌اش را به گوش شنوندگان سوگوار در کشوری اشغال شده برساند. قلب فرهاد از سلطه حاکمیت خون‌آشام و فقدان آزادی و دموکراسی در کشورش می‌سوخت و در برابر تبلیغات کرکنده‌ی رسانه‌های رژیم، ایران را به درستی پیدادگاه مخوف و بی‌روزی و مغروق‌گردابی هولناک و سیاه ترسیم می‌نمود که هر عشق و امید را در خود سر به نیست می‌سازد.

او در «اسیر شب» می‌مکید:

جغد بارون خورده‌ای تو کوجه فریاد می‌زنه

زیر دیوار بلندی یه نفر جون می‌کنه

من اسیر سایه‌های شب شدم

*- شهادت اولین گروه از فداییان در روز جمعه اتفاق افتیده بود.

«شبانۀ» های شاملو روی می آورد. فرهاد با دزدیده شدن انقلاب ایران توسط دژخیمان بنیادگرا، دهسال نتوانست بخواند. و در یک فرصتی که آخرین البمش با نام «خواب در بیداری» را عرضه کرد در آن شعرهایی از دکتر شفیع کدکنی و اخوان ثالث را خوانده است. او در همین البم این قطعه از شکسپیر را انتخاب کرده است:

کیست که بتواند آتش بر کف دست نهد

و با یاد کوههای قفقاز خود را سرگرم کند؟

یا تیغ گرسنگی را با یاد سفره های رنگارنگ کند کند

یا برهنه در برف دیماه فرو غلند

و به آفتاب تموز بیاندیشد

نه، هیچکس، هیچکس

چنین خطری را به چنان خاطره ای تاب نیاورد

از آن که خیال خوبی ها درمان بدیها نیست

بلکه صد چندان به زشتی آنها می افزاید.

گفته می شود که فرهاد تنها خستگی و پلشتی و پستی و نومیدی و درهای بسته را می بیند. این درست است اما فراموش نباید کرد که زیر

سایه ی رژیم های تبهکار شاهی و شیخی به جای سخن گفتن از گل و بلبل و آه و ناله سر دادن به خاطر رخسار معشوق بی وفا که در واقع تخدیر مردم و نوعی همراهی با دژخیمان است، از فضای رعب آور و گلوگیر گفتن، خود به معنی نساختن و همزبان نشدن با دشمن و ایستادن در برابر آنست.

دکتر شفیع کدکنی گفته است: «شاملو همیشه عظمتی دارد که نه یأسش آن یأس معمولیست و نه امیدش آن امید بزرگ نمیر بهار می آید.» این سخن نغز در مورد فرهاد هم مصداق دارد. یأس او بازتاب خشم و نفرت خود او از گند و عفن رژیم های خون و خیانت است. او مخاطبانانش را دعوت نمی کند که خود فریبی و مردم فریبی کرده به قلندری و عرفان گرایی رو آورند، در خود فرو روند و دست روی دست نهند. برعکس او هشدار می دهد که نکبت و طاعون مستولی بر وطن را از یاد نبرند. یکی از دوستدارانش می نویسد: «با آنکه ترانه هایش غم انگیز اند ولی نیروی خاصی می دهند.»

با توجه به فرهادها، فلمسازان، نقاشان و سایر هنرمندان سیاسی و مبارز کشور همجوار ما ایران، به این حقیقت تلخ و آزاردهنده (بقیه در صفحه ۷۴)

«شبانۀ» ی احمد شاملو را که یکی از زیباترین ترانه های فرهاد است تقدیم خوانندگان عزیز می نمایم.

شبانۀ

(۱)

یه شب مهتاب

ماه میاد تو خواب

منو می بره

کوچه به کوچه

باغ انگوری

باغ آلوچه

دره به دره

صحرا به صحرا

اون جاکه شبا

پشت بیشه ها

یه پری میاد

ترسون و لرزون

پاشو میذاره

تو آب چشمه

شونه می کنه

موی پریشون...

(۲)

یه شب مهتاب

ماه میاد تو خواب

منو می بره

ته اون دره

اون جاکه شبا

یکه و تنها

تک درخت بید

شاد و پرامید

می کنه به ناز

دستشو دراز

که یه ستاره

بچکه مٹ

یه چیکه بارون

به جای میوه ش

نوک یه شاخه ش

بشه آویزون...

(۳)

یه شب مهتاب

ماه میاد تو خواب

منو می بره

از توی زندون

مٹ شب پره

با خودش بیرون،

می بره اون جا

که شب سیا

تادم سحر

شهیدای شهر

با فانوس خون

جار می کشن

تو خیابونا

سر میدونا:

«- عمو یادگار!

مرد کینه دار!

مستی یا هشیار

خوابی یا بیدار؟»

●

مستیم و هشیار

شهیدای شهر!

خوابیم و بیدار

شهیدای شهر!

آخرش یه شب

ماه میاد بیرون،

از سر اون کوه

بالای دره

روی این میدون

رد می شه خندون

یه شب ماه میاد

یه شب ماه میاد

ایستاده اند اما او نزد ولایت فقیه، سزاوار اعدام محسوب می شود. باید چنین باشد. از جمهوری اسلامی خونخوار که کشتار هزاران زندانی را در ۱۳۷۶ و تجاوز به دختران باکره‌ی زندانی را در کارنامه ننگین اش دارد، توقعی بیش از این نیست.

سرنوشت افسانه با سرنوشت هزاران هزار زن و دختر سیهروز افغانستانی گره خورده است که در برابر چشم اقارب و عزیزان شان و در کنار نعش برادران خود مورد تجاوز، هتاک، لت و کوب، سینه پریدن، رقصاندن و ازدواج‌های غیرانسانی و اجباری قرار گرفته و می گیرند. ما با توجه به ماهیت خون آشام «ائتلاف شمال» که دولت و ارگان‌های دیگر را در چنگال دارد نمی خواهیم با رجوع به آن که خواستار لغو اعدام افسانه شوند، به افسانه‌ی پرغرور توهین روا داریم. ولی آرزو می کنیم که همبستگی و هماهنگی مشخص و عملی تمام تشکل‌های آزادیخواهانه‌ی ایران و جهان، رژیم فاشیستی مذهبی ایران را در حدی زیر فشار قرار دهد که نتواند طناب دارش را بر گردن افسانه‌ی ۳۶ ساله و مادر دو کودک حلقه کند.

سکوت مرگبار و شرم آور کمسیون‌ها و سازمان‌های متعدد حقوق بشر وطنی در ارتباط با افسانه نوروژی و شهادت زهرا کاظمی و سایر اعمال جنایتکارانه جمهوری اسلامی ایران، محکمی است که ماهیت وابسته، بنیادگرا و فرمایشی آنها را ثابت می سازد. بر مطبوعات ضد بنیادگرایی و طرفدار دموکراسی کشور است تا نفرت عمیق شان را از جنایتی که در شرف وقوع است ابراز داشته و چونان دفاع از ملالی جویا به پشتیبانی از افسانه‌ی قهرمان زبان بکشایند. □

افسانه. حقیقت ماندگار

افسانه نوروژی زنی که در دفاع قهرمانانه از عزت و عصمت خویش جلادان جمهوری اسلامی را از پای درآورد اینک سرفرازانه پشت درهای بسته زندان انتظار اعدام را می کشد.

این زن دلیر که ۷ سال از زندانی شدنش سپری شده و در این مدت تحت فشارهای شدید روحی و جسمی قرار گرفته است قربانی دسیسه سازی رئیس پلیس جزیره کیش است. رئیس با اعزام شوهر افسانه به جای دیگر، به قصد تجاوز، به زور وارد خانه اش می شود. ولی به قول خبرنگاری افسانه به جای آنکه از فرط وحشت قدرت حرکت را از دست بدهد به مقابله جانانه پرداخته و رئیس جنایتکار را به آن دنیا می فرستد. با آنکه ادعاهای افسانه بعد از معاینات طبی قانوناً ثابت شده ولی این همه نزد بیدادگاه رژیم بی بها است و عدالت بربر منشانه اش فقط اعدام افسانه را می خواهد. افسانه از شرافتش به دفاع برخاست و اگر در کشوری دور از تعفن بنیادگرایی می زیست تبرئه و آزاد می شد اما از آنجایی که او خون فرد عادی ای نه بلکه خون ناپاک ییشرفی چون رئیس پلیس را جاری ساخته، حالا هرطوری شده باید از سوی رژیمی فاسد پرور و تبهکار مجازاتش کمتر از اعدام نباشد. ملت آگاه ایران و خانواده شریف افسانه این عمل دلیرانه‌ی دختر نجیب شان را افتخار دانسته و با قاطعیت و سربلندی در کنارش

پس تنها و تنها بر مردم ماست که کشور را از آلودگی بنیادگرایان از هر جنس پاک سازند. □

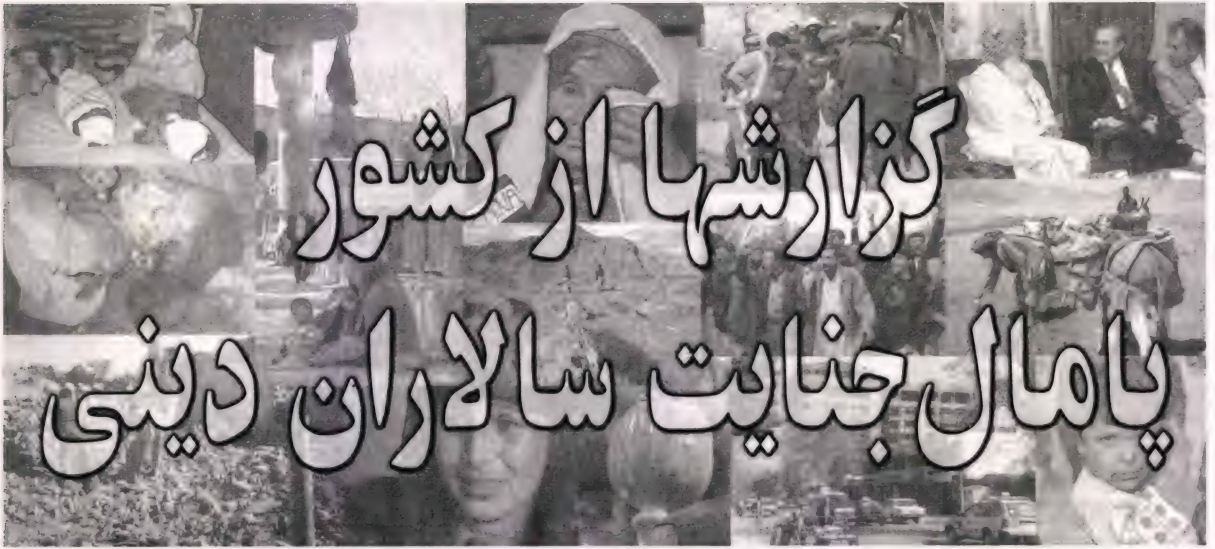
افغانستان.

عراق خواهد شد اگر...

دیروز زندان ابو غریب شکنجه گاه و کشتارگاه رژیم صدام بود و امروز محل شکنجه و رفتارهای شنیع و غیرانسانی عساکر امریکایی علیه اسیران عراقی. و این عراق را می خواهد به ویتنام دیگر امریکا بدل سازد.

اما در کشور ما که امریکا محصولات دیروزی مافیای جهادیش «ائتلاف شمال» را رویکار آورده و عناصر گلبدینی و طالبی را هم به کمر آقای کرزی می بندد، در واقع تخم هر گونه ناآرامی، بی ثباتی، ستمگری و بدمستی جنایتکاران مذکور علیه مردم را می کارد. و این افغانستان را نیز سرانجام به باتلاق امریکا بدل خواهد ساخت که طبعاً تروریست‌های طالبی، گلبدینی و القاعده از آن سود خواهند جست.





تخار

داود ب.

از کارروایی‌های شاروال جنایتکار تالقان

در قوس ۱۳۸۲ حاجی آغا یکتن از قومندانان جنایتکار تخار است که فعلاً شاروالی تالقان را در قبضه دارد. او در طول دو سال نه تنها کاری را در جهت آبادی تالقان انجام نداده بلکه عواید مندوی‌های تالقان را منظمأ به جیب زده است و حدود بیشتر از ۳۰۰ درخت چنار را که هر کدام شان بیشتر از چهل سال عمر داشتند و باعث زیبایی و سرسبزی شهر بودند همه را بی‌رحمانه قطع نموده به نفع شخصی‌اش به فروش رسانیده است.

مردم می‌گویند یک جنگ پرست جهادی را به شاروال بودن چه کار. و تا زمانی که این آدمکشان درنده اند انتظار انجام هیچ خدمت مهمی به مردم را نباید داشت.

از خیانت‌های سید احمد رئیس معارف تخار

به تاریخ ۱۷ جدی ۱۳۸۲ موسسه یونسف زیر نظر داکتر جاوید ورکشاپ «تیچر تریننگ» را براه انداخت که در آن ۱۰۵۰ نفر معلم طی ۵۰ روز آموزش می‌دید که هر فرد در پهلوی معاش، روزانه ۱۰۰ افغانی نان چاشت استحقاق داشت. اما سید احمد رئیس معارف تخار با داکتر جاوید مسئول یونسف معامله کرده به معلمان نان چاشت تیار

می‌کردند که قیمت آن بیش از ۳۰ افغانی نمی‌شد و بناء مبلغ ۷۰ افغانی از هر معلم را به جیب می‌زدند که بصورت تقریبی روزانه بیشتر از ۷۰۰۰۰ افغانی و در ۵۰ روز بیشتر از سه میلیون افغانی می‌شد. تمام معلمان از موضوع شکایت داشتند ولی رئیس معارف به آنان گفت: «اگر کسی نان را قبول ندارد از ورکشاپ خارج شود.» ناگفته نماند که رئیس معارف بخاطر بدست آوردن امکانات تمام خویش و قوم خود را درین ورکشاپ شامل نموده که بسیاری از آنان معلم نیستند و بعضی از آنان شاگردان مکاتب اند که به نام معلم شامل ورکشاپ شده بودند.

به تاریخ اول دلو یکی از معلمان زن بنام شیرین حمیدی معلم لیسه نمبر اول نسوان تالقان به رسم اعتراض با صدای بلند در میان معلمان گفت: «الهی این پول ما زهر جان شما شود. صد افغانی ما را می‌گیرد و در بدل نانی هم نمی‌دهید که سیر شویم.» در مقابل تمام کاسه‌لیسان رئیس معارف از هر طرف بالای معلمه دلیر با کلماتی مثل: «ای بی‌شرم، ای بی‌حیا شرم نمی‌کنی که بخاطر شکمت دعوا می‌کنی.» تاخته و نزدیک بود از ورکشاپ اخراجش نمایند که در اثر طرفداری معلمان ممکن نشد.

همچنان به تاریخ ۲ دلو یکتن از معلمان تحصیل یافته بنام فریده که درین ورکشاپ راه نیافته بود در جمع زیادی از معلمان به رئیس معارف با خشونت و قهر گفت: «شما خائنین، من که معلم برحال و مسلکی هستم چونکه واسطه ندارم و خویش شما نیستم درین ورکشاپ شامل نمی‌شوم و خواهرزاده و برادرزاده‌ات که شاگرد مکتب اند شامل این ورکشاپ می‌شوند.»

خلاصه رئیس معارف تخار که از جمله جهادی‌هاست چندین سال است که این ریاست را در قبضه داشته و رشوه را علنی، بی‌ترس و بی‌پرده می‌گیرد.

کرایه موتر، میخ گول، خشت بخته و غیره مبلغ ۳۳۰۰۰ دالر را می زند. از واقعه که «داکتر» جنید ولسوال چاه آب خبر می شود به منظور حق گرفتن فرد مذکور را تهدید می نماید. او ابراهیم خان شاروال چاه آب را به قسم واسطه به خانه ولسوال می برد و در نتیجه ی جور آمد ۱۷۰۰۰ دالر به ولسوال و ۱۰۰۰۰ دالر به شاروال رسیده و متباقی سهم رئیس «کاوا» می شود. مسئله زبان زد عام و خاص است.

از جنایتکاری های جمعیت اسلامی

در اواخر سال ۱۳۸۱ محمد موسی ولد جوړه از قریه خشکدره ولسوالی کشم که به قومندانی محل ارزشی قابل نبود توسط قومندان محمد وکیل ولد محمد یوسف به تحریک احمدی قومندان مشهور جمعیت اسلامی ربانی به قتل می رسد.

جنایت پدر قومندان سیف الله خیانتکار

به تاریخ ۵ قوس ۱۳۸۲ خلیفه شکرالله پدر قومندان سیف الله در قریه فرجفانی های کشم در حضور اهالی خواهرزاده ی ارباب گل احمد را به جرم اینکه شالی خود را به ماشین شالی پاکوی نمی آورد بعد از گفتگوی شدید ذریعه ماشیندار به قتل می رساند. قاتل و شرکایش در زندان بسر می برند ولی مقامات ولسوالی کشم تصمیم دارند که آنان را بدون کدام مجازات رها کنند.

رذالت منان مدیر معارف رستاق

عبد المنان مدیر معارف ولسوالی رستاق که قصد حج رفتن می کند تمام معلمان و موظفین مکاتب مختلف قریه های ولسوالی را به مدیریت خواسته و از هر یک آنان جهت «سهم شدن در ثواب» مبلغ ۵۰۰ افغانی طلب می کند و به این ترتیب مصارف حج بیت الله شریف را حصول می کند.

رهزنی رئیس «حقوق بشر کشم»

به تاریخ ۴ جدی ۱۳۸۲ در حصه گولایی های کشم در مسیر سرک تخار و بدخشان افراد قومندان سیف الله «رئیس حقوق بشر کشم» راه مسافریں بدخشان را گرفته اموال آنان از قبیل تلویزیون، دیش آنتن، پول نقد، ساعت و غیره را به زور غارت می نماید. تصادفاً یکی از مسافریں با استفاده از تاریکی شب خود را به ولسوالی رسانیده موضوع را اطلاع

خیانت ها در کانکور تالقان

به تاریخ ۴ دلو ۱۳۸۲ در تالقان امتحان کانکور گرفته شد که در آن مثل سایر کارها قلب و رشوه به حد اعلی و به وضوح مشاهده می شد و حتی محصلینی که از کابل به رخصتی آمده بودند بنام فارغان ۱۲ کارت گرفته عوض خویشان و دوستان نالایق تر شان امتحان دادند. کلید سوالات قبل از شروع امتحان در بدل پول در اختیار شاگردان واسطه دار قرار گرفت. روز قبل از شروع امتحان کارت شمولیت به پول فروخته می شد که در نتیجه شاگردان فارغ دوازده نتوانستند کارت عضویت حاصل نمایند و در عوض ملاهای مساجد و شاگردان صنوف دهم و نهم کارت را بدست آورده در امتحان شرکت کردند که در نتیجه همان شب مستحقین به جان آمده بالای پوهنتون تالقان حمله نموده تمام شیشه های تعمیر را شکسته و بدین ترتیب جریان توزیع کارت مختل شد.

مسئولین معارف تخار از شاگردان تا ۲۰۰ دالر و ۳۰۰ دالر هم رشوه گرفته بودند.

محمد

رذالت قومندان محمد علم

به تاریخ اول جدی ۱۳۸۲ تفنگ سالار مشهور بنام قومندان محمد علم از قریه بلوچ پای کشم با چند نفر مسلح، زلمی خان صادق یکی از معلمان لیسه میر فضل الله ولسوالی کشم را در بازار مورد لت و کوب و کش و گیر قرار می دهد که بالاخره در اثر مداخله دکانداران و مردم از مرگ نجات می یابد.

علت لت و کوب و توهین معلم مذکور این بوده که پسر قومندان موصوف را اول نمره نساخته بود زیرا لیاقت آن را نداشت. طبعاً هیچ یک از به اصطلاح مقامات مسئول به قضیه توجهی نکرد.

پ.ا.

ولسوال، شاروال و مسئول «کاوا»

خاینان به مردم چاه آب

به تاریخ ۱۴ اسد ۱۳۸۲ شمس الدین ولد جمال الدین مسکونه گذروارنخواه ولسوالی چاه آب که رئیس موسسه «کاوا» است از درک

زنده باد وحدت ملی بر ضد بنیادگرایی!

چی په نتیجه کی یی دری کسان تپیان کیری. د محبس قومندان راځی او د نورو په مرستی ملاستار نیسی او زندان ته یی بیایی. کله چی سبحانقل د تالقان حخه راځی او د پیسی حخه خبریږی، بی له خنده د ملاستار د آزادی امر ورکوی. تول قوم د اعتراض په صفت سبحانقل ته ځی خو سبحانقل ټولو ته سکځلی کوی او وایی چی باید په لس ها و کسان یی وژلی وی. سبحانقل، ملاستار ته ویلی دی چی هر حوک چی تاته حه ووی وی وه. وروسته معلوم شو چی ملاستار د سبحانقل جاسوس او تروریست دی او خپل مخالفان د هغی په لاس وژنی.

بی رحمه وژنه او رشوت

په ۸۲/۶/۲۹ نیټه د سیاب په کلی کی بی بی تازه گل د نور محمد لور د خپل خاوند لخوا وژل کیری. د نور محمد د حکیم حوی او عبدالواحد د تاش محمد حوی په عرض سره د ولسوالی حخه یو هڅیت د پیسی ځای ته راځی. په لومړنی قدم کی د رجب محمد حخه چی د وژل شوی سځی خاوند دی، لس زره افغانی د موتر د کرایې په نوم اخلی. هڅیت نظر ورکړو چی د وهلو ټکولو کومه نسه نه معلومیږی او سځه په خپل مرگ مړه شوی ده. وروسته بی رجب محمد ولسوالی ته راور او د هغی حخه یی ۴۰۰۰۰ افغانی رشوت واخیست او غوښتل چی خوشی یی کړی. پدی وخت کی د سیاب د کلی سپین یری راغلل او شاهدی یی ورکړی چی سځه د رجب محمد د وهلو ټکولو په اثر مړه شوی ده. موضوع تر اوسه پوری حل شوی نده.

مزار

هدایت

از بی ناموسی های قومندان لعل معاون قول اردوی دوستم

به تاریخ ۱۰ اسد سال جاری دختر عزیز الحفیظ مالک رنا درملتون و سابق مدیر لیسه ابن یمن وقتی از مکتب رخصت و به طرف خانه روان می شود، لعل قومندان معاون قول اردوی دوستم که دوزن دارد او را دیده و از بادیگارد هایش می خواهد دخترک را تعقیب کنند که به کدام خانه می رود. بادیگارد ها خبر می دهند که دختر عزیز الحفیظ است. قومندان امر می کند که پدر دختر را بیاورند. چون قومندان صاحب شراب و تریاک را زده بود به خواب می رود. پدر دختر تا سه بجه شب انتظار می کشد. زمانی که قومندان بی ناموس از خواب بیدار

می دهد. پلیس دزدان را با تمام اموال سرقت شده دستگیر می نماید اما فرزادش قومندان سیف الله و افرادش بنام اینکه آدم کلان و مجاهد است رها می گردد!

قابل یادآوریست که قومندان سیف الله همان جنایتکاریست که در اواسط میزان ۱۳۸۲ خواهر خود را به ضرب گلوله می کشد ولی از طرف هیچ مرجع مورد بازپرسی قرار نمی گیرد.

م.ا

د یوه جنایتکار پای

د کال ۱۳۸۲ د دلو په ۲۱ نیټه د څلورو بجو په شاوخوا کی د تالقان په چمن کی چی د ولایت په خنده کی واقع دی، محمدظاهر د تالقان د چشمه شیر اوسیدونکی، محمدقاسم د رستاق د ولسوالی د چشمه کمان اوسیدونکی په مردکی ولی او په قتل یی رسوی. د قتل موضوع داسی ده چی څلور کاله مخکی د محمدظاهر کورنی د طالبانو په وخت کی رستاق ته په کډه شوی وه، هماغلته د محمدظاهر ورور د محمدقاسم لخوا چی د پیرمقل سرگروپ وه وژل کیږی. محمدظاهر، پیرمقل او سبحانقل ته عریضه کوی خو څوک یی خبری ته غوږ نږدی. او د کرزی حکومت په وخت کی د تخار والی ته مراجعه کوی خو هیڅ ځواب نه مومی.

بنا په ۲۱ نیټه تصادفاً قاتل د مداریتوب په ننداره کی وینی او د چا خخه تمانچه اخلی او په هماغه ځای کی هغه په دری لږزو په سر باندی ولی او ځای په ځای یی وژنی. نوموړی کس اوس د تالقان په زندان کی بندی دی. د منطقی خلک د محمدظاهر دا عمل په قدر یادوی او هغه ته د احترام په سترگه گوری.

خ.ب

د رستاق کی د تروریست ملاتړ

د کال ۱۳۸۲ د میزان په ۲۵ نیټی د جمعی په ورځ د رستاق په سار کی د گل محمد د نور محمد حوی د نکریزو په شپه کی د ملا ستار له طرفه چی د دوی خپلوان هم دی برید کیری. د زوم د کور حخه د ناوی کورته نکریزی راوړل کیری. ملاستار خلکو ته وویل چی نکریزی زما د کور د مخه مه تیروی. خلک هر حومره زاری کوی چی خیر دی، د خوشحالی کار دی، پریږده چی نکریزی ویسو. ملاستار چی د منطقی د معروف جلال ملانادر قومندان وه خلک داروی چی مخکی مه راځی. او په همدی وخت کی یو بم پر امیراله او نقیباله او د زوم پر نورو میلمنو غورځوی

کلاترین اش ۴ سال عمر داشت و دو نفر دیگر زن صوفی و دخترش بودند. اما با این حال اکثریت مردم قریه شیتی فرا رسیدن چنین روزی را آرزو می کردند چون فرزند، پدر و یا برادرشان به دست صوفی و پسرش کشته شده بودند، مردم تمام دار و ندار خانواده صوفی را چور کردند. صوفی خودش در خانه نبود. وقتی خبر می شود به دوستان و اقارب می گوید «چندان مسئله نیست خود تان مرده ها را دفن کنید». صوفی در کنار ولی محمد قومندان فرقه ۷۰ دوسم با چند نفر مثل خودش جای گرفته است. قومندان ولی از این خشم و برآشفستگی صوفی سود خود را می برد چون چند بار ولی و شمسی باهم سگ جنگی داشته اند و به همین علت پدر ولی بنام اختر لچک که اصلاً قومندان فرقه ۷۰ دوسم بود فرار نموده و نزد عطای جمعیتی پناه برده است. صوفی از همان تاریخ به بعد در سر سرک پخته بین ولسوالی بلخ و چهاربولک بخاطر انتقام جلو موترهای قریه اورناغه و شیتی را بند کرده و ساکنان این قریه را از موتر پائین می نماید. چند بار اهالی چاربولک به دولت شکایت نموده اند ولی دولت هیچگاه قضیه را تعقیب نکرده است.

ی. احمد

سگ جنگی بین جمعیت و جنبش و جنایت های دیگر توسط این دو باند خاین

به تاریخ دوم میزان ۱۳۸۲ جنگ شدیدی در قریه هرات ولسوالی شولگره بین افراد جنبش و جمعیت در می گیرد که در نتیجه ۳ نفر افراد بی گناه به قتل می رسند و نعمت الله قومندان مربوط جمعیت اسیر و بعداً توسط افراد جنبش در آتش سوزانده می شود که تنها خاکسترش باقی می ماند.

● وضع امنیتی در قریه کشنده ولسوالی شولگره خیلی خراب می باشد. درین اواخر تعدادی از قومندانان سابق ملا عبدالرحمن (حقانی) از احمدخان قومندان تعداد زیاد سلاح های سبک و ثقیل دریافت می دارند که با ذخیره شدن بیش از حد اسلحه در ولسوالی متذکره هر لحظه امکان جنگ می رود.

● به تاریخ ۲۸ میزان ۱۳۸۲ از طرف موسسه ای برای مردم فقیر ولسوالی شولگره به تعداد صد پایه کراچی دستی، سه صد عدد

شد به پدر دختر گفت که هر قسم است دخترش را برایش بیاورد ورنه کشته می شود. پدر دختر می گوید: «خوب من همراه دخترم مصلحت می کنم.» او به مجرد رسیدن به خانه تمام زندگی را رها و همان شب با فامیش روانه کابل می شود.

احمد. پ.

جنایت های صوفی ریگن در قلمرو جلادان «ائتلاف شمال»

به تاریخ ۱۹ عقرب سال ۱۳۸۲ فضل الرحمن مشهور به صوفی ریگن از قریه شیتی از قومندان چه های جنبش مربوط فرقه ۷۰ میکانیزه بوده که قومندانش ولی محمد می باشد. صوفی ریگن در جوار سرک پخته در ولسوالی چهاربولک در یکی از پسته ها غرض راه گیری و دزدی توظیف است. او با دامادش، بر سر کدام موضوع بگومگو می کند. به تاریخ ۱۹ عقرب دامادش از مزار توسط موترهای قریه می خواهد به قریه برود. او را از موتر پائین نموده لت و کوب می نماید به آن هم دلش قرار نمی گیرد به افرادش امر می کند که دندان های او را بکشند. خود صوفی ریگن به صحنه کشیدن و شکستن دندان ها توسط دسته برچه تماشا می کند. داماد در قریه اورناغه نزد قومندان شمسی می رود تا از او کمک بگیرد. هنوز عرض و شکایت زخمی به شمسی خلاص نشده بود که چند نفر دیگر از قریه شیتی با داد و فریاد داخل قرارگاه می شوند و اظهار می دارند که وقتی برادر داماد صوفی ریگن را از موضوع برادرش احوال دادیم ولی او بجای آنکه پشت برادر خود بگردد به خانه صوفی ریگن رفته با زن و بچه وی به غالمغال می پردازد. در این اثنا بچه ۱۷ ساله صوفی ریگن بنام کاکلی داخل شده و با گفتن اینکه «پدرم هر چیزیکه دلش بخواهد همان می کند و تو چرا به طرفداری برادرت خانه ما آمده ای» بالای بیچاره ضربه می کند. علاوئاً مردم عارض اضافه می کنند که صوفی ریگن و برادر و پسرش کمتر از ۲۰ نفر را نکشته اند.

شمسی بعد از شنیدن سخنان موی سفیدان به افراد خود امر می کند ۱۰ نفر مسلح پسر و برادر صوفی ریگن را دست بسته بیاورند. (گاو شیری افراد شمسی خان می زاید) اینها که نه در غم دندان این برادر و نه در غم مرگ برادرش که جسدش هنوز در حویلی صوفی ریگن افتاده، بودند بلکه در غم چربو می میرند، فوراً وارد قریه و خانه صوفی ریگن شده و شش نفر به شمول پسر صوفی را به قتل می رسانند، در بین این شش نفر سه تای آن اطفال خورد سال بود که

آزادی، دموکراسی، حقوق زن

قاسم

بی ناموسی جمعیتی ها و منطق یک ولسوال احمق

به تاریخ ۲۹ میزان ۱۳۸۲ یک تعداد افراد مسلح جمعیت داخل منزل باببه زارمی چی می شوند و به زن و دختر ۱۳ ساله او تجاوز می نمایند. باببه زارمی چی به ولسوالی راپور می دهد ولی ولسوال به او می گوید: «کسانیکه چنین عملی را انجام داده اند هر کدام ولسوال جدا گانه در قریه های خود می باشند. تو می توانی به خود آنان عریضه نمایی!»

شاخی، ۳۵ عدد کولند، ۱۲ دانه دیگ بخار، هزار خریطه گندم و پنجصد خریطه کود کیمیای کمک شد ولی تمام آنها توسط ولسوالی برای افراد وابسته به قول اردوی نمبر ۷، نمبر ۸ و فرقه ۳۸ شبانه توزیع شد تا مردم کمتر متوجه شوند.

● جنگ های پراکنده بخاطر گرفتن عشر میان جمعیت و جنبش در مناطق مختلف ولسوالی شولگره ادامه دارد. شدیدترین این جنگ ها به تاریخ ۲۷ میزان بود که در قریه باغ پهلوان آغاز گردید و در نتیجه آن یک تن از افراد جمعیت بنام گلاب الدین به قتل رسید.

د.د

بی ناموسی قومندان نجیب و بی بازخواستی دولت

به تاریخ ۱۲ سنبله سال جاری دختری بنام ریحانه فرزند محمد اسماعیل کارگر ورکشاپ اساسی کودوبرق ساعت تقریباً ۵ بجه بخاطر گرفتن ادویه از ایرج در ملتون در ساحه رهائش کودوبرق توسط افراد مسلح نجیب قومندان قطعه امنیتی ساحه رهائش و اطراف ساحه مذکور که مربوط به قومندان شفیع از جمعیت اسلامی گرفتار و توسط موثر جیب به طرف قریه نوآباد خاصه پز برده می شود. همچنین نجیب، بی ناموس مالک در ملتون را به یکی از پوسته های امنیتی انتقال می دهد. بنام اینکه دختر مذکور که متعلم صنف نهم لیسه بی بی زینب می باشد، با وی در حالت عشق بازی گرفتار شده. چون صبورخان رئیس ارکان قول اردوی ۱۷ از دوستان شعب مالک در ملتون بود بعد از اطلاع واقعه خود را به ساحه رهائش رسانده قضیه را حل می نماید. از آن روز تا حال چند بار قضیه توسط نماینده های اتحادیه کارگری کودوبرق تعقیب شده اما بدون نتیجه.

اعتصاب پیروزمندان کارگران ریاست فابریکات کودوبرق

اتحادیه کارگری را تعیین و مکتوب رسمی به مدیریت های عمومی روان کرد تا به تاریخ چهارم سرطان انتخابات نماینده های کارگری به گراف انتخاب شود. پول تولید فابریکات کودوبرق تا اول سرطان از سید محمد تاجر پیشکی گرفته شده بود. چون کارگران علت به تعویق انداختن اجرای معاش های خود را می فهمیدند بناً ساعت ۷ صبح ۲۳/۳/۸۲ دسته جمعی در برابر تعمیر ریاست کودوبرق دست به اعتصاب زدند. در حالیکه فابریکه تولید نورمال خود را داشت و هم از ساحه کاری توسط کارگران کنترل جدی می شد، به دستور کارگران به موثرهای حامل کود کیمیای اجازه خروج از فابریکه داده نشد و تولید کود در تحویل خانه ذخیره شد.

رهبری فابریکات کودوبرق کارگران را قناعت داده نتوانستند تا بالاخره کارگران تصمیم گرفتند که بطرف ولایت حرکت و جهت حل مسئله با والی شهر ملاقات نمایند. زیاده از سه صد کارگر از کودوبرق به طرف شهر حرکت نمودند و متباقی کارگران پیش روی تعمیر ریاست و دروازه فابریکه کنترل داشتند که تولید کود کیمیای بحالت ذخیره نگهداری شود. کارگران حدود دو کیلو متر از فابریکه دور شده بودند که یک نفر مسلح مربوط محمد نور قومندان در چارسرکه کودوبرق می خواست کارگران را از رفتن به طرف شهر باز دارد و فیر هوایی کرد اما کارگران، جوان مسلح را در آن واحد خلع سلاح نموده و بعد از یک ساعت راهپیمایی به ولایت رسیدند. کارگران با والی شهر مشکل شان را مطرح ساختند. والی محمد اسحق با کارگران به فیصله رسید که تا زمانیکه معاشات اجرا نشده باید کود کیمیای ذخیره

نماینده های اتحادیه کارگری ریاست فابریکات کودوبرق به روز ۷ جوزا سال ۸۲ با رئیس کودوبرق انجنیر عبدالعزیز (روزی) ملاقات و راجع به اجرای معاش کارگران صحبت نمودند. در نتیجه فیصله و وعده شد که تا ختم جوزا معاش کارگران اجرا گردد. رئیس کودوبرق به وعده وفا نکرده به تاریخ ۱۵ جوزا به فابریکه برق آمده و با نورمحمد مدیر شعبه توربین صحبت نموده و به مدیر مذکور دستور لغو اتحادیه کارگری را داده و گفت او خود حزبی سابق است از اخوان خوشم نمی آید و نماینده های شما همه اخوانی هستند. شما باید نماینده های خوب (حزبی سابق) را انتخاب نمایید. او کمسیون نظارت انتخابات

وسط قریه تیوسک و سبزگری شامی در کمین نشسته و یک موتور سراجیه را متوقف می‌نماید. چون داخل سراجیه افراد مسلح جمال استاد از قریه دهک بوده بین شان برخورد صورت می‌گیرد که سه نفر از افراد سوار بر سراجیه به قتل می‌رسند و دو نفر زخمی می‌گردد. در کمین دیگر در راه دارآباد که پسر دولت ولد یعقوب سنگ‌زور با فامیل خود توسط سراجیه‌ای طرف زیارت روان بودند مورد حمله ویس و افرادش قرار می‌گیرد که در نتیجه راننده موتور زخمی می‌شود. گفته می‌شود شبی ویس با افراد مسلح خود با کوته‌قلفی کردن افراد خانه معلم غنی واقع ناحیه سوم شهر، مبلغ هشت هزار لک افغانی را دزدی می‌کند که تا امروز کسی نتوانست درک این پول را بیابد. زمانی هم رسید که دزدی‌ها و قتل‌های ویس خیلی سر زبان‌ها افتاد و او ظاهراً از طرف قومندان امنیه اسبق خلخ سلاح گردید. بعد از برکناری قومندان امنیه سابقه، ویس از طرف قومندان امنیه جدید این ولایت به حیث قومندان امنیه ولسوالی کین بقیه در صفحه (۷۹)

شود و نیز طبق فیصله حکومت‌های سابق امتیاز ۶ فیصد به کارگران داده شود و افراد مسلح هم باید دیگر در فابریکه نباشند.

یک روز بعد از اعتصاب، رئیس کودوپرق که در ابتدا مخفی شده بود تا مبادا کارگران با وی برخورد خراب نمایند، به مدیریت تولید کود حاضر شده در ابتدا بسیار تند و بعد عذرآمیز خواهش نمود که من برای تان وعده دادم که معاش‌های تان را می‌دهم. دو روز نسبت کار عاجل به تاشکند رفتم و حال عاجل برگشتم. کارگران بارگیری کود را اجازه نداده و گفتند که والی صاحب با ما به توافق رسید، تا معاش نگیریم کود کیمیاوی ذخیره شود. بالاخره رئیس کودوپرق سند را امضا نمود که دوازده هزار خریطه کود ذخیره در تحویل خانه مربوط معاش است و از نمایندگان کارگران اجازه بارگیری را گرفت و معاش‌های کارگران توزیع شد.

ک.ع.

سگ جنگی بین جنایتکاران

عظامحمد

به تاریخ ۲۰ عقرب ۱۳۸۲ جنگ شدیدی بین قومندانان عطا بنام‌های ضیاء و عبدالمحمد در ولسوالی شولگره درگرفت که در نتیجه یک تن کشته و یک زن زخمی گردید. قضیه تاکنون حل نگردیده و اوضاع در قریه کرنی‌سالی ولسوالی شولگره متشنج می‌باشد.

فراه

قاسم

وقتی مردم به جان آمده خود

قدرت را در دست گیرند

ویس یکی از ملیشه‌های خلق و پرچم که در دزدی و چپاول و آدم‌کشی مشهور منطقه می‌باشد به قتل رسید. وی که در زمان دولت خلقی‌ها وظیفه داشت بعد از روی کار شدن امارت ربانی نیز صاحب قدرت و گروپ مسلح بود و زمانی آمر محبس ولایت فراه مقرر گردیده بود. وی با طالبان هم همکاری داشت. رهن و خاین مذکور درین اواخر دست به چند قتل و دزدی زد. بخاطر دزدی در ساحه



«پیام زن» و مطبوعات و شخصیت‌های ضد بنیادگرا

اجازه می‌خواهیم چند مطلب را توضیح دهیم که اگر قانع کننده به نظر تان نیامدند، ممنون خواهیم شد که باز هم برای ما بنویسید.

ما هیچگاه تمام مطبوعات چاپ داخل و خارج کشور را بدنه بلکه بعضی یا اکثر آنها را مبتذل و بی‌ارزش می‌دانیم. و بله مکرراً ادعا می‌کنیم که تعداد زیادی از آنها زبان باندهای مختلف جنایتکار اند و این لکه سیاه اصلی است که بر چکاد ننگین نامه‌های مذکور از دور پیداست. از زبان منبعی نزدیک با این جنایتکاران شنیده‌ایم که هر تعداد زن و مرد از هر جایی اگر برای انتشار نشریه‌ای به شرط تأیید «سپه‌سالار نابغه» و میراث خویش به آنان و چند (اینجو) معین مراجعه کنند، پذیرفته شده و هر مقدار پول و امکاناتی که خواسته باشند در اختیار شان قرار داده می‌شود. مافیای جهادی به یقین خواهند کوشید صحنه رسانه‌ها و مطبوعات کشور را بطور کامل تحت کنترل خود داشته باشند و این مسئولیت نویسندگان و اهل مطبوعات میهن پرست و آگاه و مردم دوست ماست که نگذارند مکروب این طاعونیان در سراسر رسانه‌های چاپی و برقی تسری یابد. ولی متأسفانه در حال حاضر آنان بر خر مراد سوار اند و انگشت شمار نشریات غیروابسته به جنگ‌سالاران خاین هنوز زنجیرهای محافظه کاری و «خطر نکردن» را پاره نکرده‌اند. دیدید و دیدیم که کار گردانندگان «آفتاب» به کجا کشید. گویی فقط می‌خواستند زمینه‌ای دست و پا کنند تا در کوتاه‌ترین مدت به عشق زندگی در غرب برسند. به نظر ما هنوز نمی‌توان قضاوت نهایی در مورد مطبوعات آزادیخواه و طرفدار دموکراسی داشت. ما همانند مردم ما آنقدر دروغ و ریاء و رذالت از پوشالیان و جهادیان دیده‌ایم که به حق ما را دیر باور و سخت‌گیر ساخته است. مطبوعات شرافتمند ما هنوز باید ثابت سازند که ملعبه دست خاینان و مرتجعان نخواهند شد و به هر قیمتی و تا آخر ندای مردم ستمکشیده خواهند بود.

در مورد ذواتی که نام گرفته‌اید باید گفت که نظرات ما با شما بیشتر از هم فاصله دارند. کاش نقل قول‌های آنان را می‌آوردید که می‌دیدیم چقدر افشاگر جنایتکاران به حساب رفته می‌توانند. با چند تن از این وزراء، در جلسه بن هم آشنایی پیدا کرده بودیم و می‌دانیم که هیچکدام داغ جنگ‌سالار بودن را با خود حمل نمی‌کنند. اما اکنون به هر حال با جنایتکاران مذکور ساخته اند و چون مصمم اند هر طوری شده

«... باید بگویم که بطور کلی با مواضع «پیام زن» و حتی بالحنش (که صاحبان اخلاق و ادب خادی یا جهادی به آن آنقدر می‌تازند) موافقم. هیچ شماره‌ای از آن را ناخوانده نگذاشته‌ام. بیشتر نمی‌خواهم چیزی بنویسم. امیدوارم گرمترین احساسات مرا نسبت به کار ارزشمند و دلاورانه‌ی تان درک کنید.

و با ذکر باورهای فوق است که به سان یک برادر قلباً دوستدار و ستاینده تان می‌خواهم عرض داشته باشم و آن اینکه: این اندیشه در من جان گرفته که شما تحولات معین در جامعه را یا نمی‌بینید یا اگر می‌بینید از آنها سرسری می‌گذرید که باز هم در واقع معادل ندیدن است. مثلاً شما به انتشار بیش از ۲۰۰ نشریه در کابل اعتنایی قابل نبوده و همه‌ی آنها را «مبتذل»، «معامله‌گر» و بدتر از همه «وابسته به این و آن باند بنیادگرا» می‌شمارید که امری نه عادلانه است و نه واقعیت‌نا. دوم اینکه درست است که در دولت عناصری با لکه‌های خون در آستین شان هم شامل اند ولی اولاً اینها در اقلیت اند و دیگر اینکه بقیه که اکثریت را تشکیل می‌دهند مطلقاً مانند مزدور دست به سینه عناصر فوق عمل نمی‌کنند و با وصف خطراتی، جدا از خواست آنها راه خود شان را می‌روند. من هم اکنون می‌توانم نقل قول‌های فراوانی از بطور مثال آقایان امین‌فرهنگ، عبدالحمید مبارز، سیدمخدوم‌رهین، شریف‌فایض و غیره بیاورم که نشان می‌دهد اینها می‌خواهند در حد خود علیه بنیادگرایان مبارزه کرده و برای این وطن کاری انجام دهند که از سوی شما عزیزان صحیح نیست نادیده گرفته شوند. شما اضافه از ۲۵ سال سابقه پیکاری پرافتخار دارید، در سطحی ملی و جهانی شناخته شده و معتبر اید و وزنه‌ای را در عرصه سیاسی و فرهنگی کشور می‌سازید که همه اینها بر جدیت و اهمیت تفاهم و برخورد وحدت طلبانه شما با دیگران می‌افزاید. من به خرد و وجدان پاک سیاسی شما اعتقاد کامل دارم و یادآوری نکات فوق از همین اعتقاد ناشی می‌شود.

برای تان سرفرازی و موفقیت‌های بیشتر آرزو می‌کنم.

پاسخ ما:

وزرای ضد بنیادگرا باید خود را از آلودگی‌ها پاک سازند

خواننده ارجمند، با تشکر قلبی از نامه پر مهر و بزرگواریه‌ی شما،

انتقاد و طرد نگیرد. از همه مهمتر به یاد داریم که وقتی اوباش خادی در دفاع از عبدالحفیظ منصور و به انتقاد از رهین بخاطر عکس «سپه سالار» تظاهرات راه انداختند، وی فوری اعلام داشت که عکس «آمر صاحب» را در امریکا هم بالای سرش داشت و حالا هم دارد! آیا در کابینه ماندن با این همه ذلتش می‌ارزد؟ اگر آقای رهین به اوباش «آمر صاحب» اعلام می‌داشت که به کسی حق نمی‌دهد برای او در آویزان کردن عکس این و آن تعیین تکلیف کند، قدر و محبوبیت فراوانی بین مردم کسب می‌کرد.

آقای امین فرهنگ ممکن است فرد لایقی باشد اما جای تاسف است که ایشان با صراحت از موثرهای گرانقیمت وزرا دفاع کرده و علاوه می‌فرماید که در تمام دنیا همینطور است! آیا برای کشوری درمانده و گدا و زیر کنترل جنایت سالاران بنیادگرا یک چنین فتوایی را صادر کردن شرم و حقارت نیست؟ در جایی هم وی از نقش مثبت شرکت‌های فرامیلتی در بازسازی به حمایت برمی‌خیزد. در حالیکه امروز کودکان ما هم می‌دانند که این شرکت‌ها چگونه در پست در خدمت پیشبرد منافع قدرت‌های بزرگ اند.

از آقای شریف فیاض چه بگویم، مگر وی همراه خاد «مارشال» بر خون محصلان پا نماند؟ مگر او نبود که گفت بکشی بسته است و هر وقت خواست به امریکا می‌رود؟ اگر حدود دلبستگی وی به مردم و «مبارزه» اش علیه بنیادگرایان این قدر نازک است، آیا او را وزیری نامیدن که «علیه بنیادگرایان مبارزه کرده و برای این وطن کاری انجام می‌دهد»، از واقعیت دور شدن نیست؟

راستی عوام ما به سادگی می‌پرسند اگر این وزرای محترم واقعاً در مبارزه با بنیادگرایان اند، چرا بطور مثال در مسابقه ننگ‌آلود چور کردن زمین‌های شیرپور شرکت ورزیدند؟ و آن وزیرانی که از این آلودگی مبرا بودند، چرا با افتادن طشت رسوایی شیرپور به رسم اعتراض علیه غاصبان دستجمعی استعفا ندادند؟

شما می‌نویسید که آنان «می‌خواهند در حد خود علیه بنیادگرایان مبارزه کرده و برای این وطن کاری انجام دهند».

بقیه در صفحه (۳۶)

مماشات کنند پس همچون مرغان پر بسته اسیر دست مافیای «جمعیت اسلامی» اند زیرا که اینان به استثنای حمایت امریکانه توپ دارند و نه تشکیلات و نه تنگه در حالیکه مافیای «سپه سالار نابغه» دارای ماشین جنگی، خاد و تروریست‌ها و صدها میلیون دالر می‌باشند به اضافه حمایت امریکا. به همین سبب اینان مجبورند زورگویی و بالابینی و توهین‌های مستقیم و غیرمستقیم روزمره‌ی جهادی‌ها را تحمل کرده و آه نکشند. نتیجه اینکه در برابر بنیادگرایان، گردن پت و بیچاره‌اند و بنابراین نمی‌شود از «مبارزه» آنان علیه خانیان جانی سخن گفت بلکه عمده فقط مصلحت‌جویی است که خط اصلی زندگی و کار مشترک آنان در مقابل آدمکشان «ائتلاف شمال» را تشکیل می‌دهد. این سازش با جنایتکاران مسئله‌ایست که نمی‌توانیم با آن موافق باشیم و همیشه تاکید داشته‌ایم که بنیادگرایان گرگ‌زادگانی‌اند که با چند سال زندگی با آدمیزادگان حتی در بغل امریکائیان و اروپائیان تغییر نکرده و ماهیتاً کماکان درنده‌خو باقی خواهند ماند.

از این گذشته، کتابی از آقای حمید مبارز با عنوان «از سقوط سلطنت تا ظهور و اجزائات طالبان» پیش روی ماست که در آن جنگ سالاران خون‌آشام یعنی احمدشاه مسعود و اسماعیل خان از قهرمانان نویسنده توصیف شده‌اند. آقای مبارز اگر در موقعش نمی‌دانست حالا باید دریافته باشد که اسماعیل کیست و «سپه سالار نابغه» چه موجودی بوده که امروز نزدیکترین یارانش چه خرمستی‌هایست که نمی‌کنند. اگر آقای مبارز می‌ترسید و می‌ترسد که با لب گشودن علیه «قهرمان ملی» سرش برباد خواهد رفت لااقل می‌تواند عجالتاً حرف‌هایش را در ستایش از اسماعیل پس بگیرد تا با ترسیم چهره‌ای انسانی از یک دژخیم به اولاد ناآگاه و بیسواد مانده‌ی این مرز و بوم دیدنی‌دار خیانت نشده باشد.

آقای مخدوم رهین از نویسندگان هفته نامه «امید» چاپ امریکا مربوط به «جمعیت اسلامی» بود. داشتن هر گونه علائق با نشریه‌ای وابسته به باند‌های بنیادگرا برای هر مدعی آزادیخواه و طرفدار دموکراسی عار شمرده می‌شود. ایشان البته پیشتر از آن از طریق روابط محکم «شعری» با خلیل‌اله خلیلی شاعر امارت بچه سقو و امارت امیر برهان‌الدین ربانی پیوند داشت. او نمی‌تواند از «مبارزه علیه جنگ سالاری» صحبت نماید تا این گذشته لکه‌دارش را به باد

«چوچه سگ» گلبدین را کشتند تا اسرار سگ‌های کلان او فاش نشوند!

آمران و همدستانش را به دست می‌داد.
بوی قضیه آنقدر آزاردهنده است که «سازمان عقوبین الملل» نیز در
بیانیه‌ای در ۲۶ اپریل ۲۰۰۴ ضمن برشمردن نارسائی‌ها و کمبودهای
متعدد و جدی سیستم قضایی افغانستان، متذکر شد:

«عقوبین الملل بیم از آن دارد که اعدام عبداله‌شاه کوششی
باشد توسط بازیگران قدرتمند سیاسی برای از بین
بردن یک شاهد مهم تخلفات حقوق بشر.
عبداله‌شاه در دوران اسارتش
شواهد زیاد دست اول را علیه
چندین قومندان که فعلاً در
موقعیت‌هایی بر سر
قدرت اند، بر ملا نموده
بود... فقدان
مکانیزمی عادلانه و
مستقل برای
رسیدگی به یکپچنان
جنایت‌ها بدان
معنی است که اکثر
متهمان به چنگ
عدالت سپرده نشده‌اند
و صاحب قدرت اند که با
تکیه بر آن به تهدید مردم
افغانستان ادامه می‌دهند.
موضوع مخصوصاً از آن جهت
موجب نگرانیست که در انتخاباتی که در
سپتامبر ۲۰۰۴ برگزار خواهد شد، عده‌ای از افراد
مذکور خود را کاندید خواهند کرد.»

باید سگ کوچک زرداد بدون محاکمه‌ای علنی، در جایی نامعلوم
و به تاریخی نامعلوم مدفون می‌شد تا آستین‌های پر خونت «برادران
دینی» و «قادیان جهادی» و حقایق تکانه‌دهنده‌تر، زیر چین آقای کرزی
و بیرق «آساف» پنهان بمانند.

بقیه در صفحه (۴۱)

مردم ما فقط از طریق رسانه‌های خارجی ناگهان آگاهی یافتند که
عبداله‌شاه مشهور به سگ زرداد به تاریخ تقریباً ۳۰ حمل (۱۹ اپریل)
اعدام شد. چرا؟؟

او یگانه جنایتکار گلبدینی در دام افتاده بود که می‌توانست رازهای
ناگفته‌ی بسیاری و بخصوص اسرار سگ‌های کلان گلبدین را که
تعدادی از آنان هم اکنون بر سر کار اند به عنوان
همدستان و فرماندهان اعمالش افشا
سازد. اما طبعاً «برادران» صلاح
ندیدند که «برادر عبداله‌شاه» از

آدمکش‌های
جنایتکاری‌های
مـو حشـتر و
بسی ناموسانه‌تر
سگ‌های هارتر
گلبدینی بطور مثال
حسین منگل،
وحیداله سباوون،
بشیر بغلانی،
هادی شنواری،
وحیدمژده و غیره پرده
برگیرد. زیرا پرده‌ری‌های
مذکور چه بسا که پته‌ی خونین
«برادر سیاف» و «برادر ربانی» و
«برادر مسعود» را نیز به میدان
می‌انداخت و بدین ترتیب «نظم» موجود برای
انتخابات و ادامه خیانت مشترک به این مرز و بوم، بهم
می‌خورد!

بر طفلکان ما نیز روشن است که عبداله‌شاه اگر چه چوچه‌سگ
گلبدین بود اما در عین حال گلبدین سگ‌های خونخوهرتر دارد و از آن
مهمتر «صدراعظم» جمیع بنیادگرایان و همدستان بود. و او
(عبداله‌شاه) که در صف وسیع تبه‌کاران و بی‌ناموسان و شرفیافتگان،
خود را یگانه اسیر و محکوم به اعدام می‌دید به یقین تومار درازی از آن



به خاطر پاسخ به تقاضای تعداد زیادی از خوانندگان - که چند نامه منتخب از آنان را در همین شماره آوردیم - و آگاهی مردم به طور کلی، از این پس خواهیم کوشید، حتی الامکان یک یا بیشتر از نوشته‌های نویسندگان بزرگ و مبارز ایران داکتر محمود گودرزی درباره افغانستان یا مهمترین مسایل جهان را در هر شماره «پیام زن» بگنجانیم. در این شماره سه نوشته اندکی کوتاه‌شده‌ی ایشان را به چاپ می‌رسانیم که البته در سایت «راوا» قبلاً به صورت کامل گذارده شده‌اند.

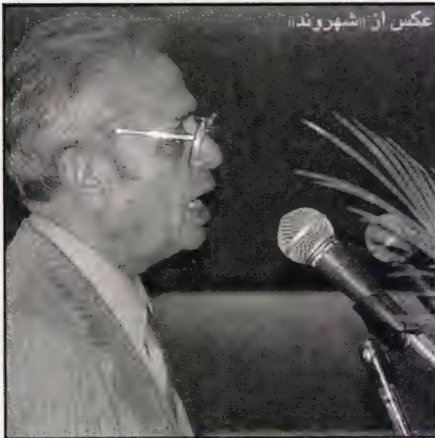
کلیه مقاله‌ها از سایت شهروند (www.shahrvand.com) برگرفته شده‌اند.

در آن سوی برقع

آنگاه که نخواهند بشنوند، نمی‌شنوند!

در کنار این ناشنیدن‌ها و نادیدن‌ها، گذشته از کوشش‌های فردی زنان افغان برای حفظ خود و خانواده شان، تلاش‌های سازمان یافته زنان افغانستان وجود داشت. بخشی از آن در چارچوب «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» برای دستیابی به «حقوق بشر» و «عدالت اجتماعی» انجام می‌شد. این سازمان "Revolutionary Association of the Women of Afghanistan" در اصل از سوی چند زن جوان از جان گذشته در سال ۱۹۷۷ بنیاد گذارده شد. در جامعه‌ای که تنها چهار در صد از زنان خواندن و نوشتن می‌دانستند، این زنان بیشترین کوشش خود را در راه سوادآموزی زنان به کار می‌بردند. این کوشش در دوران طالبان - که دبستان‌های دختران بسته و آموزگاران زن خانه‌نشین شدند - با پدیدآوردن آموزشگاه‌های خصوصی خانگی - به رغم همه خطرهای آن - دنبال شد. همچنین در اردوگاه‌های پناهندگان در سوادآموزی کودکان و ارائه کلاس‌های در زمینه‌های بهداشت و فرهنگ برای زنان با تلاشی پیگیر ادامه یافت.

با آنکه «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) چندی است با نشانی اینترنت www.rawa.org فعالیت روشنگرانه گسترده‌ای دارد و برای نخستین بار تصویرهایی از شقاوت‌های طالبان - از جمله اعدام یک زن - در میدان ورزشی کابل - را نشان داده است، تا پیش از رخداد ۱۱ سپتامبر و هفته‌های پس از آن، به دشواری گوش شنوایی در رسانه‌های «جریان اصلی» آمریکا می‌یافت. این در حالی بود که بمب‌افکن‌های آمریکا و انگلستان برای سرکوب بن‌لادن و پایگاه‌های القاعده بر شهرهای افغانستان بمب می‌ریختند که در آنها جز زنان و کودکانی که پای گریز نداشتند کسی نمانده بود. زنان و کودکان افغانستان می‌بایست بهای دفاع از «تمدن جهان» را با جان خود می‌پرداختند.



امری استثنایی

در چنین فضای پیدادگری بر زنان در درون و بیرون افغانستان، برای نخستین بار یک روزنامه انگلیسی که به گونه‌ای به افغانستان دل‌بستگی داشت، در چهارم اکتبر در نشریه «این‌دپندنت» لندن زیر عنوان «در پس برقع: زنان افغانند که با طالبان می‌جنگند» به مسئله زنان افغانستان پرداخت. «ریموند وایت‌اکر» مطلب خود را همراه تصویری از اعدام «زرمینه» مادر هفت فرزند که در سال ۱۹۹۹ تاب ناروایی‌های همسر خود را نیارود و در یک حالت دفاع از خود او را کشت - در میدان ورزشی کابل منتشر ساخت. این عکس را یکی از هموندان «جازا» با به خطر انداختن جان خود، در یک لحظه از شکاف برقع توانسته بود بگیرد. این تنها عکسی از شیوه‌های غیرانسانی طالبان نبود که هموندان «جازا» گرفته‌اند. آنان همچنین از سنگسار کردن و دست بردن‌ها نیز عکس‌هایی گرفته‌اند.

«ریموند وایت‌اکر» در نوشته خود به این امر می‌پردازد که «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (جازا) در بیش از بیست سالی که از بنیادگذاری‌اش می‌گذرد چه در دوره «کمونیست‌ها و چه در دوره مجاهدین» و چه در دوره «طالبان» همواره زیر پیگرد بوده

است.

برآمدن «راوا»

گزارشگر یاد شده که از سال‌های آغازین دهه نود میلادی سفرهای بسیاری به افغانستان داشته و پیداست که به مسئله‌ی افغانستان دلبستگی یافته، گویا در واپسین سفر خود به پاکستان چند ماهی پیش از رخداد ۱۱ سپتامبر، با یکی از زنان رهبری «راوا» به نام «ندا» دیداری داشته است. بخشی از این نوشته او در «ایندیپندنت» فرایند این دیدار است:

«بنیادگذار "راوا" که تنها به نام "مینا" از او یاد می‌شود، هرگز دوران طالبان را تجربه نکرد. او در دورانی برآمد که سخنوری‌های چپ با فمینیسم مترادف بودند. بنیادگذاری در ۱۹۷۷ انجام شد. مینا همانند دیگرانی که هم سطح آن بودند نمی‌اندیشید. او ورود نیروهای شوروی را به افغانستان - که دو سال بعد رخ داد - خوشامد نگفت. چنین بود که او به سازماندهی راه‌پیمایی‌های اعتراضی دانشجویان دانشگاه و دانش‌آموزان دبیرستان‌ها پرداخت. او بسیار زود دریافت که در مبارزه خشن میان اشغالگران و مسلمانان ریشو که مدعی جهاد علیه آنان بودند، برای او به عنوان یک فمینیست لایه‌های میانی جامعه که خواستار نظام غیرمذهبی‌ست، جایی وجود ندارد. او به مهاجرت پاکستان رفت ولی در آنجا نیز برای او امنیت وجود نداشت. او در سال ۱۹۸۷ در کویت - جایی که او در آنجا یک بهداری برای زنان پدید آورده بود با ترور مخالفان از پای درآمد. هم‌اندیشان او، سازمان‌های جاسوسی پاکستان و افغانستان و بنیادگرایان حزب اسلامی حکمتیار را که هر یک برای خود دلیلی داشت که مینا را برنتابد، پاسخگوی کشتن او می‌نامند. راه او، اما پس از مرگش همچنان پیش می‌رود و نامش در شمار پیشاهنگان آزادی زنان افغان جاودان خواهد ماند.»

هم اکنون زنان هموند «راوا» - زیر پیگرد همیشگی نیروهای امنیتی پاکستان و مردان متعصب و خرافی افغانستان در مهاجرت - با همه دشواری، از کوشش نمی‌مانند. «ندا» زن ۲۸ ساله‌ای که با گزارشگر یاد شده دیدار داشته است، خود یک مرکز آموزشی را اداره می‌کند. او که در این میان چند بار به کابل رفت و آمد داشته است درباره دوران طالبان می‌گوید «این را می‌دانم که گفته می‌شود طالبان گونه‌ای نظم به کابل دادند، اما آنان روح مردم را زدیدند، من داستان‌ها شنیده بودم اما آنگاه که با چشمان خود دیدم هنوز برایم باورنکردنی نمی‌نمود. مردم در یک هراس دائم بودند. اگر آنان از گرسنگی و بمباران موشکی و بیماری نمی‌میرند هراس از این که بی‌دلیل به زندان بیفتند یا اعدام بشوند همیشه فراز سر آنان است.»

ندا که خود همسر دارد می‌گوید، در عین آن که ما بسیاری از کوشش‌های مان را، بی آنکه از «راوا» نام ببریم انجام می‌دهیم اما در درون خانواده‌های مان نیز امنیت نداریم. از این روزنان متعهدی مانند من پس از زناشویی به همسر احتمالی آینده می‌گوییم که ما این

کوشش‌ها را همچنان ادامه خواهیم داد. اگر او یا آن موافقت ندارد تن به زناشویی با او نمی‌دهیم. پدر من از من پشتیبانی می‌کند، همین گونه است همسر، آنان از بنیادگرایان هراسی ندارند.»

مینا بنیادگذار «راوا» چپ‌گرای پرشوری بود. از این رو بر او برچسب «مائویست» زده می‌شد. ندا این امر را با شدت رد می‌کند، و آن را ساخته مردان «اولتر شوونیست» می‌داند. او می‌گوید «آنان ما را روسپی می‌نامند و می‌گویند ما کودکانی را که به آموزشگاه‌های ما می‌آیند مسموم می‌کنیم. ما خوب می‌دانیم که راهمان بسیار دشوار است و دگرگونی رفتار و کردار زمان بسیار می‌خواهد. ما هرگز به پایان دادن به کار و کوشش مان نمی‌اندیشیم، و آماده‌ایم که به خاطر افغانستان قربانی در پی قربانی بدهیم.»

خودداری امریکا از «تحمل ارزش‌ها»

خانم گودمن، در اینجا و پس از آوردن فراز بالا از خانم جمیله به طرح نکته‌ای بسیار دقیق و حساس می‌پردازد که نمی‌توان به سادگی از آن گذشت. او با تکیه بر چالش‌پندار «مردانه بودن کار صلح و امنیت» می‌نویسد: «دولت ما هم در این پندار سهم دارد. ما بیشتر خواستار محکوم کردن پایمالی حقوق زنان از سوی طالبان هستیم تا خواستار پیگیری آن حقوق در جهان پس از طالبان. به راستی یکی از شخصیت‌های برجسته دولت در «نیویورک تایمز» گفته است "ما باید محتاط باشیم و کاری نکنیم که به نظر آید، ما می‌خواهیم ارزش‌های مان را بر آنان تحمیل کنیم." من این را می‌فهمم. واقعیت این است که غرب "برابری حقوق زنان" را به صورت یک وسیله بازی مورد استفاده قرار داده است.»

نکته مهم همین جاست. امریکا مخالفتی ندارد که فرهنگ «کوکاکولا» و «مک‌دونالد» به جهان صادر شود، اما اگر بخواهد بر روی حقوق زنان در دولت آینده افغانستان پافشاری کند، این کار ممکن است به «تحمیل ارزش‌ها» تعبیر شود.

در اینجا جاست که من بایسته خود می‌دانم خواهران افغانی‌ام را هشدار دهم، دستیابی به حقوق زن کاری‌ست دشوار که حوصله و زمان بسیاری طلبد. یکی از شیوه‌های جلوگیری و گسترش فعالیت در این راستا فریبکاری‌ست. هم اکنون در دولت موقت آقای «کرزی» دو خانم افغان شرکت دارند. بگذارید گواه زنده‌ای در اختیار تان بگذارم. شما از نقش آشکار آقای خاتمی در ایران باید آگاه باشید. رئیس‌جمهوری که در بیرون ایران بلبل زبانی می‌کند، فلسفه می‌یابد، از جامعه مدنی سخن می‌گوید و گفتگوی تمدن‌ها را به بحث می‌گذارد و تا جایی که سازمان ملل هم فریب این چرب‌زبانی‌ها را می‌خورد چنانکه ۲۰۰۱ را «سال گفتگوی تمدن‌ها» نامید. اما این سخن پرداز بلیغ در درون کشور کور و کر و لال است. نه ناروای‌ها را می‌بیند، نه فریادهای ناراضی‌ای را می‌شنود، و نه یارای سخن گفتن با محافظه‌کاران تجاوزکار را دارد. باری این رئیس‌جمهور نیز یک معاون زن دارد خانم

گرفته شد؛ که برای برپایی یک دموکراسی وارداتی جز این هم نمی توان چشم داشت.

آیا «لویه جرگه» نماینده راستین مردم است؟

اگر چه در شکل رسمی آقای کرزی تنها ۵۰ تن از اعضای لویه جرگه را شخصاً منصوب کرد و ۴۵۰ تن دیگر صورت انتخابی داشته اند، همه کسانی که با شرایط کنونی افغانستان و درگیری هایی که پس از گرد همایی «بن» پیش آمده این امر را باور دارند و می دانند که فراهم آوردن لویه جرگه کنونی تنها با یک رشته زد و بند های پشت پرده و قول و قرار های پنهانی و دادن رشوه و خریدن سکوت به جای رضایت امکان یافته است. این امر را حتی گزارشگران رسانه های آمریکایی که می کوشند برای لویه جرگه و فرایند آن که «قانون اساسی» آینده است مشروعیت دست و پا کنند، نمی توانند نادیده بگیرند.

خانم پاملا کانستبل گزارشگر «واشنگتن پست» در شبیه پیش از گشایش لویه جرگه این گونه گزارش کرده است:

«کابل - افغانستان، ۱۳ دسامبر - در پی تاخیرهای مکرر و گفتگوهای پرتلاطم پس پرده ظاهراً مجمع تاریخی قانون اساسی کشور در یکشنبه تشکیل خواهد شد تاگذار نامنظم و آشفته افغانستان را به سوی حکومت قانون آغاز کند. اما واپسین ساعت های پیش از آغاز به کار لویه جرگه خرده گیری های بین المللی در زمینه طرح پیشنهادی قانون اساسی، تهدید های نمایندگان، و گزارش هایی از معامله های سطح بالا برای تعیین پیشاپیش شکل دولتی که باید برای کشور گزیده شود، بالا گرفته است. افزون بر اختلاف نظر میان دولت و گروه های سیاسی در این باره که آیا افغانستان باید نظام پارلمانی داشته باشد یا ریاست جمهوری، چالش اختلاف انگیزی از سوی گروه های بانفوذ برای برقراری دوباره پادشاهی در افغانستان شکل گرفته است. اما حزب سیاسی خواستار پادشاهی از سوی شاه سالمند پیشین محمد ظاهر شاه تایید نمی شود...»

«منابع دیپلماتیک در دیرگاه شبیه می گفتند که رئیس جمهور کرزی با کوشش و یاری مقامات رسمی آمریکا توانسته اند رهبران دسته های اسلامی و قومی از جمله برهان الدین ربانی را آماده کنند که پیشنهاد یک قدرت اجرایی نیرومند و یک پارلمان کم قدرت را بپذیرد. گفته می شود کرزی قول داده است در صورت انتخاب شدن به ریاست جمهوری در سال آینده مقام های پرنفوذی را به این رهبران واگذارد. او همچنین شماری از رهبران

دکتر معصومه ابتکار. آقای خاتمی با گزینش خانم ابتکار سپاسگزاری از زنان را که با رای خود او را به پیروزی رساندند اعلام کرد. اما این خانم ابتکار همان خانم محبیه ای بود که سخنگوی «دانشجویان خط امام» بود که سفارت امریکا را گرفتند و راه را برای چیرگی کامل جناح افراطی جمهوری اسلامی هموار کردند. او زمانی هم ریاست گروه افراطی زنان جمهوری اسلامی به گرد همایی جهانی زنان در پکن را نیز داشت، که از یک سو گروه خود را به عنوان «سازمان غیردولتی» (NGO) جا زده بود و از سویی توجیه گر سیاست های ضد زن جمهوری اسلامی شده بود. این گونه فریبکاری تنها در دوران آقای خاتمی در ایران رخ نداده است. در نظام پیشین نیز همین شیوه به کار گرفته می شد. زمانی من فرصت یافتم با تنها زنی که در پارلمان کشور اردن به نمایندگی دست یافته است، گفتگو داشته باشم. در آن دیدار از او پرسیدم «می توانید بی تعارف و تکلف به من بگویید آیا به عنوان زن در پارلمان نقشی دارید و یا از شما به عنوان "زینت المجلس" استفاده می شد؟» او نخست خنده ای سر داد و گفت «از اصطلاح "زینت المجلس" که کار بردید معلوم است با این فریبکاری آشنا هستید، اما البته می خواهند از ما به همین صورت استفاده کنند، این دیگر برخورد ماست که در زمینه نقش خود مان چه می کنیم.»

خواهران عزیز افغان من، در جامعه کنونی افغانستان که هنوز روابط قبیله ای برپاست، به همه سنت های دیرپای سخت جان، شما به راستی کار دشواری در پیش دارید. این کار دست کم نیاز به چند نسل تلاش دارد. تنها چنین تلاش دراز و توانفرسا می تواند پایندان دستیابی به حقوق تان باشد. من چشمداشت چندان خوشی از این دولت موقت ندارم، صرف نظر از ترکیب ناهمگن آن، بسیاری از ما مردان در جمع چهره های مردم پسند از خود می نمایم، اما در درون خانه خواستار اجرای همان سنت های کهن هستیم. از سوی دیگر خواهیم این است گرد همایی های شما در جمع کوچک زنان روشن فکر شما را دچار این توهم نکنند که شما نماینده زنان افغانید. به اکثریت عظیم روستاها بنگرید و سرنوشت خواهران خود را از یاد نبرید. («شهروند»، شماره ۶۵۱، ۱۸ جنوری ۲۰۰۲)

ماه دسامبر و سرنوشت آینده افغانستان

در ۱۴ دسامبر لویه جرگه با شرکت ۵۰۰ تن فراهم آمد. اما باید دانست گزینش این شرکت کنندگان در لویه جرگه چگونه انجام شد؟ از همه عوامل آشکار و پنهان تهدید و تحبیب، تا وعده و وعید برای فراهم آوردن کسانی که کمترین پایگاه مردمی و اعتقادی به آزادی ندارند بهره

چریک‌های اسلامی را برای نمایندگی در لویه جرگه برگزیده است.

دوستان کرزی، دشمنان مردم

آنگاه که در این گزارش و دیگر خبرهایی که از افغانستان در رسانه‌ها بازتاب می‌یابد، نام‌هایی چون برهان‌الدین ربانی و صبغت‌اله مجددی را می‌بینیم، از خود می‌پرسیم این است خون‌بهای زنان و مردانی که در دوران همین رهبران قربانی شدند؟ بی‌دلیل نیست که گروه‌های بشر جهانی با بدبینی به گردهمایی فرمایشی لویه جرگه کنونی و آنچه از آن برخواهد آمد، می‌نگرند.

سازمان «پاسداران حقوق بشر» نیویورک در روز جمعه ۱۲ دسامبر در گزارش خود اعلام داشت «رهبران نظامی و فرماندهان برای آن که طرفداران خود را به لویه جرگه بفرستند از تهدید و رشوه بهره‌گرفتند.» پاره‌ای از تحلیل‌گران برآنند که دو سوم شرکت‌کنندگان در لویه جرگه با گروه‌های اسلامی وابستگی دارند. جالب است که گروه‌هایی با دیدگاه‌های مخالف هم از چگونگی دیدارها و گردهمایی‌های تدارک لویه جرگه که به گونه‌ای غیردمکراتیک انجام شده اند شکایت دارند. در حالی که گروه‌های زنان از محدودیت حقوق زنان در طرح پیشنهادی احساس نگرانی می‌کنند بیشتر اعضای لویه جرگه طرح پیشنهادی را که به گفته هدایت‌امین ارسلا معاون رئیس‌جمهور مناسب یک کشور اسلامی مدرن است کافی می‌دانند. به گفته هدایت‌امین ارسلا قانون اساسی می‌گوید کشور ما یک کشور اسلامی است اما ما باید مطمئن باشیم که از یک اسلام مدرن گفت‌وگو می‌شود که با پیشرفت و دانش و رشد اقتصادی همخوان است. برخی می‌خواهند مذهب را برای خواست‌های سیاسی خود به کارگیرند، اما قانون اساسی نمی‌تواند بر پایه نظرات گروه‌ها و افراد پدید آید بلکه برای همه مردم است.

ظاهر آسختن درستی ست، اما زمانی که ترکیب و چگونگی اعضای لویه جرگه به دیده گرفته شود، اعتباری برای ادعای هدایت‌امین ارسلا بر جای نمی‌ماند.

آمریکا و تماس با دشمنان مردم

در چنین شرایطی که دولت مرکزی کابل اعتباری بیرون از کابل ندارد، در راستای تدارک لویه جرگه و برگزاری بی‌سروصدای آن وزیر دفاع آمریکا «دنالد رامسفیلد» ناچار شد شخصاً پا درمیانی کند و در چهارم دسامبر با تفنگداران سرشناس و رقیب یکدیگر در شمال دیداری داشته باشد. گزارشگر واشنگتن پست برادلی گراهام در چهارم دسامبر از مزار شریف گزارش کرد.

بگذارید عین گزارش را بیاورم:

«وزیر دفاع دنالد رامسفیلد روز پنجشنبه با دو تن از تفنگداران قدرتمند و رقیب یکدیگر در کنار هم نشستند و او کوشید آنان را تشویع

کند که تانک‌ها و جنگ‌افزارهای سنگین خود را تسلیم کنند و یاری کنند تا اعتبار دولت مرکزی تثبیت شود. صحنه‌ای که رهبر پنتاگون طرح‌ریزی کرده بود تا دیداری با دو تن از رهبران سختگیر افغانستان در محوطه‌ای خاک‌آلود در مزار شریف سر هم بندی شود بی‌انگیزه کوشش جدی دولت بوش برای گردآوری نیروهای پراکنده پیرامون مرکز قانونی ست. این نخستین بارست که رامسفیلد با ژنرال عبدالرشید دوستم رهبر ازبک‌تبار و ژنرال عظامحمد رهبر تاجیک‌تبار دیدار می‌کند. این دو مرد چریک‌های شان با گروه‌های ویژه آمریکا (بقیه در صفحه ۷۲)

ناتو و مافیای ...

«یک کیلوگرام تریاک خام که در افغانستان ۵۰ دالر قیمت دارد، در دوشنبه دوچند و در مسکو تا ۲۸۰۰ دالر فروخته می‌شود. و قیمت هروئین در مسیر راه مسکو صدچند بالا می‌رود؛ درست هفتاد هزار دالر برای هر کیلوگرام. از همین خاطر است که **بگفته پوپوف در افغانستان لائبراتورهای هروئین بمانند سمارق بعد از باران از زمین سر می‌کشند؛ و بدرجه اول در فیض‌آباد، مرکز بدخشان و سنگر مستحکم مسعود.**

گزارش از رنج بی‌پایان دهقانان بدخشان سخن می‌گوید که شش ماه در سال از عاید کار خود می‌خورند و شش ماه باقیمانده سال را با پرداخت سودهای شش قاته (ششصد در صد) از طریق قرضه گذاره می‌کنند و نسل اندر نسل زیر قرض زمینداران بزرگ گور هستند، زمیندارانی که غالباً به حیث قومندان‌های محلی در ائتلاف مسعود هم ایفای وظیفه می‌کنند.

هنوز بیشترین کشتزارهای کوکنار در قلمرو طالبان قرار دارد، ولی "دولت اسلامی افغانستان" مسعود می‌خواهد سبقت طالبان را بشکند، مزارع خاشخاش قلمرو او تنها در سال گذشته دو برابر شده بود. یکی از بزرگترین لائبراتورهای تصفیه تریاک **به هروئین در تالقان، مرکز ائتلاف مسعود، قرار دارد؛ و انبار ذخایر مواد مخدره در فیض‌آباد جا دارد.**

روس‌ها از طریق اقمار مصنوعی خود ۳۹ دیپوی مواد مخدره را در سرحد افغانستان، تاجیکستان کشف نموده اند و ماهران ملل متحد حتی مالکان دیپوها را هم می‌شناسند، که تقریباً همه قومندانان مربوط به مسعود می‌باشند. □

غالب در امریکا و هر جای دیگر. او با عریان نمودن جنایات اسرائیل و محکومیت بی‌پرده سیاست‌های امریکا در خاورمیانه همواره مورد حمله صهیونیست‌ها بود و گروه‌های تروریستی صهیونیستی او را داریم به مرگ تهدید می‌کردند و حتی در ۱۹۸۳ دفتر او را در امریکا به آتش کشیدند. اما هیچ یک از این حملات و حتی درگیری دوازده ساله‌ی او با سرطان خون باعث نگشت که لحظه‌ای از فعالیت دست کشد.

یاسر عرفات در عین حالیکه از انتشار آثار ادوارد سعید در فلسطین جلوگیری می‌کرد، گفت: «بشريت با مرگ سعید یکی از نوايغ خود را از دست داد. او فرزند قدس و فلسطین بود که آثار مهمی از خود بر جای گذاشته که موبد اعتقاد را سخ او به کوتاه نیامدن در قبال حقوق این ملت در استقلال و آزادی است.»

ادوارد سعید

پس از ۱۱ سپتامبر
به رویکرد
مطبوعات غربی
که تلاش می‌کنند
این واقعه را ناشی
از سرشست
تجاوزگر اسلام
جلوه دهند

اعتراض نموده و در سخنرانی‌های خود کوشید نشان دهد این حرف به همان اندازه سهل انگارانه است که کسی بخواهد پیدایش فاشیسم را به سرشت مسیحیت نسبت دهد.

اهمیت کار ادوارد سعید برای فلسطین مخصوصاً از این جهت برجستگی کسب می‌کند که او به دفاع از فلسطین در مخالفت با ماشین عظیم تبلیغاتی امریکا در خود امریکا برخاست. او در آخرین مصاحبه‌اش با روزنامه «دی‌ولت» آلمان در رابطه با نقش پرزیدنت بش در مسئله اسرائیل و فلسطین گفت:

«درک او از خاورمیانه درک یک مسیحی بنیادگرا است. بش مانعی بزرگ در راه صلح و تفاهم در خاورمیانه به شمار می‌ورد.»

و این موضعگیری بی‌پروای او را مقایسه کنیم با بسیاری از روشنفکران وطنی مقیم غرب که به خاطر صرفاً سپری کردن زندگی بدون کوچکترین دغدغه و برهم خوردن راحتی‌های روزمره در آن دیار، اگر دل شیر را هم در دل شان بمانی جرئت محکوم کردن سیاست‌های دولت میزبان را به خود نمی‌دهند.

همچنین ادوارد سعید معتقد بود که نقش روشنفکر هرگز توجهی

ادوارد سعید، متفکر، محقق و مبارز فلسطینی در ۲۴ دسامبر ۲۰۰۳ بر اثر سرطان خون در نیویارک درگذشت. او در ۱۹۳۵ در بیت المقدس در خانواده‌ای مسیحی به دنیا آمد. دوران کودکی خود را

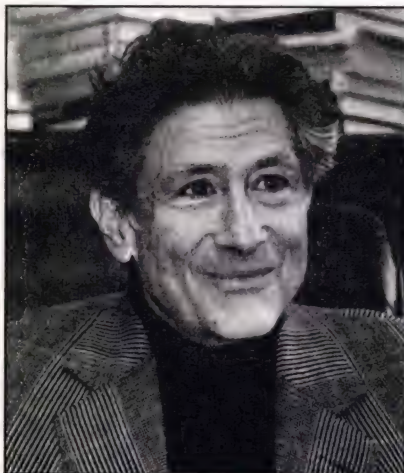
در مصر گذراند و سپس به عنوان محصل راهی امریکا گشت. او استاد ادبیات انگلیسی و ادبیات تطبیقی در پوهنتون کلمبیا بود. کتاب «شرق شناسی» که در ۱۹۷۸ چاپ شد مهمترین اثر او به شمار می‌رود. او در آن اثر به این مسئله پرداخته است که شرق شناسی در دانشگاه‌های غربی تمام و کمال بر توهمات امپریالیستی و نژادپرستانه در خاورمیانه استوار است و روشنفکران غرب در قرن ۱۹ و بخصوص اوایل قرن ۲۰ تصویری از شرق بدست می‌دهند مرموز، ایستا و به شدت پسمانده‌تر از غرب تا بدین ترتیب سلطه‌ی

استعماری توجیه

شود و همین نوع
خاورشناسی است
که مایه تئوریک
استعمار کهنه و نو
را فراهم می‌آورد.
او در امریکا فوق
ستاره روشنفکری
بود و خود را به

عنوان منتقد ایرا، نوازنده پیانو، چهره سرشناس تلویزیونی، سیاستمدار، متخصص رسانه‌ها، مقاله نویسی محبوب و سخنرانی متبحر مطرح ساخت.

ادوارد سعید که به قول «نیویارک تایمز» مهمترین اندیشمند زنده در جهان تلقی می‌شد در طول سه دهه گذشته آتی از مبارزه بر ضد ستم دست نکشید. او سخنگوی خستگی ناپذیر جنبش فلسطین و مدافع مبارزات مردم در دیگر نقاط جهان بود. به گفته او توافق اسلو به شکلی ناعادلانه به نفع اسرائیل سنگینی می‌کند و عرفات و اطرافانش «مایل به سازشکاری» با اشغال نظامی اسرائیل اند. او حتی اداره عرفات را به اداره ویشی نازی فرانسه در زمان اشغال فرانسه توسط آلمان مقایسه کرد. ادوارد سعید سال‌ها عضو شورای سیاسی فلسطین بود اما در ۱۹۹۱ به دنبال امضای موافقتنامه اسلو در مخالفت با آن و با انتقاد از عرفات از شورا استعفا داد. ولی موضع وی در دفاع از حقوق فلسطینیان با موضع گروه‌هایی از قبیل حماس متضاد بود. او می‌گفت که بخش مهم کارش به مثابه یک روشنفکر فلسطینی عبارتست از زنده نگهداشتن مسئله فلسطین و این یعنی قرار گرفتن در مقابل سیاست



ادوارد سعید زبان ملتش و قصه روشنفکران وطنی که زبان پوشالیان و طالبان و جهادیان شدند



عکسی که خبرگزاری فرانسه در ۴ جولای ۲۰۰۰ گرفته است، ادوارد سعید را در جنوب لبنان در حال پرتاب سنگ به طرف عساکر اسرائیلی نشان می‌دهد.

آگاهی از شخصیت و کار ادوارد سعیدها، نفرت ما را از نوع روشنفکران تسلیم طلب و نامتعهد و سگ بیگانه بالا می‌برد.

* رجوع شود به بیانات مسعود خلیلی در کتاب «مسعود فراتر از مرزها» از انتشارات «بنیاد شهید مسعود».

قدرت نه بلکه استفاده از آن و همواره به چالش طلبیدن آن است چه متعلق به قوی باشد و چه ضعیف. اما این به مفهوم محدود ساختن نقش روشنفکر به موعظه گری نیست. روشنفکر باید نمونه‌های بدیل ارائه دهد و منبع این امید باشد که تقدیر فرد این نیست که اسیر جنگی باشد یا پناهنده یا کماندو یا حتی از سربازان اشغالگر... روشنفکر باید به نوشتن، سخن گفتن، سازمان دادن مشغول بوده و جزئی از جنبش اجتماعی شود.

و اما در افغانستان خود ما عده‌ی کثیری از شنفکران را ببینیم که نه فقط علیه دست‌نشانده‌ترین، ضد انسانی‌ترین و کثیف‌ترین رژیم‌های تاریخ برنخاستند بلکه یشرمانه به دفاع از آنها زبان و قلم و استعداد شان را به کار گرفتند!

ادوارد سعیدها یا تعداد بیشماری از روشنفکران ضد رژیم اسلامی ایران که به رفیع‌ترین قله‌ی اعتبار و نام و شهرت جهانی هم دست یافته‌اند، لحظه‌ای از مبارزه در راه آزادی و دموکراسی باز نه ایستاده‌اند. اما روشنفکران ما وقتی تنور گرم بود آنچنان به پستی گراییدند و به نوکری خو گرفتند که یکی به مصاحبت با قاتلی هرزه مثل داکتر نجیب می‌بالد، دیگری به پابوسی ملاعمر می‌رود و سومی از شدت «عاطفی» شدن کم می‌ماند مدفوع «سپه‌سالار کثیرالابعاد» را هم چیزی گوارا معرفی نماید! *

به یقین یکی از کاری‌ترین اثرات مکروب پرچم و خلق، «تنظیم»‌های ساخت پاکستان و ایران و «طلبه کرام»، منحن و بی‌وجدان ساختن تعداد زیادی از روشنفکران میهن تیره‌بخت ما بوده است.

وجدان امریکا ...

بوده و حقوق آنان را پامال می‌کردند. ما باید با بش همصدا باشیم زیرا او می‌خواهد چادری را از سر زنان بردارد... اما نه، این دلیل اصلی نبوده است.

دلیل اصلی حملات بر افغانستان و طالبان حصول و غصب منابع انرژی بوده است. ما به افغانستان حمله کردیم نه به منظور دستگیری اسامه و انتقام گرفتن بلکه بخاطر طالبان - که خود مان در جریان اشغال روس‌ها آنان را آفریده بودیم - و نیز بخاطر Unocal، که معامله‌ای با طالبان برای دست یافتن به نفت منطقه قفقاز که از غنی‌ترین ذخایر نفت روی زمین است، بش، دیک چنی، رمسفیلد و هم‌می‌آنانی که با گروه‌های گاز و نفت اند از سود آن سهم خواهند برد. زمانیکه «سی‌آی‌ای» حمله بر دولت اربینز (Arbenz) را در ۱۹۵۴ تدارک می‌دید من در گواتیمالا بودم. اربینز که بطور دموکراتیک به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شده بود تمایلات نوسبالیستی داشت.

لاج Lodge و هنری کابت Henry Cabot در سنا حضور یافته و خاطر نشان ساختند که کمونیست‌ها گواتیمالا را به اشغال در آورده‌اند و ما باید اقدام کنیم. او آیزنهاور را دید و آیزنهاور «سی‌آی‌ای» را موظف کرد تا دولت اربینز را سرنگون سازد. ما یک دیکتاتور نظامی را نصب کردیم و از آن زمان تا حال در گواتیمالا جز خونریزی ندیده‌ایم. و حالا اگر من یک گواتیمالایی می‌بودم و توانش را می‌داشتم تحریک می‌شدم تا بالای کسی در واشنگتن و یا هر جای دیگری که امریکاییان باشند چیزی پرتاب کنم - بخصوص اگر تمام خانواده‌ام را از دست می‌دادم و می‌دیدم که کشورم بخاطر اینکه «یونایتد فروت» نمی‌خواست محصول گمرک را بپردازند تکه تکه شد. این شیوه‌ایست که ما عملیات می‌نماییم و بخاطر همین است که چنین منفور گردیده‌ایم.

ویدل که شهرت جهانی فراوانی بخاطر رمان‌هایش دارد از ۱۹۷۲ در شهرکی در ایتالیا به صورت تبعید بسر می‌برد. معروفیت و اعتبار او در اروپا و سایر کشورها خیلی بیشتر از امریکاست. □

نامه سرگشاده به جورج دبلیو بش

(نامه یک مادر افغان، «گلالی شهاب» به پرزیدنت بش)

نامه گلالی شهاب مادر افغانی قبلاً به دست ما رسیده بود که متأسفانه در اثر اشتباهی از چاپ در شماره پیشتر «پیام زن» بازماند.
قابل یادآور است که این نامه در برخی نشریات ایرانی منجمه «چیستا» هم انتشار یافته است.

جناب جورج بش رئیس جمهور امریکا،

اجازه بدهید قبل از همه بگویم که نامه من از آن گونه نامه‌هایی از پاره‌ای زنان و مردان افغان نیست که معمولاً از طرف شما جواب مهربانانه می‌گیرند چون پیام اصلی آنها چیزی نمی‌باشد جز اینکه: خدا سایه دولت امریکا و شخص شما را از سر افغانستان کم نکند که آمدید و مردم ما را از زنجیرهای طالبان و القاعده رهایی بخشیدید! ولی من به عنوان مادر سالمند حرف می‌زنم که با چشمان خودم و با خون و رنج و سوگ شماری از عزیزان خودم، هم دوران اشغال و حکومت‌های پوشالی را تجربه کرده‌ام و هم دوران حکومت بنیادگرایان جهادی و طالبی را. و همین جایی خواهم با شتاب اضافه نمایم که بین این دوره‌ها، دروه اول و اینک دوم زمامداری جهادیه‌ها («ائتلاف شمال») خونین‌تر، دردناک‌تر و فاسدتر از دوره تجاوز روسها و حکومت‌های دست‌نشانده آنان و حتی هولناک‌تر از دوره طالبان بوده است. اینرا صرفاً بخاطر داشتن داغهای بیشتر از تروریست‌های «ائتلاف شمال» نمی‌گویم. در این حرفم می‌توانم مدعی شوم که از اکثریت مردم منم نمایندگی می‌کنم.

ولی پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر شما مجدداً به همین عناصر جان تازه بخشیده و قدرت را بطور عمده به آنان سپردید. البته این ستمگری بر مردم ما تاریخی طولانی دارد: امریکا برای ویتنام ساختن افغانستان برای اتحاد شوروی بر ضد دموکراتیک‌ترین، زن‌ستیزترین و ارتجاعی‌ترین عناصر تکیه کرد، آنان را پروراند، برای آنان «رهبران» تراشید و «رهبران» را از هیچ به همه چیز رسانید: پول، قدرت و نام و نشان. در کنار این اوباش و تروریست افغانی، هزاران تن از هم‌تاهای عرب شان نیز استخدام شدند و نام «مجاهد» در رسانه‌های غرب تصدیق شد تا حدی که رونالد ریگن هم خود را مجاهد خواند! در این میان امریکا به آنچه کوچکترین بهایی قابل نشد اکثریت مقاومتگران ضد روس، آینده مردم ما و دموکراسی در کشور بود هکذا در مقابل دفاع بی‌قید و شرط از هارترین احزاب بنیادگرا، نیروهای میهنپرست طرفدار دموکراسی، مستقیم و غیر مستقیم در افغانستان و پاکستان و ایران زیر شدیدترین

فشارها و محرومیت‌ها قرار گرفتند. از بین قهرمانان افغانی و عربی امریکا، گلبدین حکمتیار که تاریخ‌نگین ترور و تیزاب پاشی بر زنان را داشت از بالاترین میزان کمک «سیا» و حرمت و اعتبار خاص برخوردار بود و به عنوان رهبر آینده افغانستان برای تبلیغ می‌شد که در نهایت هم او با همفکران و هم‌زمانش برهان‌الدین ربانی، احمد شاه مسعود و رسول سیاف و غیره در ۱۹۹۲ بروی صحنه آورده شدند که طی چهار سال حاکمیت شان مفهوم تازه‌ای به کلمات «جنایت» و «خیانت» و «ویرانگری» بخشیدند. حتماً شنیده اید که در آن سالها این جمله خطاب امریکا و متحدان زبانتزد مردم بود: «هفت خرتان را پس بگیرد، گاو ما را پس بدهد!» یعنی مردم حتی دیکتاتور خون آشام پوشالی و عامل مشهور کی‌جی‌بی داکتر نجیب را بر تمام رهبران هفتگانه مورد حمایت ترجیح می‌دادند.

اما امریکا از این شکست و بدنامی درس نگرفت و به کمک پاکستان و عربستان گروهی زن‌ستیز ضد دموکراسی و وحشی دیگری مثل طالبان را جانشین بچه‌های نازدانه‌ی اولیش ساخت. بار دیگر امریکا فقط به منافع خود اندیشید و رنج یک ملت و قربانی شدن ابتدایی‌ترین ارزش‌های دموکراسی و حقوق بشر را نادیده گرفت. امریکا که حمایت بی‌دریغ خود را از تروریست‌های جهادی با این دلیل که علیه «روس خوب می‌جنگند» توجیه می‌نمود، در توجیه کشمکش با طالبان گفت «با آنان باید کار کرد». امریکا از «کار با طالبان» تنها زمانی دست گرفت که برجهای مرکز تجارت جهانی دنیا مدفن ۳۰۰۰ امریکایی و غیر امریکایی بیگناه گردید. اما امریکا باز هم به جای همبستگی با مردم افغانستان، با پیشرفته‌ترین جنگ‌افزار هایش و بمبارانهای کور حدود ۱۰ هزار افغان بینوا و چه بسا مخالف بنیادگرایان را کشت. امریکا بجای انتقام از القاعده و طالبان از مردم بیگناه ما انتقام کشید. حکومت ضدانسانی طالبان سقوط کرد اما نیروی اصلی آنان و سران ارشد طالبی القاعده زنده و فعال باقی ماندند. از هزاران قربانی بمباران امریکا حتی ۵ فیصد آنان را هم اعضای طالبان و القاعده تشکیل نمی‌دهد. مردم افغانستان نیروهای امریکایی و متحدانش در کشور را «آزادکنندگان» نمی‌انگارند زیرا علاوه بر کشتار مردمی رنج‌دیده، بجای طالبان، تروریست‌های جهادی شاگردان اسامه‌ها و عبدالله عزام‌ها را بر کشور نصب کرد و می‌دانیم که از دست حامد کرزی و چند همکارش در مقابل آنان چیزی ساخته نیست. امریکا و متحدان به دولت کابل طبق وعده کمک نمی‌کنند ظاهراً به این سبب که کمک‌ها در دستهای ناپاک قرار خواهند گرفت. این کاملاً درست است. اما خردمندانه‌تر آن

بود که این ناپاکان و فاسدان به قدرت رسانیده نشده و لقب «مارشال» و غیره به آنان داده نمی شد. و از آن بهتر داراییهای شان مسدود و به حکومت صالح در افغانستان سپرده می شد. طبق یک تخمین مجموع سرمایه های سران بنیادگرا لااقل نصف هزینه لازم برای اعمار مجدد کشور را تکافو می کند.

اکنون مردم افغانستان در منگنه دو آتش گیر کرده اند. از یکسو عفريت تروریست های جهادی که حمایت امریکا را با خود دارند و از سوی دیگر تروریست های طالب و القاعده که به حمایت تمام رژیم ها و سازمانهای بنیادگرا و ضد دموکراسی در پاکستان، عربستان، ایران و سراسر دنیا متکی هستند. اینان اگر در گذشته تنها افغانستان را به مثابه لانه اعمال تروریستی شان داشتند، اکنون عراق را هم دارند به اضافه صدام حسین و مخصوصاً دهها هزار طرفدارش. لیکن مسئله اینست که اثر این مکروب محدود به افغانستان نمانده و زیر نام «دفاع از اسلام» و «جنگ علیه کفار»، به غرب آماجش خواهد بود. حاصل آنهمه عاقبت نیندیشی و معامله کردن با آزادی و سرنوشت ملت ما از سوی امریکا اینست که ولو هم ملا عمر و اسامه از بین بروند، دهها عمر و اسامه و گلبدین حکمتیار از افغانستان و عراق و جاهای دیگر سر بر خواهند آورد. و ادامه حمایت امریکا از بنیادگرایان و رژیم های مستبد و فاشیست مخصوصاً در کشورهای عقب مانده، زمینه را برای سرباز گیری بنیادگرایان مساعدتر خواهند ساخت. ضمناً نباید از یاد برد که فهمیم ها، سیاف ها، قانونی ها، آصف محسنی ها، هادی شینواریها، خلیلی ها و... از نظر ایدئولوژیک هیچ فرقی با طالبان و القاعده ندارند. اینان در گذشته خیلی بیشتر از طالبان و تروریستان عرب خون ریخته اند منتها خون مردم افغانستان را که برای امریکا هیچ ارزشی نداشته است. لیکن شکی ندارم که عده ای از این افراد هم اکنون هم با طالبان، گلبدین و القاعده در ارتباطی سری اند. آیا امریکا فقط زمانی علیه یک تروریست اقدام می کند که خون چند امریکایی را بریزد؟ آیا این انسانی است؟

امریکا در زمینه فرهنگی نیز از اول تا حال یاور بنیادگرایان بوده است. محتوای کتابهای درسی چاپ یونیورسیتی نبراسکا در سال گذشته به حدی تاریک اندیشانه است که گویی تحت نظر مستقیم ملا عمر، گلبدین، احمد شاه مسعود، ملا شینواری و اسامه نوشته شده اند!

با در نظر داشت آنچه متذکر شدم توجهتان را به نکات مختصر ذیل جلب می کنم:

(۱) امریکا در افغانستان به معلول پرداخته تا به علت. تا زمانی که اصول دموکراسی جایگزین بنیادگرایی نشده، تروریسم مغلوب نخواهد شد.

(۲) غلبه بر تروریسم بنیادگرایی در افغانستان فقط با نیروی اکثریت مردم افغانستان ممکن است و این زمانی عملی خواهد بود

که امریکا و متحدان از هر گونه کمک به گروهها و عناصر بنیادگرا و ضد دموکراسی قاطعانه و صادقانه دست بگیرد. طبعاً امریکا باید به عربستان، پاکستان، ایران، روسیه، ترکیه و غیره اخطار دهد که هر طوری است جلوی ارسال هرگونه و هر مقدار کمک نظامی و مالی به طالبان و ائتلاف شمال را بگیرند. جدیت و قاطعیت دولت امریکا در این امر بدون تردید مورد پشتیبانی و تائید مردم صلحدوست امریکا و مردم کشورهای دیگر واقع خواهد شد. بدین ترتیب است که دولت امریکا همچون اکثریت مردم امریکا حامی صلح و دموکراسی به شمار خواهد رفت.

(۳) امریکا باید تمام افغانهایی را که دست شان به خون و خیانت آغشته است و یا همانند عوامل میهن فروش و بنیادگرایان جنایتکار فعالیت دارند، تحت نظر گرفته و در اولین فرصت برای محاکمه به دولت آزاد و منتخب افغانستان تحویل دهد. اگر چنین نشود هیچ تردیدی نمی توان داشت که فردا آقایان سیاف، فهمیم، ربانی، خلیلی، عارف، قانونی، داکتر عبدالله، مولوی شینواری، منگل حسین، اسماعیل خان، رشید دوستم، جنرال داوود، امین وقاد، بشیر سالنگی، حاجی دین محمد و غیره که همه نوریه گاهای افغانی و اعضای خطرناکترین مافیای هیروین هستند، وقتی تحت محاکمه یک دولت ضد بنیادگرا و دموکراتیک قرار گیرند، فرار کرده و در امریکا با استقبال گرم مقامات آنجا مواجه خواهند شد.

من به نام دموکراسی و انسانیت از شما می خواهم که چنانچه پس از انقلاب ایران آدمی سرسپرده مثل محمد رضا پهلوی شاه سابق ایران اجازه نیافت پا به امریکا گذارد، متعهد شوید که هیچ تروریست نظیر تروریست های فوق الذکر نیز خاک امریکا را آلوده نخواهد توانست. ولی همین الان هم مردم ما حیرت زده میسرند چگونه این سلاطین بدنام هیروین میتوانند پیش چشم هزاران عسکر امریکایی آزادانه تر از هر زمان دیگر و به بزرگترین مقیاس به تولید و تجارت هیروین مشغول باشند؟

(۴) در حال حاضر به نظر می رسد امریکا بیش از آن در باتلاق عراق گیر مانده که قادر باشد دولتی را که در افغانستان ایجاد کرده بر سر پا نگهدارد ولو هم تعداد نیروهای سه چند افزایش یابد. انکشافات در عراق و افغانستان به شدت در هم موثر اند. ضربه پذیری امریکا در عراق، طالبان و القاعده و حزب اسلامی گلبدین حکمتیار را تشجیع خواهد کرد و تابوهای بیشتر به امریکا خواهد رفت.

تنها یک راه حل وجود دارد: استقرار نیروهای موثر حافظ صلح ملل متحد، جواب دادن تمام افراد وابسته به احزاب بنیادگرا از مقامات دولتی و برگزاری انتخابات آزاد و فارغ از تهدید و تطمیع جنگ سالاران آدمکش.

(۵) دولت امریکا در اشتباه است می پندارد که با روزه گرفتن سفیرش در پاکستان، انتشار تکت های پستی «عید مبارک» و تبریک

اما با همه ارجی که من برای آقاجری در دل دارم هنگام شنیدن خبر دادن جایزه صلح به خانم عبادی خرسندی ام چند برابر شد، زیرا که او را بسیار شایسته تر از آقاجری یافته و می یابم. این درست است که انسانهای دلیری چون آقاجری، گنجی و باقی و شمار بسیاری از ملی مذهبی ها با بریدن از گذشته و روی آوردن به مردم به کاری بزرگ و ستودنی دست زده اند، و به همین دلیل نیز رهبران و همراهان دیروزین، آنان را نمی بخشند و این چنین آنان را زیر فشار می گذارند، اما از یاد نباید برد که در اصل اینان پادافره گناهان گذشته خود را می پردازند که ساده دلانه چشم بر واقعیات بستند و راهی را پیش گرفتند که پایانش برای همگان بسیار ناخوش بود.

این در حالی ست که خانم عبادی و همکار نازنین دیگرش خانم مهرانگیز کار، همه جان و جوانی خود را هشیارانه در راه دفاع از حقوق مردم گذارند، و همه نارواییها را پذیرفتند و از راه درست خود پا پس نکشیدند. از این روه باور من گزینش خانم عبادی برای جایزه صلح یکی از درست ترین و منطقی ترین گزینش های سال های اخیر هیأت داوران اسلو بوده است که باید این گزینش درست را به آنان تبریک گفت. خانم عبادی از دو سو شایستگی نامزدی این جایزه را دارد. نخست او به عنوان نماد زن دلیر ایرانی که در ۲۴ سال حکومت جمهوری اسلامی بیشترین فشار را متحمل شده و همچنان سر پامانده است و تا آنجا که در توان دارد برای حقوق خود می نبرد. از سوی دیگر در کشوری که در میان کشورهای جهان کمتر همانندی دارد که حقوقدانان مدافع حقوق متهمان را تنها به جرم دفاع از متهم و بهره گیری از راه های قانونی و حقوقی به سود متهم به زندان می اندازد و انجام حرفه ای آنان را ممنوع و محدود می سازد، خانم عبادی به عنوان یک قاضی پیشین و وکیل دعاوی کنونی نماد این گروه از حقوقدانان ایرانی ست که در انجام حرفه ای خود زیر فشار نظام حاکم قرار دارد و هم اکنون شماری از آنان در زندان به سر می برند.

رئیس کمیته گزینش آقای «اولر دانهولد میوزس» می گوید خانم عبادی در انجام حرفه خود «هیچگاه اعتنایی به تهدیدهایی که می شد نداشت».

خانم شیرین عبادی در شمار نخستین زنانی بود که در دوران نظام گذشته در جایگاه داوری پا گشودند. با همه سخنان فریبنده آقای خمینی در زمینه برابری حقوق در جامعه اسلامی - که سپس تر خود او گفت «خدا کردم» - که بسیاری از روشنفکران را فریفت، با پا گرفتن جمهوری اسلامی نیمی از شهروندان کشور ما، زنان از حقوق اجتماعی برابر محروم ماندند و حتی دگرگونی های سطحی نظام گذشته نیز از میان برچیده شد.

اسلام نظام قضاوت را برای زنان بر نمی تابد و چنین بود که خانم عبادی در کنار شمار اندکی زنان دیگر از عرصه حقوقی کنار گذاشته شدند. اما خانم عبادی که به آسانی آماده نبود «سنگر را خالی کند» و می خواست در هر حال در کشورش بماند، پیگیرانه در پی دستیابی به

گفتن ماه رمضان و از این قبیل می تواند دل مردم افغانستان را به دست آورد. مردم ما با وصف عقب ماندگی و وحشتناک می دانند که عامل اصلی سیه روزی امروزی شان امریکاست زیرا داره های جهادی و طالبی را در افغانستان حاکم گردانید و بجای طالبان و افراد القاعده نوبالوگان شان را به نام «جنگ علیه تروریسم» کشت. آنان زمانی به امریکا به مثابه دشمن نخواهند نگریست که این دولت از جنایتکاران بنیادگرا و اریابان منطقه ای شان قطع علاقه کند و عمال افغانی و غیر افغانی «سی آی ای» را از افغانستان فرا بخواند.

۶) اگر چه شنیدم بل کلتنن سلف شما به خاطر نقش سی آی ای در برانداختن دولت ملی داکتر مصدق از ملت ایران عذرخواهی کرد، اما من فکر نمی کنم عذرخواهی امریکا از ملت افغانستان به خاطر پرورش تخم بنیادگرایی و به قدرت رسانیدن شان در این سرزمین کاری از پیش ببرد. تصور تامین امنیت و انتخابات آزاد و ثبات در افغانستان با تکیه بر مشی جنگ سالار تبهکار، توهمی بیش نیست. امریکا بهتر است عمل کند. چنانچه اشاره نمودم از کمک به جنایتکاران بنیادگرا از هر نوع آنان یکبار و برای همیشه امتناع ورزد؛ فرصت زیاد نیست هم اکنون باید شر عوامل منسوب به «ائتلاف شمال» و «سی آی ای» را از سر مردم ماکم کند آنگاه خواهید دید که طالبان و گلبدین و مزدوران القاعده سوراخ خواهند پالید و تقاضای مصرانه تر اینست که امریکا به عنوان یک ابر قدرت پاکستان و ایران و برپسان را بپاید تا به کمک آدمکشان مذکور برنخیزند.

هر چند من امید چندانی به اینچنین تغییر ۱۸۰ درجه ای سیاست امریکا در کشورم ندارم، لیکن خوشحال خواهم بود که لااقل مردم امریکا از ذهنیت یک زن و در واقع زنان افغان آگاهی یابند که ۱۳ سال است به نام دین و سنت بیش و پیش از مردان زیر ساطور اند. و مطمئنم که مردم بزرگ امریکا دیگر مدتهاست پی برده اند که این ذهنیت به اکثریت مردم محروم افغانستان تعلق می گیرد. □

۸ سپتامبر ۲۰۰۳

gul_shahab@gamebox.net

اگر جای شیرین ...

گزینشی بجا!

هنگامی که خبرهای پراکنده نامزدی آقاجری را می خواندم و می شنیدم، با ناباوری او را شایسته دریافت این جایزه میدیدم. مقاومت های دلیرانه این استاد دانشگاه و بینش تاریخی او که بیانش گریبانگیرش شده است از او سرفراز مردی کم مانند در جمهوری اسلامی پدید آورده است.

است. اگر کشورهای آسیای جنوب شرقی که می‌توانند با تحریم خودنظامیان خودکامه را وادار به عقب نشینی کنند به خاطر «مصلح اقتصادی» از این همدلی با مردم برمه سرباز می‌زنند.

بازگشت دلبرانه و داوطلبانه خانم عبادی به ایران حتی تدارک استقبال از او از سوی جناح به اصطلاح «اصلاح طلب» نباید مایه فریب ما گردد. از یاد نبریم که «سعید عسگر» تروریستی که آشکارا یکی از یاران نزدیک آقای خاتمی یعنی آقای حجاریان را آسیب رسانید هم اکنون زیر چتر حمایت «رهبر معظم»، راست راست راه می‌رود و همچنان به هرگونه جنبش مسالمت‌آمیز دانشجویان می‌تازد! اما دانشجویان قربانی حزب اللهیان چون سعید عسگر همچنان در زندان

به سر می‌برند. باید از خوشبینی زائد پرهیز کرد. □

محمود دگودری، «شهروند»، شماره ۸۳۰، ۱۷ اکتوبر ۲۰۰۳

د زهرا کاظمی وینه...

د بشر د حقوقو څخه پلوی کونکو سازمانونو او د ایران اسلامی جمهوری د شکنجی او ترور دستگاه ضد خبریالانو پیر سخت غیرگون وېنوده. خوله هغه ځایه چی زهرا کاظمی لومړنی کس نه وه چه د «فقیه ولایت» د جلاانو د شکنجی لاندی ووژل شوه او دا انسانی ضد رژیم کلونه کلونه دی چی په ایران باندی ترور او خفقان اعمالوی، نه یوال کوشنېونه په هغوی باندی فشار راوړلو په خاطر زیاته اغیزمندی نه لری. علی‌خامنه‌ای د وزیرانو هیئت په یوی غونډی کی د بشر د حقوقو سازمانو باندی په سختی سره نیوکو کولو سره امر وکړ چی خپل وخت نباید په کوچنیو او بی‌ارزښته څیزنو لکه د بشر حقوق او زهرا کاظمی په وژنی تیر کړی او زیاته یی کړه چی دولت خلکو د خدمت کولو ځای دی!

زهرا کاظمی د ایران جنایتکاره اسلامی جمهوری ښکار کړه ځکه چی د هغی د خبرو او عکسونو څخه لکه د مردکیو او خنجر په شان هاریدل. که زهرا وخت موندلی وی د خپلو گزارشونو او عکسونو په خپرولو سره یی په انسان وژونکی «ولایت فقیه» پیر ښایی چی د مستبدو او دموکراسی ضد رژیمونو په مینځ کی. اسلامی بنسټپالی رژیمونه تر ټولو وینی څښونکی او بی‌مهاره پلانونو څخه یی دی. د ایران د اسلامی رژیمانو په لاس د زهرا کاظمی شهادت زموږ د هیواد په څپرونو که انعکاس ونه مونده. دا ښایی چی د ځینو کسانو د محافظه کاری او ایرانی کیدلو تر څنگ، په دولت کی د «شمال ائتلاف» جنایتکارانو شتوالی څرنگه زموږ د خبریالانو کار لکه د بوی لټوونکو سپیانو په شان د خپل مستقیم او غیرمستقیم گواښونکی نظر لاندی نیولی دی. □

حقوق خود که بخشی از حقوق زنان و حقوق بشر بود برآمد و در این راه از هیچگونه کوششی کوتاهی نکرد. اما از آنجا که خانم شیرین عبادی همواره می‌کوشد در چارچوب امکانات موجود و همان قانون‌های مصوب جمهوری اسلامی به گونه‌ای مسالمت‌آمیز پیش برود، تا آنجا که ممکن بود از برخورد جلو می‌گرفت.

اما حمله به کوی دانشگاه در ۱۸ تیر که به مرگ دانشجو عزت ابراهیم نژاد و زخمی شدن شماری دیگر از دانشجویان انجامید، نقطه عطفی در مسیر حرفه‌ای خانم عبادی شد. او وکالت دانشجویی کشته شده را بر عهده گرفت و همکار دیگرش آقای دکتر رهامی آماده دفاع از دانشجویان آسیب دیده شد.

درست یک سال پس از فاجعه ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸، در ۱۷ تیرماه ۱۳۷۹ خانم عبادی به جرم نشر اکاذیب دستگیر و زندانی شد. چند روز بعد طی بازجویی غیرعلنی خانم عبادی به ۱۵ ماه زندان و ۵ سال محرومیت از حرفه‌اش محکوم گردید. او را پس از ۲۵ روز با گرفتن بیست میلیون تومان وثیقه آزاد کردند.

خانم عبادی با دلیری شایسته‌ی ستایشی در برابر این موج شدید مقاومت نشان داد و همچنان حرفه خود را دنبال می‌کند و در هر زمینه‌ای که با تجاوز به حقوق شهروندان کشورش بویژه زنان و کودکان برمی‌خورد در دفاع از آنان می‌کوشد.

هنگامی که دیروز با یکی از دوستانم در باره این رخداد خجسته گفت‌وگو می‌داشتیم و در پایان از لابلای سخنانم احساس نگرانی مرا دریافت، به تصور خویش برای دل‌داری و کاهش نگرانی من گفت، اینک خانم عبادی یک شخصیت جهانی شده است او اکنون «در مسجدست که کندنای و سوزاندنی نیست!» من نشان دادم که با این سخن او در اصل موافقم، اما از سویی نگرانی دیگری برایم پدید آمد که مبادا ما با چنین «دل خوش کنک» تصویری فریبا از آینده برای خود بسازیم.

هنگامی که من به سرنوشت تلخ خانم «اونگ‌سان‌سوکی» رهبر مبارزات مسالمت‌آمیز مردم برمه می‌اندیشم، نمی‌توانم به سادگی خود را با این «دل خوش کنک» که خانم عبادی اکنون به «در مسجد» تبدیل شده است تسکین بدهم.

خانم «اونگ‌سان‌سوکی» که در لندن زندگی می‌کرد می‌توانست زندگی خانوادگی آرام و بی‌دردسری داشته باشد، به کشور خویش بازگشت تا در کنار هم میهنمان ستمدیده خود برای آزادی و دموکراسی و حقوق بشر مبارزه کند. این کاری بسیار در خور ستایش است. اما از آن زمان این زن دلیر زیر اهرم فشار نظامیان قرار دارد و بیشتر زندگی‌اش را اگر در زندان نبوده است در خانه‌اش بی‌دست‌رسی به رسانه‌های دیداری و شنیداری زیر نظر گذرانیده است.

دردناک‌تر از هر چیز پیوند میان «چین کمونیست» و «نظامیان برمه»

ع. ازمینی - کابل

شیرین عبادی در کنام دادن کار می کند، او را باید درک کرد

دوستان ارجمند با سلام!

بدارد!

مکت دیگر من این است که هر چند بسیار گفتند و نوشتند که تاریخ اعطای نوبل صلح لکه های سیاه هم دارد اما هیچکس به تیره ترین، متعفن ترین و مسخره ترین این لکه اشاره ننمود یا امید نموده باشند و من ندیده باشم، و آن نامزد کردن احمد شاه مسعود از مشهور ترین و بدنام ترین بنیادگرایان سرزمین تباه شده ی من برای دریافت نوبل صلح ۲۰۰۲ بوده است. اگر چه پرتاب این سنگ توهین به ملت ستمکشیده ی ما به خیر گذشت اما به قول «راوا» صرفاً نامزد شدن یک قاتل و متحد خونخوارانی چون سیاف، ربانی، گلبدین، خلیلی و غیره به معنی زشت ترین و رسواترین توهین به مردم ما بوده است. تعجب عذاب دهنده ی من این است که سازمان ها و رجال نامدار ایران که کمیته نوبل صلح را به علت اعطای جایزه به کیسنجرها، دالایی لاماها و مناهیم بگین ها به باد انتقاد می گیرند، چرا از این افتضاح کمیته ی مذکور بی خبرند یا بدتر از آن اگر خبراند چطور است که آن را افشا نمی سازند؟ ازینهمه «بی خبری» مبارزان ایرانی در این دنیای کمپیوتر و اینترنت دلم فشرده می شود. دلم آتش می گیرد که اگر نه خود شیرین عبادی لااقل سازمان ها و قلمزنان مبارز برونمرزی ایران چرا از برخورد به کمیته جایزه نوبل صلح به سبب مستحق دانستن یک جنایتکار جنگی افغانی برای نوبل صلح غافل می مانند. شاید اینان بر نویسندگان و شاعران مشهور افغانی مقیم غرب چشم داشتند که صدایی بر ضد این حرکت کمیته نوبل برکشند تا آن وقت موضعگیری کنند؟ عذری بدتر از گناه! مگر اینان نمی دانند که نامهای معروف مثل داکتر اکرم عثمان، خالد فروغ، واصف باختری، صبوراله سیاه سنگ، لیلاصراحت روشنی، ثریا واحدی، لطیف پدرام، بسیر هنگ کوه دامنی، سپوژمی زریاب، رهنورد زریاب، حمیرانگهت سعیدی و غیره رهبران و فعالان «انجمن نویسندگان افغانستان» همه روشنفکران تسلیم طلب و خادم رژیم های جنایت پیشه و مزدور بوده اند که هیچ کدام تا حال آنقدر شرافت به خرج نداده اند که فتوای ترور سلمان رشدی از سوی خمینی رار دکنند

اتفاق غریب و بی نظیری افتاده است. شیرین عبادی زنی از ایران، ایران آغشته به خیانت و خون ولایت فقیه، برنده نوبل صلح شده است. این بسیار ساده است که فقط مبارک باد گفت و اشک شادی به چشمان آورد چشمانی خسته و درد دیده از طاعون دینی حاکم در کشور خود خانم عبادی و در افغانستان. اما من می خواهم خود دار باشم و در واقع آنچه پس از اعطای جایزه به خانم عبادی خوانده و شنیده ام و نیز نکته هایی که هیچگاه نه متاسفانه شنیدم و نه خواندم، مرا به مکت و امیدارد مکتی مضطربانه و پریشان کننده.

قبل از همه باید بگویم که من به عنوان یک افغانی بی ادعا، هرگونه موفقیت نیروها و شخصیت های ضد فاشیزم دینی در ایران را برابر به درز برداشتن کاخ ستم بنیادگرایی در افغانستان می دانم. تردیدی در مبارزه شیرین عبادی و خطر کردن های او به خاطر دفاع از برخی قربانیان یکی از جنایتکارترین رژیم ها در جهان ندارم. ولی آیا او این جایزه را همچون گریزی گران بر سر این رژیم و امثالش کوبید یا خواهد کوبید؟ آه، چقدر دلم می خواست او در سخنرانی اش بار بار از زندانیان قهرمان در شکنجه گاه های جمهوری اسلامی یاد می کرد و نیز نامی از ملت شوربخت من می برد که ۲۰ سال است در آتش سیاه این فاشیزم می سوزد اما دنیا به طرز آزار دهنده ای تصور می کند که اکنون به برکت حضور نیروهای امریکا و متحدین و سقوط طالبان و القاعده (که به هیچوجه به معنی نابودی شان نبوده و برعکس همراه «برادر» حکمتیار و احزاب اسلامی پاکستانی و غیره فعالتر شده اند)، آفتاب طالعش دمیدن گرفته است! شیوه برخورد شیرین عبادی به جمهوری اسلامی در داخل ایران برایم مفهوم است، اما در برخورد صریح، افشاگر و محکوم کننده به جلادان اسلامی در کشور من هیچ قید و شرطی را نمی توانم بفهمم غیر از «دیپلماسی» ای کثیف در سطح «تنظیمی» افغانی که خدا سگ خانم عبادی را هم از مرض آن دور

امری کم اهمیت نیست.

منی خواهم کلامم را اینطور خلاصه کنم که: به نظر من شیرین عبادی هزاران حرف ناگفته در دل دارد؛ هر آنچه هم بر زبان می آرد تصور نمی کنم تمام و کنه حرفهایش باشد او درون کلام ددان نمی تواند آنطور سخن گوید که در خارج از کلام می توان گفت. هر چند در جاهایی و مواردی شاید «شور» کرده باشد، او را، موقعیت او را باید درک کرد.

جان اشتین بک بعد از دریافت جایزه نوبل بود که به ایدالهای انسانیش پشت کرد و به دفاع از جنگ امریکا در ویتنام برخاست؛ سولژنتسین هم به جایزه نوبل دست یافت اما حرفهایی درباره تاریخ روسیه و جهان گفت که فقط دولت امریکا و وابستگان و میراث خواران تزارهای روس را خشنود ساخت و...

شیرین عبادی را همه ی جهان می پاید که تا چه حد به مردم و آرمانهای انسانی و آزادیخواهانه وفادار خواهد ماند.

شیرین عبادی در وضعی قرار دارد که حتی اگر صرفاً گرفتار کار دفاع از محکومان رژیم ددمنش ایران باقی بماند و با هیچ بهانه، ملاحظه و «دیپلماسی» ای از این گرانمایه ترین فرزندان ایران رو برنگرداند، کار بزرگی انجام داده است.

امیدوارم به همین زودبها انعکاس انکارناپذیر کار شیرین عبادی را در در دفاع از فرزندان در بند ایران شاهد باشیم. □

غلط های عمده جابی شماره ۵۹

صفحه	ستون	سطر	غلط	صحیح
۴	۲	۲۵	زا	از
۴	۲	۲۵	قانون	قانون
۲۳	۲	۱۱	می کنند	می کند
۳۰	۱	۱۹	قومنده	قومانده
۳۱	۲	۵	آنی	آتی
۳۸	۱	۳۶	فروخته های	فروخته ها
۳۸	۲	۴	هر قماش	هر قماش می باشد
۳۹	۱	۸	زاده ای	زاده ی
۳۹	۲	۸	می گیرد	می گیرند
۴۱	۱	۱۲	نیاورده ایم	نیاورده است
۴۱	۲	۱	باینحال	با اینحال
۵۵	۲	۷	رنجی	رنجی که
۶۲	۲	۶	بود	بودند
۶۴	۱	۴۰	آزادی دموکراسی	آزادی و دموکراسی
۶۵	۱	۱۷	آن را	جنايات آنان را
۶۶	۱	۲۹	با	بار
۶۹	۱	۲۶	بود	بودند
۷۷	۲	۱۶	خانهای	خانه ی
۷۸	۲	۲۳	تصاحب شده است	تصاحب نموده است
۷۹	۲	۳	عبدالحسین	به عبدالحسین
۷۹	۲	۳۴	عبدالحد	عبدالاحد
۷۹	۲	۳۵	حارنوال	غارنوال
۸۳	۲	۱۹	نمودند	نمود

چه رسد به آنکه شعور و شهادت افشای احمدشاه مسعود و تقبیح اعطای نوبل به او را داشته باشند؟ وقتی من ارتجاع، محافظه کاری و معامله گری های این به اصطلاح فرهنگیان وطنی را با شیرین عبادی ها مقایسه می کنم، دلم می خواهد خطاب به تمامی ایرانیان معترض به اظهارات و کار شیرین عبادی فریاد بزنم که بیاید گذشته و حال روشنفکران انجمنی ما را ببینید تا معنی واقعی مسمات، بزدلی و سازشکاری با رژیم های تبهکار را دریابید و در مقابل به ارزش کار و شخصیت شیرین عبادی پی ببرید با وصف دهها انتقاد حتی وارد تان بر او.

زنان شاعر و نویسنده و روزنامه نگار از آن خیل وطنی حتی در اروپا و امریکا چادری و دلاق به سر می کنند تا بنیادگرایان را از خود راضی نگه داشته باشند. در حالیکه بی حجاب ظاهر شدن شیرین عبادی به هنگام دریافت جایزه و مصاحبه ها و کنفرانس های مطبوعاتی، خود لگدی بود بر دهان رژیم ولایت فقیه، مقاومت و عصیان علیه آن که با توجه به موقعیت جهانی او، ارزش آن را باید خیلی گسترده و پر معنا و رمز دید.

با برخی حرفهایی که شیرین عبادی پس از دریافت جایزه به زبان آورده می توان مخالفت نمود و به جای آنها حرفهای خواستنی تر را نشاند و توقع کرد که کاش او چنین می گفت. یا صاف و ساده می توان حسرت کشید که ایکاش او به هنگام دریافت جایزه حضار را به چند دقیقه سکوت دعوت می کرد به خاطر ادای احترام مثلاً به قربانیان قتل های زنجره ای یا حمام خونی که جمهوری جنایتکار اسلامی با اعدام دستجمعی هزاران

زندانی در ۱۳۷۶ راه انداخت. این حرکت ها در کوتاه مدت به یقین می توانستند خشم فروخته ی ملیونها ایرانی و غیر ایرانی را علیه رژیم فاشیستی دینی به غلیان در آورد و شیرین عبادی غرق پر حرارت ترین، جوشان ترین و صادقانه ترین احساسات مردم شود. اما با اینکار جنایتکاران حاکم در ایران سقوط نمی کردند، آن حرارت و شور و هلهله هم چند روز بعد به خاموشی می گرایید. ولی او با رسیدگی به دوسیه های مبارزان زیر شکنجه که خطر زندان و مرگ از سوی رژیم ترور و جنایت را می تواند به دنبال داشته باشد راهی «غیر دراماتیک» را برگزید. قضایایی را که که شیرین عبادی پرداختن به آنها را به دوش گرفته هرکدام در جامعه ی آبستن تحولات ایران ارزش بسزایی دارند. اگر تلاش وی به رهایی مبارزان در بند نیز نیانجامد دست کم مسئله ی آنان در سطحی جهانی مطرح شده و می شود و این

اعطای جایزه نوبل صلح به خانم شیرین عبادی بازتاب‌های گوناگونی بین سازمان‌ها و شخصیت‌های سیاسی ضد رژیم جمهوری اسلامی ایران داشته است. مطالب کوتاه‌شده‌ی زیر (از این بابت از ایشان و خوانندگان پژوهش می‌خواهیم) از سایت‌های فارسی برگرفته شده‌اند ولی اولین آن از سوی دوستان «راه کارگر» جهت انتشار مستقیماً برای ما ارسال شده بود.



نامه سرکشاده به خانم شیرین عبادی

خانم شیرین عبادی، با سلام!

مردم آگاه و تشنه آزادی ایران، شما را بسیار پیشتر از آن که جایزه صلح نوبل نصیب تان شود می‌شناختند و به مبارزات جسورانه و پر مخاطره تان در دفاع از حقوق بشر، حقوق زنان و کودکان، و نیز در رابطه با پرونده خوابگاه دانشجویان، با تحسین و قدرشناسی می‌نگریستند. ارج شما در نزد مردم ایران نه از اعتبار این جایزه است (که بارها نصیب آدم‌های مرتجع و بی اعتبار هم شده است)، بلکه این بار، خود این جایزه اعتباراش را از مبارزه شما برای حقوق بشر و دموکراسی گرفته است؛ و این، جای خوشوقتی و تبریک دارد.

دو جریان سیاسی وجود دارند که تلاش می‌کنند این پیروزی را از مضمون اصلی خود تهی، و کارکرد آتی آن را مسخ کنند. یکی جریان ناسیونالیستی است که این پیروزی را مایه افتخار بی معنای ملی و مباهات بی جا به ایرانی بودن قلمداد می‌کند؛ دیگری، می‌کوشد از آن، سرمایه‌ای برای «دوپینگ» جناح محتضر اصلاح طلب حکومت، و ترویج افسانه «مردم سالاری دینی» بسازد. نقش شما و موضعگیری‌های تان در این میان، در این که معنا و حاصل این پیروزی چه از آب درآید، بسیار حساس و کلیدی است.

شما می‌گوئید که سیاستمدار نیستید، و فقط مدافع حقوق بشر اید. عجیب است که در کشوری که نمایانند چند تار زلف، و کف زدن به جای صلوات فرستادن هم شکلی از مقاومت و مبارزه سیاسی است، گلاویز شدن با حکومتی که حقوق بشر را زیر پا می‌گذارد، کاری سیاسی نباشد! هر اندازه هم که موقعیت تازه ملی و بین‌المللی شما حفاظتی امنیتی برای تداوم فعالیت‌های تان فراهم کرده باشد، باز هم خطرات موجود و ملاحظات شما در شیوه ادامه کار تان، قابل فهم است و هیچ آدم آگاهی از شما توقع ندارد که چون جایزه صلح نوبل را برده‌اید، بر سر چهار راه بالای چهارپایه بروید و شعار ضد حکومتی بدهید. اما این که از پاسخ به سوالات مربوط به وضعیت حقوق بشر در

ایران و موانع آن به بهانه «سیاستمدار» نبودن طفره بروید، برای کسی قابل قبول نیست. اگر کار شما فقط دفاع از حقوق بشر است و کاری به سیاست ندارید، چرا می‌گوئید که اگر در کمیته نوبل بودید، آقای خاتمی را انتخاب می‌کردید؟! وقتی مردم ایران از زبان شما می‌شنوند که خاتمی مخالف حقوق بشر را شایسته‌ترین مبارز راه حقوق بشر می‌شناسید، در باره دید شما از حقوق بشر و عزم شما در مبارزه برای آن، چگونه باید داوری کنند؟! اگر شما کاری به سیاست ندارید، چرا به عنوان برنده جایزه نوبل مردم را به شرکت در انتخابات آینده مجلس اسلامی که با همه موازین حقوق بشر و دموکراسی در تضاد است دعوت می‌کنید؟! چرا ایده امکان اصلاح نظام سیاسی کشور را تبلیغ می‌کنید؟ این‌ها مداخله در سیاست نیستند ولی سخن گفتن از وضعیت حقوق بشر در ایران در مراسم اسلو یا در مصاحبه با تلویزیون «سی‌ان‌ان» توسط شما که می‌گوئید کار تان دفاع از حقوق بشر است، مداخله در سیاست است؟!

خانم عبادی! شما که می‌گوئید فقط مدافع حقوق بشر اید، از وقتی که جایزه نوبل را برده‌اید، بیش از مدافع حقوق بشر، به عنوان مدافع اسلام وارد صحنه شده‌اید. گوئی رسالتی که جایزه نوبل به شما داده است، تبلیغ برای «سازگاری اسلام با حقوق بشر» است و نه دفاع از حقوق بشر. و این چهره‌ای بود که شما متأسفانه از خود تان در فرصت بی‌مانند و تاریخی دریافت جایزه نوبل در برابر صدها

حقوق بشر قرار ندهید.

سخنان و موضعگیری های شما پس از بردن جایزه نوبل متأسفانه برآورنده چنین توقع حداقلی نبوده است و بخصوص موضع شما در مراسم دریافت این جایزه در اسلو، برای آنانی که آرزو داشتند این پیروزی به مبارزه برای حقوق بشر در ایران نیرو برساند، مایوس کننده بود. در سخنرانی اسلو، اشاره شما به اسرای گوانتانامو و اسرائیل، بسیار بجا بود؛ اما آیا اشاره ای به وضعیت حقوق بشر در خود ایران در چنین مراسمی بقدر دو مورد اخیر ارزش و موضوعیت نداشت؟! اما دریغ از یک کلمه از زبان مدافع حقوق بشر، درباره وضعیت حقوق بشر در ایران! در فرصتی بی مانند و تکرارناشدنی که چشم و گوش صدها میلیون مردم جهان بر شما بود، سخنرانی کردید که به نظر می رسید هدف از تنظیم حساب شده و دقیق آن، نه آگاه کردن جهانیان بر آنچه که در جمهوری اسلامی ایران بر حقوق بشر می رود، بلکه نرنجاندن حاکمان ایران، و حتی تامین رضایت آنان بوده است: انتقاد از آمریکا و اسرائیل؛ سکوت در باره وضعیت حقوق بشر در ایران؛ و حتی تبرئه حکومت اسلامی با گفتن این که نقض حقوق بشر، نه گناه اسلام، بلکه گناه پدرسالاری است.

خانم عبادی! مردم ایران در پیکار دشوار خود برای آزادی و دموکراسی و برابری، در این ربع قرن و بخصوص از جنبش برای اصلاح رژیم اسلامی، درس های بزرگ گرانبهائی گرفته اند و بنا بر تجربه مستقیم و پرهزینه خود آموخته اند که دیگر به تبلیغات در باره امکان اصلاح رژیم اسلامی و سازگاری آن با حقوق بشر و مردم سالاری، باور نکنند. ارزش و اعتبار جایزه ای که نصیب شما شده است در نظر مردم ایران هیچ ربطی به نیت و انتظارات کمیته داوران نوبل نداشته و فقط بستگی به آن دارد که شما تا چه اندازه این پیروزی را در خدمت پیکار آنان برای حقوق بشر، آزادی، دموکراسی، و برابری قرار دهید.

با احترام و آرزوی آن که همیشه خدمتگزار و محبوب مردم باقی بمانید!

شهاب برهان، ۲۱ آذر ۱۳۸۲

اگر جای شیرین عبادی بودم...!

فکر می کنم هرکسی حداقل یک بار چنین آرزویی کرده است. جایگاهی که شیرین عبادی بعد از بردن جایزه نوبل بدست آورد، حقیقتاً افسانه ای بود. در فردای این پیروزی، بسیاری نوشتند و گفتند که جنبش دموکراسی و حقوق بشر پیروز شد. برخی ریاست جمهوری را به قامت او برانزده دیدند و برخی نیز به راستی به همخوانی دموکراسی و اسلام باور کردند. اما... هر روز که گذشت خانم عبادی نشان دادند نه تنها قصد استفاده از

ملیون شنونده و بیننده سیاره خاکی در ایران و جهان ارائه دادید. شما گفتید که اسلام با حقوق بشر ناسازگار نیست، و گویا فقط «قرأت» خاصی از اسلام است که با آن ناسازگار است. شما گفتید که گناه نقض حقوق بشر در ایران نه برگردن اسلام، بلکه برگردن پدرسالاری است. آیا به معنای این سخنان فکر کرده بودید؟

شما که در سخنرانی خود در مراسم دریافت جایزه صلح نوبل در اسلو، بیش از مدافع حقوق بشر به عنوان مدافع اسلام ظاهر شدید، گفتید که اسلام دین صلح و عدالت است. این حرف شما کاملاً درست است؛ اما شنوندگان غیرمسلمان شما در جهان نمی دانند که اسلام، با تسلیم شدگان و بیعت کردگان صلح می کند، و گرنه، خون شان را حلال می داند.

از شما، نه به عنوان مدافع اسلام بلکه به عنوان مدافع حقوق بشر، انتظار این است که به جای تبلیغ برای سازگاری اسلام و حکومت اسلامی با حقوق بشر، موضوع را به این صورت مطرح کنید که: مردم مسلمان، می توانند و باید از حقوق بشر برخوردار باشند؛ و در کشورهایی هم که اکثریت جمعیت آنها مسلمان اند، رعایت حقوق بشر و استقرار دموکراسی ممکن است. این گونه طرح موضوع، زمین تا آسمان با تبلیغ سازگاری (حکومت) اسلام با حقوق بشر و دموکراسی، فرق دارد و حتی عکس آن است؛ چرا که نخستین شرط آن که مردم مسلمان ایران از حقوق بشر و دموکراسی برخوردار باشند این است که حکومت اسلامی نداشته باشند! مسلمان بودن اکثریت مردم ایران و ناسازگاری اسلام با حقوق بشر، هر دو حقایق مسلم اند؛ اما این هم حقیقتی مسلم است که همین مردم مسلمان، باید از حقوق بشر برخوردار باشند. راهش این نیست که منتظر باشیم مردم ابتدا از اسلام دست بکشند تا صلاحیت برخورداری از حقوق بشر را پیدا کنند؛ بلکه راهش پایان دادن به حکومت اسلامی است که مجری احکام و قوانین اسلامی و مانع حقوق بشر است.

خانم عبادی! کسی از شما توقع ندارد که علیه اسلام تبلیغ کنید، با علیه سران جمهوری اسلامی شعار دهید؛ توقع از شما به عنوان مبارز راه حقوق بشر این است که بجای تبلیغ برای سازگاری حکومت اسلامی با حقوق بشر و دموکراسی (که کاملاً خلاف حقیقت است) این حقیقت را تبلیغ کنید که کشورهای با اکثریت جمعیت مسلمان نیز می توانند و باید از حقوق بشر برخوردار باشند و به دموکراسی دست یابند. همین و بس. آنوقت، همین مردم مسلمان که تشنه آزادی و برابری و دموکراسی اند، خود شان برای برخورداری از حقوق بشر و دستیابی به آزادی و برابری، به از میان برداشتن مانع اصلی اقدام خواهند کرد. حداقل توقعی که از شما هست این است که اگر از موقعیت ملی و بین المللی استثنائی که جایزه نوبل برای شما فراهم کرده است برای تهییج و تشویق مردم برای از سر راه برداشتن این مانع اصلی در برابر حقوق بشر استفاده نمی کنید، لااقل آن را در خدمت ایجاد توهم در مردم نسبت به اصلاح پذیری این رژیم و سازگاری آن با

پاشنه آشیل خانم عبادی، یعنی ترهمخوانی دموکراسی و اسلام نیست؟

شیرین عبادی بخوبی آگاه است، طوفانی که وزش آن را از حالا احساس کرده است، اگر برخیزد، نه از تاک نشانی بر جای خواهد ماند و نه از تاک نشان. اگر حکومت اسلامی از میان برود، دیگر از اتویایی چسباندن اسلام به دموکراسی، مردم سالاری و جمهوری و همخوان جلوه دادن آنها نیز خبری در میان نخواهد بود.

(لاله «حسین پور»، ۲۸ فوریه ۲۰۰۴)

بقیه در صفحه (۳۰)

«پیام زن» و مطبوعات...

و مای گویم که مبارزه «در حد خود» صحیح نیست. تجربه کردیم که «حد خود» آنان کوچک، بی اثر یا کم اثر، ناکافی و از همه اساسی تر قابل قبول برای جنایتکاران است. باید حد ضرورت حیاتی بودن پیکار آشتی ناجویانه‌ی ضد بنیادگرایی و حد خواست مردم را در نظر گرفت و حرکت کرد.

آقای رهین و امثال ایشان هر قدر که دُم بنیادگرایان را زیر بگیرند به همان اندازه نزد مردم ارج کمی خواهند کرد. اما بدبختانه می بینیم که به جای آن در رسوایی عالمگیر زمین دزدی شیرپور نام اینان و دیگر وزرا و بلندرتبه‌های غیربنیادگرا نیز به چشم می خورد. می دانید و می دانیم که حساب خود را پاک نکردن کم از کم از همدستی با جنایتکار پلید بصیرسالنگی و فوراً صرف نظر نکردن از زمین خون پر شیرپور، برای شخصیت آدم چیز زیادی باقی نمی گذارد. اینان که با همدستی با بنیادگرایان تبهکار صدها تن را از کلیه‌های شان رانده‌اند تا به جای آنها کاخ‌های مجلل برپا دارند برترسند که روزی به جای هدف حمله بنیادگرایان قرار گرفتن، با خشم غران آن بی خانمان شدگان مواجه نشوند. و آنگاه یقیناً جنگ سالاران خاین خواهند بود که اینان را در حفاظ خواهند گرفت تا از «شر» توده‌های بی جان آمده در امان بمانند!

آیا شرمساری‌ای سیاهتر و سنگینتر از این می توان تصور نمود؟ دوست گرانقدر، بدون تردید می دانید که ما بیشتر، بی تابانه تر، عمیقتر و مبرم تر از هر تشکل دیگر خواستار وحدت با دیگران هستیم و از ظهور زنان و مردانی در صحنه رسانه‌های چاپی و برقی که شهامت مبارزه با دژخیمان بنیادگرا از نوع گلیدینی، طالبی، القاعده و «اتلاف شمال» را داشته باشند، با شور و شغف قلبی استقبال می کنیم. ولی در عین حال به ما حق خواهید داد که در کشوری این چنین غربال و کثیف شده و خیانت دیده از داخل و خارج، هشیارتر از هر وقت دیگر بوده، خود را به دست سطح نگری و ذوق زدگی، خوشباوری و فریفتگی نسپاریده و با حزم تر باشیم. □

با تشکر و درود مجدد

جایگاهی را که به دست آورده‌اند ندارند، بلکه ترمزی شده‌اند در مقابل جنبش اصلاح طلبانه. (جنبش انقلابی که جای خود دارد). ایشان در هر مقطعی سعی کردند با میانه‌روی، شکاف بین دو جناح را کم رنگ کرده و استحکام کلیت رژیم جمهوری اسلامی را خواهان شوند.

و بعد از هر موضعگیری، تنها این آرزو باقی می ماند که اگر جای خانم شیرین عبادی بودم، حداقل سکوت می کردم و به شیوه سابق به کار وکالت می پرداختم.

هم اکنون بعد از افشاح انتخابات مجلس هفتم، که با تهدید و ارعاب، با رشوه و وعده و با شناسنامه‌های المثنی و تقلبات آشکار و غیر قابل رد انجام شد، خانم شیرین عبادی ناراحت است که پایین بودن تعداد آراء، شکاف بین مردم و حاکمیت را زیاد می کند. وی پیشینی می کند که «روی کار آمدن محافظه کاران باعث خشونت علیه اپوزیسیون می شود.»

واقعیتی است! نشانه‌های شدت گرفتن این خشونت را می توان بر شمرد، از بستن دوروزنامه شرق و یاس، از تظاهرات حزب اله بعد از نماز جمعه تا دستگیری برخی مبلغان تحریم در شهرهای مختلف و غیره. اما خانم عبادی طوری صحبت می کند، گویا تا به حال خشونتی در جامعه وجود نداشته و حال با اکثریت آوردن محافظه کاران در مجلس، خشونت شروع می شود.

واقعیت این است که وقتی تلاش‌های شیرین عبادی را در دفاع از آقای زرافشان و سایر موکلینشان قبل از تعلق گرفتن جایزه صلح نوبل به ایشان به یاد می آورم، نمی توانم باور کنم که ایشان آگاهانه به ابقای حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی در ایران یاری می ورزد.

با شنیدن این سخنان اولین آرزویی که در قلب اکثریت قاطع مردم ایران جوانه می زند، همانا دیدن روزی است که حکومت جمهوری اسلامی ایران و دولت مردانش در این دادگاه محاکمه و محکوم شوند.

اما، خیر! شیرین عبادی در راستای تحقق این آرزو تلاش نمی کند. او تلاش می کند تا دولت جمهوری اسلامی را قانع کند تا در این دادگاه در جایگاه یکی از محاکمه کنندگان قرار گیرد، نه یکی از محاکمه شوندگان. او به کانون دانشجویی حقوق بشر نیز توصیه می کند تا تمام تلاش خود را برای پیوستن رژیم جمهوری اسلامی به دادگاه جنایی بین المللی به کار برند.

آیا ثابت کردن این امر که رژیم جمهوری اسلامی یکی از جنایتکارترین حکومت‌ها در دنیا است، کار سختی است؟ آیا شیرین عبادی خود بر این امر واقف نیست؟ آیا اینها همه از محافظه کاری مفرط اوست و در واقع می ترسد علیه رژیم موضع رادیکالی بگیرد؟ یا اینکه می خواهد این رژیم را بر سر پا نگهدارد؟ او چه نفعی در ابقای این حکومت دارد؟ آیا این مواضع، نتیجه منطقی

گلبدین بعد از چخ شدنش از ایران

طی ۱۳ سال جنگ داخلی افغانستان، به شدت انتقاد کرده است. این کمیته در گزارش ۱۹ صفحه‌ای خود معتقد است که سازمان اطلاعات ارتش پاکستان در حالی که می‌دانسته است حکمتیار واقعاً برای سازمان امنیت شوروی یعنی ک.گ.ب کار می‌کرده است، از وی پشتیبانی و حمایت می‌نموده است.

گزارش یاد شده، می‌افزاید: «سازمان اطلاعات ارتش پاکستان از حکمتیار فقط جهت خدمت به رژیم نظامی ژنرال ضیاءالحق حمایت می‌کرده است و تصویر ایجاد شده توسط ک.گ.ب از موفقیت‌های حکمتیار در جنگ‌های داخلی، بشدت با تمایلات ضیاءالحق و سازمان اطلاعات ارتش پاکستان همخوانی داشته است.

بدترین بخش ماجرا این است که گروه حکمتیار در حقیقت در جهت ناکامی و شکست گروه‌های دیگر باک.گ.ب همکاری می‌کرده است.

کمیته تحقیقاتی همچنین اعلام داشت، در بهار ۱۹۸۵ یکی از مقام‌های عالیرتبه یک شبکه امنیتی روسیه موافقت کرد تا از رابطه حکمتیار و ک.گ.ب پرده بردارد و حقایق را افشا نماید. در حالی که سازمان سیا در همان زمان، خود را آماده می‌کرد تا حقایق منتشر شده را جمع‌آوری و بررسی نماید، تمامی شبکه، قربانی بقاء رابطه حکمتیار و مسکو شد. در مدت کمتر از ۲۴ ساعت، پرواز ویژه ۶۳۴، این منبع را به تاشکند منتقل کرد و دیگر هیچ خبری از وی شنیده نشد. پیشرفت نجومی حکمتیار از زمانی آغاز شد که وی از دانشگاه کابل اخراج شد. از آن جایی که وی یک کمونیست وفادار بود، به دستور ک.گ.ب به داخل گروه‌های بنیادگرایی اسلامی نفوذ کرد. جهت ورود به گروه‌های اسلامی، وی باید حرکتی از خود نشان می‌داد. به همین علت در سال ۱۹۷۲ اولین ترور حرفه‌ای خودش را ترور یک رهبر مائویست کمونیست قرار داد.

حکمتیار حدود یک سوم کمک‌های سازمان سیا را که به مجاهدین افغانی پرداخت می‌شد، دریافت می‌کرده است.

برگرفته از «ایران سیاسی»، ۲۰ جوت ۱۳۸۰
تکیه روی جمله‌ها از «پیام زن» است.

دوستان ارجمند،

چندی قبل در یکی از نشریات چاپ ایران به نام «ایران سیاسی» مطلبی زیر عنوان «حکمتیار؛ بازی میان مسکو و واشنگتن» نظرم را جلب کرد که پرگراف‌هایی از آنها را برای تان فرستادم تا اگر مفید یافتید، در «پیام زن» انتشار دهید.
عبدالرحیم - کویت

حکمتیار؛

بازی میان مسکو و واشنگتن

برخی از تحلیلگران مسایل سیاسی افغانستان نیز معتقدند حکمتیار بیش از کمونیست‌ها در افغانستان دست به کشتار مجاهدین زده است.

دکتر داود نسیمی در مقاله‌ای می‌نویسد: «هنگامیکه با او (حکمتیار) صحبت می‌کنید، خوف خداوند را در کلمات و رفتار او کاملاً احساس می‌نمایید».

حکمتیار کیست؟

گلبدین حکمتیار در سال ۱۹۴۸ در استان کندوز افغانستان چشم به جهان گشود. پس از طی دوره دبیرستان در مدرسه نظامی کابل با فنون نظامی، آشنا و سپس جهت فراگیری رشته مهندسی وارد دانشگاه کابل شد. اگر چه برخی او را «مهندس حکمتیار» خطاب می‌کنند اما تحصیلاتی در این زمینه نداشته است.

گزارش حزب جمهوری خواه

در مورد حکمتیار

کمیته تحقیقاتی حزب جمهوریخواه ایالات متحده که در خصوص شناسایی نیروهای تروریستی فعالیت می‌کند، در گزارش سالیانه خود از مراکز امنیتی چون سازمان سیا و سازمان اطلاعات ارتش پاکستان به علت غفلت در شناسایی سوء رفتار حزب اسلامی

«راوا» برنده بیستمین جایزه جهانی الفانسو کامین Alfanzo Comin

بشر، آزادی و صلح کرد. او سهم ارزنده‌ای در آزاد سازی طبقه کارگر و در مجموع انسانیت ادا نمود.
این بنیاد در ۱۹۸۳ به عنوان یک بنیاد خصوصی به وجود آمد.
من به نمایندگی از این بنیاد به شما تهنیت می‌گویم. □

ما ضمن سپاس صمیمانه از «بنیاد الفانسو کامین» بخاطر بزرگداشت آن از مبارزه زنان آزادیخواه افغانستان، در زیر ترجمه بخشی از نامه‌ی رئیس بنیاد مذکور را می‌آوریم.
بخشی از نامه رئیس «بنیاد الفانسو کامین»
«بنیاد الفانسو کامین» خوشحالت از اینکه اعطای بیستمین جایزه

این بنیاد را برای «راوا» به شما اعلام می‌دارد.

این بنیاد جایزه بین‌المللی را سالانه به افراد یا گروه‌هایی اعطا می‌کند که در مبارزات شان برای عدالت، آزادی، صلح و حقوق بشر مقام بارزی احرار کرده اند. تا حال جایزه الفانسو را افراد و سازمان‌هایی چون مردم نیکاراگوا (۱۹۸۴)، نلسن ماندلا (زمانی که هنوز در زندان بود، ۱۹۸۶)، مردم فلسطین (۱۹۸۸)، الیکنساندر دیویچ رئیس جمهور چکوسلواکیا (۱۹۹۰)، قربانیان بی‌گناه جنگ عراق در دوران «جنگ خلیج» (۱۹۹۱)، کودکان بی‌جا شده‌ی جنگ سودان (۱۹۹۴)، سلیمه غزالی مدیر مسئول هفته نامه «لوناسیون» (۱۹۹۶)، واندیناشیوا دانشمند هندی متعهد به جنبش‌های فمینیستی و محیط زیست در کشورش (۱۹۹۷)، مردم کردستان (۱۹۹۹)، جنبش دهقانان بی‌زمین در برازیل (۲۰۰۱)، و... دریافت کرده‌اند.

الفانسو کامین یک روشنفکر کاتولیک و مارکسیست بود. او زندگیش را فدای مبارزه برای حقوق



«بنیاد الفانسو کامین»
بیستمین جایزه جهانی الفانسو
به
«راوا»

جمعیت انقلابی زنان افغانستان

به پاس ارجمندسازی به فعالیت‌های ستودنی با به خطر انداختن جان شان در مبارزه برای حقوق بشر و ارزش‌های دموکراتیک و سیکولار در افغانستان.

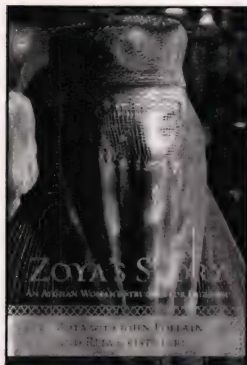
بارسلونا (اسپانیا)، ۲۵ نوامبر ۲۰۰۳

دو بررسی از کتاب «داستان زویا»

زنان از ستمکاری طالبان بر خود می‌گویند

نوشته کارول میمت،

«یواس ای تودی» USA Today، ۲۰ مارچ ۲۰۰۲



می‌خواند. همانطوریکه «داستان

زویا» شروع می‌شود، او بخاطر یک ماموریت از طرف «راوا» از مرز پاکستان گذشته داخل افغانستان می‌شود و این اولین سفرش به زادگاهش در ظرف ۵ سال می‌باشد. در حالیکه از پشت جالی چادری‌اش که پلک‌هایش را می‌ساید به بیرون نگاه می‌کند، نگران است که مبادا طالبان دستکولش را جستجو کرده و عکس‌هایی از کشتار، سنگسار، سوزاندن یا به دار زدن توسط طالبان و همچنان عکس‌های مردانی را بیابند که بازوهای شان بخاطر دزدی قطع شده و زنانی که سر انگشت‌های شان به جرم رنگ ناخن زدن بریده شده‌اند. زویا در کودکی در کابل مادر شجاع‌اش را - هنگام تبلیغ «راوا»، همراهی می‌کرد. زویا در دیدار با دو روزنامه‌نگار خارجی که او را تشویق می‌کردند تا داستان‌ش را در کتابی با مردم دنیا در میان بگذارد، از آنان پرسید: «چه چیزی در قصه‌اش ویژگی دارد؟» «داستان زویا» مثل داستان لطیفه، یک داستان جهانی نقض حقوق بشر است. این حقیقت که ما نمی‌توانیم چهره‌های این نویسندگان جوان را ببینیم یادآور دردناک شرایط پر درد آنان و نقش‌هایی است که در رشد و تغییر کشور شان بازی خواهند نمود. □

هیچ خاطرات غم‌انگیز جهان دردناک‌تر از خاطرات افراد جوان آن ملت نیست. همان طوریکه هولوکاست (قتل عام و سوزاندن یهودیان در کوره‌های هرگ دوران هیتلر) و میدان‌های کشتار کامبوج، خاطره دردناک بی‌پایان دوران کودکی را زنده می‌سازد، قساوت و درنده‌خویی چند دهه در افغانستان رنگ خاصی به این نوع ادبیات می‌بخشد. اما از آنجاییکه صدمه روحی تازه است و سیاست در افغانستان غیرمطمئن، دو زن جوان داستان شان را با نام مستعار با مردم جهان در میان می‌گذارند. برای آنان توجه به اعضای فامیل و اعضای سازمانی مثل (جمعیت انقلابی زنان افغانستان) از توجه به خودشان بیشتر اهمیت دارد. «داستان زویا» یک حکایت ساده اما واقعینانه‌ی دختریت که پدر و مادرش توسط بنیادگرایان مسلمان، زمانی که وی ۱۴ سال داشت کشته می‌شوند. زویا از ترس اینکه هویت‌اش فاش نگردد، جزئیات چگونگی قتل پدر و مادرش را بر ملا نمی‌سازد. اما ناپدید شدن والدین او را وامی‌دارد تا کارشان - بخصوص تعهد مادرش بخاطر کمک به قربانیان آزار و اذیت جنسی، جسمی و روانی در افغانستان - را ادامه دهد. زویا در ۱۹۹۲ در ۱۴ سالگی با مادرکلانش به پاکستان می‌رود. و در مکتبی که توسط «راوا» فعال بود درس

مبارزه

یک زن سلحشور افغان برای آزادی

نوشته ریحان اسلم پراچه،

«نیوز انترنیشنل» The News International، ۲۱ اپریل ۲۰۰۲

محصل پوهنتون، شخصیت نمونه‌اش بوده است و هم معرفش به «راوا». مادرکلانش نیز همواره به او درس پایداری و دفاع از حقوقش را می‌داد.

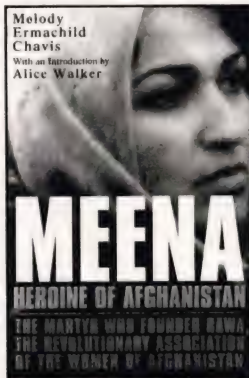
زویا زندگیش را پایان یافته دید زمانی که والدینش یکی پی دیگری توسط مجاهدین جنگ سالار کشته شدند.

زویا شاهد عینی جنایات طالبان و جنگ سالاران جهادی در افغانستان است که بعد از روسها به قدرت رسیدند. اما خاطرات او صرف در برگیرنده تصاویر برپای کشور نیست. او در برابر این همه ستم پیام امید می‌دهد. او از زندگیش در کابل حرف می‌زند. مادرش زنی روشنفکر و

محول کرده بود.

نویسندگان همکار این کتاب، جان فالین و ریتا کریستوفری، تمام استعداد روزنامه‌نگارانه و ادبی شان را به کار برده اند تا این کتاب را برای خواننده جالب بسازند.

مطالعه این کتاب نشان می‌دهد که در تاریک‌ترین شرایط هم مقاومت نمی‌میرد و می‌توان به کارهای ارزشمند دست زد. این داستان‌نویست الهامبخش از زن جوانی که دختری بود ناتوان ولی در سطح یک عضو پرتوان یگانه جنبش نیرومند زنان افغان رشد کرد. او بدون شک دختری مبارز است، دختری سلحشور. □



زویا و مادرکلانش بعد از به قدرت رسیدن گروه‌های مجاهدین در ۸ ثور ۱۳۷۱ و وخیم تر شدن شرایط به کویته‌ی پاکستان مهاجر شدند. او بلافاصله شامل یکی از مکاتب «راوا» شد و برای اولین بار حقوق زنان را مطالعه کرد.

بعد از به قدرت رسیدن طالبان در سپتامبر ۱۹۹۶، زویا به کابل برگشت تا تبهکاری‌های آنان را مستند سازد. این قسمت زندگی زویا بیان جنایات (بنیادگرایان) و مقاومت زنان افغان است. زویا گزارش‌هایی در مورد وضعیت اسفبار افغانان در کمپ‌های مهاجرین و مشکلات در راه ایجاد و فعال نگه‌داشتن مکاتب دخترانه در آن جاها تهیه کرد. این یکی از وظایفی بود که «راوا» به او

یک بررسی از کتاب «مینا: زن قهرمان افغانستان»

شرح حالی از یک زن قهرمان

نوشته کارول میمت

«شیکاگو تریبون» Chicago Tribune، ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۳

غیرقانونی به داخل و خارج کشور قاچاق کردند. شایس امیدوار است که آگاهی هر چه بیشتر از مینا، تصویر حاکم در مورد مسلمانان را در ایالات متحده تغییر خواهد داد. او گفت: «می‌خواهم چهره اسامه بن لادن در اذهان مردم را با چهره زیبای مینا جایگزین نمایم.» □

فیمینست اسلامی واژه‌ایست مستنازع فیه. اما میلودی ارم‌چایلد شایس Melody Ermachild Chavis امیدوار است که کتاب جدیدش موسوم به «مینا: زن قهرمان افغانستان» (انتشارات سن مارتین، قیمت ۱۹.۹۵ دلار) اصطلاح را بیشتر مرسوم و آشنا خواهد کرد.

کتاب اولین زندگینامه بنیانگذار «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» می‌باشد. مینا که نام خانوادگی‌اش مخفی می‌ماند تا فامیل‌اش در امان باشد به مثابه یک محصل ۲۰ ساله پوهنتون، «راوا» را در ۱۹۷۷ شروع نمود. ۱۰ سال بعد او توسط افراطیون اسلامی به قتل رسید. سازمانی را که او بنیان گذاشت کارش را ادامه می‌دهد. شایس ۵۹ ساله سال گذشته به افغانستان سفر کرد تا با زنانی که مینا را می‌شناختند ملاقات نماید. گفته‌ها و اطلاعات آنان تصویری دقیق و دوستانه از زنی به دست می‌دهد که ضرورتاً بدور از انظار عامه زندگی کرد. کتاب پیکار، پیروزی‌ها و رنج و غم دوری از کودکانش به خاطر مسایل امنیتی مینا را بازگو می‌نماید که به حیث یک فعال سیاسی بخت آورد و به همسری دست یافت که از کارش حمایت می‌کرد. همچنان کتاب ابتکار زنان «راوا»، بشمول استفاده از اسلحه ستمگران شان علیه آنان، را شرح می‌دهد. بطور نمونه زمانی که چهره مینا شناخته شده بود، او هنوز هم قادر بود زیر چادری در کابل گشت و گزار کند. به همین ترتیب از لباس‌هایی که همه‌ی بدن را می‌پوشاند استفاده می‌کرد تا اشیایی



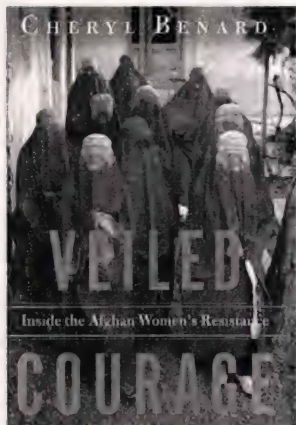
«مرگ به بنیادگرایی!»

قیمت و هزینه پستی آن ۱۲ افغانی برای افغانستان (معادل ۳ دلار برای سایر کشورها)

یک بررسی از کتاب «جسارت مستور: در درون مقاومت زنان افغان»

زنان افغان وحشت زیر سلطه‌ی طالبان را تصویر می‌کنند

نوشته راب میشل، «بوستن هیرالد»، Boston Herald
«نیوز انترنیشنل» The News International، ۷ می ۲۰۰۲



جوانی به نام مینا، «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) را بنیاد گذاشت. او به این عقیده بود که زنان تحصیلکرده می‌توانند سپر مستحکمی در برابر خشونت و بنیادگرایی شوند.

در این تاریخ پرمحتوا، شیریل بینارد خواننده را به داخل زندگی سیاسی «راوا» می‌برد. او زنان شجاعی را وصف می‌نماید که حاضرند به نظرات مخالف گوش فرادهند و به رد آنها بپردازند، یعنی به استدلال و منطق معتقدند تا استفاده از اعمال زور. □

ترجمه هر چهار بررسی کوتاه شده می‌باشد.

نویسندگان زیادی به زندگی زیر سلطه طالبان پرداخته‌اند و طالبان را یگانه مسئول سیاست‌های زن‌ستیزانه در افغانستان پنداشته‌اند. اما شرایط در افغانستان بعد از طالبان هم تاریک است و زنان کماکان به کنج خانه‌های شان رانده می‌شوند. با اینهم مقاومت هنوز نمرده است. این مقاومت را شیریل بینارد در کتابش به نام «جسارت مستور: در درون مقاومت زنان افغان» به تصویر کشیده است.

۲۰ سال قبل زمانی که افغانستان با اشغالگران روسی دست و پنجه نرم می‌کرد و امریکا جنگ سالاران بنیادگرا را به چاکری گرفته بود، زن

مردم ما بتینا ...

در حدی که به خانواده‌اش وصیت کرده بود تا اگر مرگش در افغانستان اتفاق افتاد، می‌خواهد همانجا به خاک سپرده شود. گویی او مطمئن بود که وحوش طالبی در ازای محبت و خدمتگزاری صادقانه‌ی وی به مردم افغانستان خونش را خواهند ریخت.

طالبان با کشتن بتینا برای هزارویکمین بار نشان دادند که ادعاهای بلندبالای «غیرت افغانی» و از این قبیل، چقدر بی‌اساس، میان تهی و خودفریبانه می‌باشند. انسان دلاور، باغیرت و شرافتمند چه افغانی و چه غیرافغانی آنست که طرفدار آزادی و عدالت و ترقی و برابری انسان‌ها باشد. طالبان که زنی بیدفاع، خارجی، غیرنظامی و وابسته به موسسه‌ی جهانی مهاجران را می‌کشند همانند برادران «ائتلاف شمال» شان که بیشمار از این گونه جنایت‌ها را مرتکب شده‌اند، ثابت می‌سازند که در قعر دنائت و بی‌غیرتی و نامردی و جانورصفی قرار دارند.

هزاران نفر از مردم غزنی با اشک و خشم جنازه بتینا را تشییع کردند. اما این کافی نیست. بتینا دور از سایه‌ی هرگونه سیاست مشکوک و منفور، جانش را با مهری بزرگ به مردم مجروح ما از دست

داد. او مایه مباهات مردم فرانسه است. اما شایسته است که به جای قهرمانان ساختگی و دروغین، بناهای یادبود او به مثابه فرانسوی‌ای شجاع که دلباخته افغانستان بود در هر گوشه و کنار کشور بخصوص در غزنی که خونش ریخته شد برپا داشته شوند تا مردم دنیا بدانند که فاصله عمیق و پر ناشدنی‌ای مردم ما را از مثنی بنیادگرایی شرفباخته‌ی مزدور و آدمکش جدا می‌سازد.

انتقام بتینا و بتیناها تنها با امحای بنیادگرایان از هر جنس ممکن است و بس.

بتینا در قلب مردم غزنی و مردم سراسر افغانستان زنده است! □

«چوپه سگ» ...

و تا زمانی که این خرک و درک به سرکردگی جنایت‌پیشگان «ائتلاف شمال» باقیست و مردم ما هنوز به آزادی دست نیافته‌اند، اینگونه اعدام‌ها برای کتمان جنایت‌های «برادران قیادی» چه مرده چه زنده، امری عادی خواهد بود. □

در سال‌های پایانی دهه چهل و نیمه اول دهه پنجاه خورشیدی، درشرایطی که جمعیت کشور زیر ۳۰ میلیون نفر بود، شمارگان مجموعه‌های شعر و قصه، حتی در مورد شاعران و نویسندگانی که نخستین کتاب خود را منتشر می‌کردند و شهرت زیادی هم نداشتند، دست کم سه هزار نسخه بود. اکنون، جمعیت کشور

به نزدیک هفتاد میلیون نفر رسیده و نسبت دانش‌آموختگان نیز بسیار بالا رفته است. در چنین شرایطی، چه عواملی سبب می‌شود که شمارگان کتاب تا این حد کاهش یابد؟

علی‌اشرف‌درویشیان، در گشودن این معما توضیح می‌دهد: «اعتماد مردم، از یک سو به دلیل اعمال سانسور و از سوی دیگر، به دلیل دور شدن زبان شاعران از مردم، به شدت کاهش یافته است. متقابلاً هر روز بر تعداد کتابفروشی‌هایی که کتاب‌های دست دوم را ارائه می‌دهند، افزوده می‌شود. حتی یک سالن چلوکبابی بسیار موفق بساط خود را جمع کرده و کتاب‌های دست دوم می‌فروشد. در چنین کتاب‌فروشی‌هایی می‌توان نسخه‌های سانسور نشده کتاب‌هایی مثل «بوف‌کور» را یافت. در مورد کاهش تیراژ مجموعه‌های شعر، بیش از هر چیز، دور شدن زبان شاعر از مردم مقصر است. در ایران، هر روز مجموعه‌های شعری به بازار عرضه می‌شود که هیچکس قادر به کشف معنای آنها نیست.» □

(«شهروند»، شماره ۸۲۷)

سانسور در «ولایت فقیه» از زبان علی‌اشرف‌درویشیان

بنیادگرایی اسلامی، ایرانی و افغانی و عربی ندارد، همه «برادران» اند و ذهنیت و حتی شیوه‌های تروریزم، ستمگری و ایجاد خفقان و سانسور فضای پلیسی شان با هم بسیار شبیه است. از علی‌اشرف‌درویشیان نویسنده نامدار ایران در باره سانسور بشنویم و آنگاه وضع را در افغانستان خود مقایسه کنیم که

بنیادگرایانش به مثابه شاگردان جاهل تر حکام تروریزت ایران با سانسورپیشگی همراه جنایت‌پیشگی خاص «تنظیمی»، چه مانع پُرکثافت و مصیبتی اند بر سر راه اشاعه دانش و فرهنگ در سرزمینی که مردمش از عطش حیاتی به آنها رنج می‌برد.

علی‌اشرف‌درویشیان نویسنده «سالهای ابری» و فرهنگ ۲۰ جلدی «افسانه‌های ایرانی» در سخنرانی‌ای در کلن (میزان ۱۳۸۲) منجمله اظهار داشت:

«تیراژ کتاب در حال حاضر در ایران چقدر است؟ این را یکی دیگر از حاضران می‌پرسد.

درویشیان در پاسخ می‌گوید: «تیراژ مجموعه‌های شعر به پانصد نسخه رسیده است. یک سازمان پخش کتاب طی اطلاعیه‌ای از ناشران خواسته است که کتاب‌های شعر را دیگر برایش نفرستند، چون آنها را پخش نخواهد کرد. تیراژ کتاب‌های داستان بین ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ جلد است و در موردی که نویسنده معروف باشد ممکن است به ۲۰۰۰ نسخه برسد.»

انتقاد دیده‌بان حقوق بشر از جریان رأی‌گیری لویه جرگه

کابل: «دیده‌بان حقوق بشر» به روز جمعه گزارش داد که تهدید و رشوت در بدل رأی، سلطه بد یمش را بر فراز مهمترین جرگه افغانستان که ترتیب قانون اساسی جدید و انتخابات سال آینده را هدفش قرار داده است، گسترده است.

این گروه مستقر در نیویارک اضافه کرد که ۵۰۰ عضو لویه جرگه که یکشنبه آینده در کابل جمع می‌شوند، در برگیرنده وکلای جنگ‌سالار است تا نمایندگان اصیل گروه‌های قومی مختلف.

پژوهشگر بخش افغانستان دیده‌بان حقوق بشر، جان سفتن اضافه کرد که امریکا با رهبران احزاب مختلف مذاکراتی داشته تا انتخاب سیستم ریاستی را که رئیس‌جمهور حامد کرزی هم خواهانش است، تضمین کرده باشد. آقای سفتن در گزارشش به رویترز گفته است که مثال‌های بس فاحش فریب و تهدید در هرات که تحت کنترل اسماعیل خان است، در کابل و جلال‌آباد مشاهده شده است.

نمایندگان گفتند که مورد تهدید، تهدید به زور تفنگ و حتی رشوت‌دهی قرار گرفته‌اند، تا نامزدی شان را کنسل کنند.» او گفت.

«رسوایی مسئله وقوع آن در کابل است. زیرا اگر نتوانیم جلو این نوع برخورد را در کابل زیر کنترل نیروهای حافظ صلح بین‌المللی بگیریم، به ولایات دیگر که نمی‌توان امید بست.»

آقای سفتن اظهار داشت که افراد مهمی چون اسماعیل خان و رسول سیاف در کابل بقدر کافی کار کرده‌اند، تا افراد مورد نظر شان در جرگه راه یابند و رأی‌های شان شکل جمعی را بگیرد. او گفت که اینطور به نظر می‌آید که امریکا هم به شکلی شامل این ساخت و پاخت است و کوشش دارد حمایه این جنگ‌سالاران را برای مسوده قانون اساسی‌ای از پیش ترتیب داده شده، تضمین کند.

«این ترازیدی گروه‌بازی را تشدید خواهد کرد. هیچکس انتظار نتایج عالی را ندارد، ولی عده معدودی نمایندگان به طور مشروع انتخاب خواهند شد.»

سفتن گفت که نیاز مبرمی برای فعالیت جامعه بین‌المللی قبل از انتخابات سال آینده وجود دارد تا دفاع از ارزش‌های دموکراتیک انجام گیرد. □

(«نیوز»، ۱۳ دسامبر ۲۰۰۳)

حاکمیت تجاوزکاران

مقامات امریکایی و انگلیسی ادعا کردند که حمله بر افغانستان منجر به آزادی زنان خواهد شد، ما هنوز منتظر هستیم.

مریم راوی از کابل، «گاردین»، ۱۲ فبروری ۲۰۰۴

۴۳ میلیون دالر پرداخت. و حالا امریکا از "اتحاد شمال" حمایت می‌کند که در جریان حاکمیت شان در سال‌های ۹۰ بیش از ۵۰۰۰۰ افغان بی‌گناه را به قتل رساندند. کسانی که فعلاً در قدرت اند مانند خلیلی، ربانی، سیاف، فهیم، قانونی، محقق و عبدالله، همه با روی صحنه آمدن در ۱۹۹۲ سایه‌ی ترور و وحشت را بر فضای افغانستان مسلط ساختند و قوانین ضد زن را بر مردم ما تحمیل کردند.

....

رئیس جمهور کرزی اسیریت در دولت خودش، رئیس به نام در دولتی که قومندانان "اتحاد شمال" قدرت اصلی را در آن در دست دارند. در چنین شرایطی نتایج انتخابات ماه جون هم به سادگی قابل پیشبینی است: انتخابات یکبار دیگر بوسیله "اتحاد شمال" برای قانونیت بخشیدن به حاکمیت خونین اش مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

اما زنان افغان قربانیان خاموش این همه جنایت نیستند. مقاومت وجود دارد ولی باید آنرا جست. زیرا هر سازمان ضد بنیادگرا مجبور است مخفیانه به فعالیت پردازد. «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) که در زمان طالبان حق کار را نداشت، هنوز هم نمی‌تواند در کابل دفترش را باز کند و «پیام زن» را علنی به فروش برساند. فروشندگان «پیام زن» و هواداران «راوا» مورد تهدید، تعقیب و شکنجه قرار می‌گیرند و مطالعه آن هنوز هم ممنوع است.

قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ زمانی که ما فلم اعدام زرمینه را به بی‌بی سی، سی‌ان‌ان، ای‌بی‌سی و مراجع دیگر خبری بردیم، از نشر آن معذرت خواستند زیرا بنظر شان بی‌حد تکانه‌نده بود. اما بعد از ۱۱ سپتامبر، عین مراجع آنرا بارها نشر کردند. همچنان تعدادی از عکس‌های تهیه شده توسط «راوا» از افغانستان، طالبان و پرخوردهای غیرانسانی شان نسبت به زنان، مورد استفاده غیرقانونی قرار گرفتند؛ آنها را در ورقه‌های تبلیغاتی چاپ و از طریق طیاره‌های امریکایی در سراسر افغانستان پخش کردند.

این نوشته مریم راوی عضو «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» نخست در «نیو انترنشنل میگزین» www.newint.org انتشار یافته بود. □

وضعیت زنان در افغانستان هنوز هم رقت‌انگیز است. اگر چه زنان و دختران در کابل و بعضی از شهرهای دیگر آزادند به مکتب بروند و کار کنند، ولی این وضعیت عمومی در سایر نقاط کشور نمی‌باشد. اسماعیل خان جنگسالار قوانین طالب مانند در هرات وضع کرده است. تعداد زیادی از زنان حق تحصیل و کار در دفاتر خارجی، سازمان‌های دولتی، مراکز ملل متحد و دفاتر دولتی را ندارند. زنان نمی‌توانند بدون محرم مرد از خانه برآیند و یا سوار تکی شوند. و اگر با مردان بیگانه دیده شوند، توسط «پولیس خاص» دستگیر و برای روشن نمودن اینکه آیا درین اواخر مقاربت جنسی داشته‌اند یا نه مورد معاینات طبی قرار می‌گیرند. در اعتراض به این ستم و توهین مداوم، تعداد زیادی از دختران - تعدادی به مراتب بیشتر از زمان طالبان - ماهانه دست به خودکشی می‌زنند.

....

دولت کرزی، با وجود لفاظی، فعالانه سیاست‌های ضد زن را عملی می‌کند. زنان کار نمی‌یابند و مکاتب دخترانه به کمبود کتب و چوکی دچار اند. زنان از هیچگونه تحفظ قانونی برخوردار نیستند و نظام کهنه‌ی قانونی جلوه دادخواهی آنان را می‌گیرد.

....

دولت کرزی وزارت زنان را برای خاک زدن به چشم دنیا بوجود آورد و در عمل این وزارت برای زنان هیچ کاری انجام ن داده است. شکایت‌هایی دایر به جیب زدن کمک‌های مالی اینجوها مختلف خارجی به وزارت توسط جنگسالاران قدرتمند کابینه کرزی هم وجود دارد.

....

"جنگ بر ضد تروریسم" طالبان را سرنگون کرد اما بنیادگرایی مذهبی را که علت اصلی بدبختی‌های زنان افغان است، از بین نبرد. در حقیقت، با به قدرت رسانیدن جنگسالاران، امریکا یک رژیم بنیادگرای ضد زن را با دیگری عوض کرد و بس.

... در می ۲۰۰۱ اداره بش به پاس کاهش کشت خشخاش، به طالبان

درباره تبهکاران جهادی و برادران القاعده و طالبی شان و... به استناد رسانه‌ها

بوی گند ارتجاع پاکستانی

بیرون رفته و تمدنی با خاک یکسان شده را از خود بجا گذاشتند. جنگ داخلی در افغانستان شعله‌ور شد. جهاد در چینیا، کوسوو و کشمیر سرایت کرد. "سی‌آی‌ای" به سرازیر کردن پول و اسلحه ادامه داد. مجاهدین به زارعان فرمان دادند تا منجیت "مالیه انقلابی" خشخاش کشت کنند. "آی‌اس‌آی" صدها لایر اتوار هروئین را در سرتاسر افغانستان برپا داشت. در عرض دو سال پس از آمدن "سی‌آی‌ای"، ناحیه مرزی بین افغانستان و پاکستان به بزرگترین تولید کننده هروئین در جهان و بزرگترین منبع واحد هروئین در سرک‌های امریکا بدل شد. گفته می‌شود که ۱۰۰ تا ۲۰۰ بلیون دالر سود ناشی از آن مجدداً برای آموزش و تسلیح مجاهدین به کار گرفته می‌شد.

قبل از ورود "سی‌آی‌ای"، تنها یک بازار کوچک روستایی خشخاش در پاکستان وجود داشت. بین سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۵ شمار معتادان به هروئین از صفر به یک و نیم میلیون نفر افزایش یافت. مسخره است اگر دولت امریکا تصور کند که با اعمال خشونت و ستم هر چه بیشتر تروریسم را ریشه کن خواهد کرد. تروریسم علامت مرض است نه خود مرض. تروریسم کشور ندارد و به همان اندازه فراملیتی و شرکتی جهانی است که کوک، پیپسی یا نایک (NIKE) است. تروریست‌ها با احساس اولین نشانه خطر می‌توانند خود را جمع کرده و "کارخانه"های شان را جهت معامله‌ای بهتر از کشوری به کشوری انتقال دهند، درست مثل شرکت‌های فراملیتی.

تروریسم به عنوان یک پدیده هرگز از بین نخواهد رفت. لاکن اگر قرار باشد مهار شود، نخستین گام را باید امریکا بردارد و اقل باید بدانند که در کره زمین ملل دیگر، انسان‌های دیگر هم شریک اند که اگر چه بر پرده تلویزیون نیستند، عشق و اندوه و قصه و ترانه و غم‌ها دارند و به لحاظ خدا حق دارند.

اخیراً کسی گفت که اگر اسامه بن لادن وجود نمی‌داشت؛ امریکا باید او را می‌آفرید و امریکا او را بوجود آورد. او از جهادی‌هایی بود که در ۱۹۷۹ زمانی که "سی‌آی‌ای" عملیاتش را در افغانستان آغاز کرده بود به آن کشور رفت. بن لادن این امتیاز را دارد که توسط "سی‌آی‌ای" آفریده شد و از سوی "اف‌بی‌آی" (FBI) تحت تعقیب قرار گرفت.

بعضی از سیاستمداران پاکستان در آن سطحی از ارتجاع و ریا سقوط می‌کنند که گویی شیر بنیادگرایان وطنی خود ما را خورده باشند. به نقل قول زیر از نوابزاده نصراله خان رئیس اتحاد برای احیای دموکراسی (ARD) توجه کنید که لحن نفرت‌انگیزش در دفاع از طالبان درنده‌خو و عدم اشاره‌اش به جنایت پیشگی «ائتلاف شمال» فرقی با حرف‌های مولانا فضل الرحمن و یا قاضی حسین وغیره سر بنیادگرایان پاکستانی ندارد:

«نوابزاده نصراله خان گفت که پاکستان به علت کمک به امریکا جهت سقوط حکومت طالبان، دولتی دوست را در مرز غربیش از دست داد. «ائتلاف شمال» واضحاً گروهی طرفدار هندوستان است و به مثابه گدی‌های کوکی دولت هند عمل خواهد کرد. طالبان بدون داشتن اردویی منظم یا پلیس موفق شدند در کشوری صلح و آرامش را برگردانند که فاقد زیر ساخت است. ائتلاف به رهبری امریکاسانی را بر افغانستان تحمیل کرده است که محبوبیتی در افغانستان نداشته و دارای گذشته‌ای بد می‌باشد.»

(«نیوز»، ۱۴ دسامبر ۲۰۰۱)

ارونداتی‌رای و اسامه‌ی امریکا

ارونداتی‌رای که از ستایشگران «راوا»ست و بر کتاب «مینا، زن قهرمان افغانستان» نیز تبصره‌ای نوشته است در مقاله‌ای با عنوان «تروریسم، علامت است نه مرض» از جمله می‌نویسد:

«سی‌آی‌ای» سال‌ها از طریق «آی‌اس‌آی» حدود صد هزار مجاهد افراطی را از ۴۰ کشور اسلامی به مثابه سربازان جنگی که به وسیله مزدورانش پیش می‌برد، گرد آورد. صفوف مجاهدین نمی‌دانستند که آنان جهاد شان را به خاطر و در واقع به سود «کاکا سام» انجام می‌دهند. (طرفه اینکه امریکا هم نمی‌دانست که جنگی را در آینده علیه خود تمویل می‌کند.)

در ۱۹۸۹ بعد از ۱۰ سال جنگ بی‌وقفه، روس‌ها خونین و مالیین

اخطار رئیس جمهور بش به مردم دنیا مبنی بر اینکه «اگر با ما نیستید علیه ما هستید» حرفی ناشی از غروری گستاخانه است.» (۵۹ دان، ۱۷ نوامبر ۲۰۰۱)

محاكمه جنایتكاران افغانی

در ۱۵ فبروری ۲۰۰۳ روزنامه‌ها گزارشی دادند به نقل از دیده‌بان حقوق بشر (HRW) که اکنون محکمه بین‌المللی جنایی (ICC) می‌تواند جنگ سالارانی را که در آینده مرتکب جنایت شوند، مورد تعقیب قانونی قرار دهد.

ولی برای مردم افغانستان هیچ محکمه‌ای و هیچ ادعاهایی در زمینه ارزش نخواهد داشت مگر اینکه قبل از همه تبهکارانی که امروز قدرت را در کابل و ولایات در دست دارند، محاکمه و به سزای اعمال شان برسند.

«ائتلاف شمال» تروریست‌زاده

«به غایت عجیب است که اولین دستاورد جنگ علیه تروریسم عبارت بود از نصب «ائتلاف شمال» در کابل. «ائتلاف شمال» همان‌هایی اند که از ۲۰ سال به اینسو تروریسم کار و شیوه اصلی زندگی شان را تشکیل می‌داده است.» به نقل از «گاردین» در «۵۹ دان»، ۱۷ نوامبر ۲۰۰۱

محبت قمرگل نسبت به میهنفروشان، آیا استاد مهوش هم نسبت به جنایتکاران محبت دارد؟

مصیبت ۲۳ ساله بر افغانستان اکثر روشنفکران و مخصوصاً ۹۹ در صد هنرمندان وطن ما را حل ساخته است. غیر از عده‌ای که طبق مود روز علیه میهنفروشان پرچمی و خلقی و طالبان چیزهایی گفتند بقیه هیچ کدام جرئت نکردند از امارت خون و خیانت و رذالت چهار سال ربانی، گلبدین، سیاف، مسعود، مزاری، محسنی، دوستم، خالص و همدستان خرد و کلان شان حرفی بر زبان برانند. حتی خانم قمرگل به دفاع از سگان روس‌ها برخاست و چندین آوازخوان برای مسعود سرآیدند و خود را خوار ساختند. در باره اظهارات قمرگل که ضمن مصاحبه‌ای با صبوراله سیاهسنگ ابراز داشته باید گفت که بعید نیست مصاحبه‌گر طبق اصول خادی و جهادی که راهنمای تفکر و عملش است، آن حرف‌ها را بر دهن قمرگل بیچاره داده باشد.

اما از استاد مهوش انتظار نبود که این چنین فاحش خود را بی‌اعتنا به زخم‌های مردمش نشان دهد. او در مصاحبه‌ای با (خبرگزاری فرانسه، ۷ جنوری ۲۰۰۳) گفته است:

«من یک خواننده هستم. نمی‌دانم سیاست چیست و هرگز دست

به سیاست نزده‌ام. هنر برای محبت و مهربانی است.»
آیا استاد مهوش درک نمی‌کند که «محبت و مهربانی» در برابر مثلاً سیاف، گلبدین، گلاب‌زوی، ربانی، دوستم و غیره دژخیمان، دشمنی و جفا و اهانت به مردم است؟ آیا او نمی‌داند که کابل را کی خاک‌کدان ساخت؟

برادران پاکستانی «ائتلاف شمال» و طالبان

مولانا عبدالغفور حیدری و مولانا عبدالحق بلوچ در مورد طالبان بیش‌رمانه می‌گویند:

«مردم افغانستان عموماً با طالبان خوش بودند. اگر غیر از این بود به شورش برمی‌خاستند. نکته جالب این است که حتی غیرپشتون‌ها هم از حکومت طالبان راضی بودند. اکنون «ائتلاف شمال» به ارزش نزدیک به یک بیلیون کلداری جواهرات را از دکان‌های کابل دزدیده‌اند و این تازه آغاز کار است...»

و می‌افزایند: «آی اس آی» گرداننده حکومت افغانستان بود و نه طالبان. طالبان ساده‌اول توسط امریکاییان به منظور نیل به مقاصد شان مورد استفاده قرار گرفتند و سپس توسط پاکستانیان. وضع کنونی هم جز پیشبرد اهداف امریکا نیست.» (نیزه، ۲ دسامبر ۲۰۰۱)

صدای یک نوکر چخ شده علیه بادرش

گلبدین در نامه‌ای به روزنامه «وحدت» چاپ پشاور گفت:
«خدا را شکر می‌کنم که امریکا نامم را در لیست کسانی آورده است که آنان را تروریست می‌نامد.» (نیزه، ۲۴ و ۲۵ فبروری ۲۰۰۳)
اما این خاین جنایتکار نمی‌داند که هنوز مردم از یاد نبرده‌اند که او چگونه بیش از یک سوم تمام کمک‌های «سی آی ای» را دریافت می‌داشت و علی‌الرغم نازهایش، امریکا او را جفنده‌ترین سگش علیه روس‌ها حساب می‌کرد و حالا برای این تروریست پلید و برادرانش از هر جنسی، بسیار دیر شده است که صدای «مخالفت» با امریکا سر دهند.

مولوی نبی زبان حال کلیه جنایتکاران «ائتلاف شمال»

مولوی محمدنبی محمدی رئیس حرکت انقلاب اسلامی افغانستان از شورای حاکم مشرقی در شرق خواسته است تا بخاطر نقش و فداکاری‌های عرب‌ها در گذشته برای آزادی کشور از شوروی، علیه آنان (عرب‌ها) در توره‌بوره نجنگند. «این عرب‌ها هر چیز خود را

مثل «جنرال» عطا را «مرد صلح»، «ستاره معارف» و «قهرمان جهاد و مقاومت» بنامند و مکتبی موسوم به مکتب الخیبر را به نام وی مسمی سازند.

اینگونه تبلیغات و قبحانه و مضحک واجب الوجود اسماعیل در هرات و سایر امیر و امیرکان زنده و مرده‌ی این وطن داغ‌دیده می‌باشد زیرا که این جنایتکاران می‌پندارند که با پف کردن‌های دیوانه‌وار خود می‌توانند لکه‌های خون و خیانت را در پشت و روی شان کتمان نموده و شخصیت‌های حقیر و سبک و ارتجاعی خود را «بزرگ» و «متمدن» نشان دهند.

معامله میهنفروشان نبی‌عظیمی و آصف‌دل‌اور با «قهرمان کثیرالابعاد»

جنرال دل‌اور و جنرال نبی‌عظیمی که در آن وقت لوی‌درستیز بود برای تسلیم کردن کابل، با احمدشاه مسعود داخل معامله شده و به این ترتیب مسئول خرابکاری در پلان ملل متحد شناخته می‌شوند که بر اساس آن داکتر نجیب‌اله موافقت کرده بود تا از قدرت کنار برود.

جنرال آصف‌دل‌اور بنابر اینکه بر اساس قوما بودن با مسعود کابل را به او تسلیم داد و مانع تحقق پلان صلح ملل متحد شد، مقصر دانسته می‌شود. بسیاری معتقدند که وضع افغانستان چنین نمی‌شد اگر جنرال دل‌اور و جنرال عظیمی علیه پلان صلح ملل متحد توطئه نمی‌کردند و می‌گذاشتند تا ملل متحد نقش‌اش را در انتقال قدرت به یک دولت مورد قبول همه بازی نماید. (دنیوز، ۲۷ دسامبر ۲۰۰۱)

از دورویی‌های بیش‌زمانه‌ی «صدر اعظم» خاینان ملی

گلب‌دین جانی زمانی که از چهار آسیاب به جایگاه سگ مشهورش زرداد دوانده شده بود در مصاحبه‌ای با «فرنترپست» (۲۲ فبروری ۱۹۹۵) ادعا نمود که بیش از ۱۶۰۰ «کمونیست» مربوط به اردوی افغانستان و دوران حکومت کمونیست‌ها بین طالبان وجود دارند که امور مهم استراتژیک مثل فعال نگهداشتن واحدهای زره‌دار و نیروی هوایی آنان را در دست دارند.

همچنین اضافه کرد که ملت افغانستان از نقش اصلی دست خارجی در ایجاد و به کار انداختن طالبان آگاه است. اما این خاین به مجرد آنکه از سوی «برادران» ایرانی جواب شد، دریدر به دنبال وحدت با «برادران دینی طلبه کرام» افتاد و وجود «۱۶۰۰ کمونیست» و «دست خارجی» در خلق طالبان، در سوراخ‌های بینی‌اش درآمد.

«قایدان جهادی» در سالوسی و بی‌وجدانی و دروغ‌گویی دست

برای اسلام و افغانستان فدا کرده‌اند و سزاوار برخوردی بهتر از سوی افغان‌ها می‌باشند. عرب‌ها در جنگ داخلی جانب هیچ گروهی را نگرفتند زیرا معتقد بودند که جنگ علیه برادران مسلمان خلاف آموزش اسلام است.»

رهبر حرکت گفت که کشتن عرب‌ها به دست افغان‌ها خلاف غرور افغانی و خیانت به تاریخ کشور است. او از شورای مشرقی خواست که از حکم دینی صادره علمای مسلمان پیروی کنند که جنگ علیه این عرب‌ها را خلاف اسلام می‌خواند. (دنیوز، ۱۴ دسامبر ۲۰۰۱)

مولوی نبی با این دفاع بیش‌زمانه‌اش از مزدوران تروریست عرب، خود را زبان حال جنایتکاران «ائتلاف شمال» ثابت می‌سازد اما دروغ وی یکی هم در آنست که عرب‌ها در درجه اول سیاف، گلب‌دین و ربانی را کمک می‌کردند و طعمه‌ای که به او و سایر همدستان سرجنایتکار فوق پرتاب می‌کردند ناچیز بود.

وجود جنایتکاران در اردوی ملی

«انستیتوت گزارش از جنگ و صلح» (IWPR) با اشاره به سیمیناری در باره تشکیل اردوی جدید ملی افغانستان در گزارشی یادآور شد که تقریباً تمام رهبران ملیشا (حاضر در سیمینار) در ائتلاف ضد طالبان در سیمینار حاضر بودند. «چندین تن از این رهبران ملیشا به سبب قساوت‌های شان علیه غیرنظامیان و زیر پا کردن قوانین جنگی، به بدنامی مشهور اند.» (دنیوز، ۲۳ اپریل ۲۰۰۲)

وقتی چلنی به چلوصاف می‌تازد

«هفته نامه کابل» بلندگوی «جمعیت اسلامی» در شماره ۱۸ میزان ۱۳۸۱ ازین گلگی سر داده که چرا رسانه‌ها در هرات در یک خبر مربوط به اسماعیل حدود چهل و پنج لقب را به وی اعطا کرده‌اند مثل امیر سنگر و منبر، فاتح سنگر و منبر، قاید پیروزمند جهاد، مجاهد نستوه، اسوه تقوا و جهاد، مجاهد علم دوست، حمزه زمان، سالار بازسازی، مجاهد علم دوست و فرهنگ دوست و دلیر، پیر جهاد، امیر فرزانه و مدیر، شهید زنده، علمدار جهاد کشور مان، برادر قهرمان، قافله سالار جهاد و سازندگی، امیر محبوب القلوب، قاید بزرگوار و قهرمان، پدر معنوی مجاهدان و...

اما صاحبان «هفته نامه کابل» به روی بیش‌تر خود نمی‌آورند که «برادران» در دهها نشریه در کابل و دیگر ولایات مسخره‌تر و استغراق‌آورتر از این احمدشاه مسعود را لقب باران می‌کنند و فاشیستی‌تر و کثیف‌تر از همه آنکه از دیگران هم انتظار دارند از آنها پیروی نمایند در غیر آن باید آشکارا یا پنهان مورد تهدید و تعقیب قرار گیرند.

همچنین تبهکاران جمعیتی عار ندارند از اینکه آدمکشی حرفه‌ای

که «من تنها جنرال هزاره در اردوی ملی افغانستان هستم. تمام مردم هزاره می خواهند در صلح و آرامش با طالبان بسر برند.» و در اشاره به قتل عام در بامیان در ۱۹۹۷ گفت: «در جریان جنگ حوادث زیادی اتفاق می افتد.» اواز حداقل ۲۰ حمله ربانی به مناطق مرکزی و غربی افغانستان یاد کرد که موجب قتل هزاران نفر گردید.

ما جز زندگی در صلحی که طالبان به میان آورده اند چیزی نمی خواهیم. اما متأسفانه اشخاص معینی هستند که خود را به کمپ مسعود چسبانده اند. («فرنیست»، ۲۴ نوامبر ۲۰۰۰)

و کسی پیدا نشد به این «جنرال» مزدور بگوید که رنگ خیانت پیوستن به طالبان به اندازه پیوستن به حزب وحدت یا «ائتلاف شمال» تیره است.

نافرمانی پیلوتان اسرائیل از اجرای جنایت

در اواخر سپتامبر ۲۰۰۳ به تعداد ۲۷ نفر از پیلوتان نظامی بر حال و خدمتی اسرائیل در نامه ای به فرماندهی نیروی هوایی اسرائیل نوشتند که از شرکت در انجام قتل ها از طریق هوا و دیگر عملیات علیه مناطق غیرنظامی نشین در کرانه غربی و غزه امتناع خواهند جست. رهبران اسرائیل، پیلوتان مذکور را به مثابه «خرابکاران» محکوم کردند در حالیکه آنان از طرف تعداد کثیری از اسرائیلیان به دیده قدر نگریسته می شوند.

بی تسلم سخنگوی «مرکز اطلاعاتی حقوق بشر اسرائیل در سرزمین های اشغالی» در ۲۸ سپتامبر گزارش داد که نیروی هوایی آن کشور لااقل ۱۳۱ فلسطینی بشمول ۶۵ عابر را در عرض سه سال گذشته ترور کرده است. و تعداد فعالان فلسطینی که توسط نیروهای زمینی به قتل رسیده اند به ۷۶ تن می رسد.

نشریه ای اردنی افشاگر سیاست های امریکا

بر همگان معلوم است که دولت اردن از متحدان قدیمی و وفادار امریکا در خاور میانه به شمار می رود و سیاست هایش در قبال اسرائیل، فلسطین و سایر مسایل جهانی هیچگاه در تعارض با امریکا نبوده است. با اینهم برخی از مطبوعات این کشور با استفاده از آزادی نسبی مطبوعات نه خود را زنجیر پیچ خودسانسوری می سازند و نه آنچنان زبان سازشکارانه و پر از ابهامی را به کار می گیرند تا هیچ کس نتواند سر و دم نوشته های شان را بفهمد.

(«اردن تایمز»، ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲) طی مقاله ای ضمن افشای سیاست های امریکا و انگلستان در این منطقه از جهان نوشت:

«در مخاصمات بین اسرائیل و اعراب، حمایت امریکا از دولت

یکدیگر را از پشت بسته اند. ربانی و «سردار ملی کثیرالابعاد» و گروه شان زمانی با «ملی شاهای کمونیست» و «دوستم کمونیست» گفتن، خود را باره باره می کردند ولی در نهایت با «الحاج دوستم»، «ائتلاف شمال» را ساختند؛ صیغت اله مجددی تا جان در بدن داشت دوستم جنایتکار را «دوستم کمونیست» می نامید، اما سرانجام با بیشمرمی ای تاریخی رتبه سترجنرالی را به سرکرده گلیم جمع ها داد.

ولی حالا چشم پارگی دشمن به سرحدی رسیده که حتی «کمونیست» هایی قهار مثل جنرال عظیمی ها، جنرال بابا جان ها، دستگیر پنجشیری ها، داود پنجشیری ها و... نیز در «صفوف مرصوص» «جمعیت اسلامی» در آمده اند ولی این شرفباختگان خمی بر ابرو نمی آرند.

لهیلقی از سوی خودی ها به «کثیرالابعاد ملی» و باندش

قوماندان محمدکریم عابد مشهور به کریم قره باغ که با صد نفر از افرادش به طالبان پیوست گفت: «ما ۱۴ سال علیه روس ها جنگیدیم. اما دیدیم که روس ها هنوز در مسایل داخلی افغانستان مداخله می کنند. روس ها با کمک هند و ایران نیروی جدید و شورای جدیدی برای احمدشاه مسعود ساخته اند که اکثریت اعضای آن را کمونیست ها تشکیل می دهند... من هم از اعضای این شورای ۱۵۰ عضوی بودم. آصف دلاور ما را وادار به قبول اعضای کمونیست می کرد. محب الرحمن یک قومندان قره باغ به آنان گفت که مردم افغانستان از دست خلقی ها و پرچمی ها عذاب کشیده اند پس چطور اینان می توانند بر افغان ها تحمیل شوند. اما وی به شدت تویخ شد طوریکه سایر قومندانان هم نتوانستند چیزی بگویند.

روس ها توسط هلی کوپتر مقدار عظیمی مهمات به احمدشاه مسعود رسانیده اند. اکنون همه ی مردم می دانند که این جنگ جنگ روسهاست. روسیه به احمدشاه مسعود هلی کوپترها داد و در خواجه بهاوالدین برایش میدان هوایی درست کرده است.

او گفت یکی از دلایلی که دست داشتن ایران را ثابت می کند اینست که پس از پیوستن او به طالبان، ایران اعضای خانواده اش را که در آن کشور بودند دستگیر و همروزه از طریق هوا به پنجشیر فرستاد. («نیوز»، ۲۸ فروردی ۲۰۰۱)

«جنرال» خداداد هزاره و افشای ایران و باند مسعود!

«جنرال خداداد هزاره که خود را یگانه نماینده هزاره جات می داند در کنفرانسی مطبوعاتی در سفارت افغانستان در اسلام آباد، ایران را به ارسال اسلحه به «ائتلاف شمال» متهم ساخت. او خاطر نشان ساخت

همچنین افغان‌ها نسبت به انتخابات سال آینده به طور روز افزون نگران اند. محصلی گفت «چگونه ممکن است بتوانیم نمایندگان خود را انتخاب کنیم در حالیکه جنگ سالاران کشور را در کنترل دارند؟»

زدوبند ربانی و سیاف با اسامه

روهان گونرانتا Rohan Gunaranta متخصص مسایل تروریسم و کارمند ملل متحد در کتابی با عنوان «در درون القاعده: شبکه ترور جهانی» «Inside Al Qaeda: Global Network of Terror» می نویسد:

«یک ماه پس از تهاجم شوروی به افغانستان در ۱۹۷۹ اسامه از عربستان به پاکستان رفت و با ربانی و سیاف دو تن از هفت قومندان جهاد متشکل و راه انداخته شده توسط «سی آی ای» دیدار کرد.» حالا باید امریکاییان از این دو جنایتکار جزئیات آن دیدار را تحقیق کرده و به آگاهی عموم برسانند اگر چهره واقعی این دو مزدور کلان شان را نمی خواهند بپوشانند.

در عین حال در کتاب مذکور به این نکته جالب اشاره رفته است: «در پشاور که چند ده مجاهد عرب آمادگی جهاد ضد شوروی را می گرفتند، اسامه تحت تاثیر شیخ داکتر عبداله عزام اردنی - فلسطینی نظریه پرداز و رهبر اخوان المسلمین قرار گرفت که قبلاً معلمش در یونیورسیتی جدّه بود و در آن زمان در یونیورسیتی بین المللی اسلامی در اسلام آباد تدریس می کرد و نقش کلیدی در بسیج جهاد داشت.»

و امروز عبدالحفیظ خان منصور از یکسو اسامه را سزاوار هر هتاک می داند اما از سوی دیگر پیشوای او داکتر عبداله عزام را به نیابت از «قهرمان ملی» به عرش می برد!

مردم ما می دانند اما امریکاییان و جهان هم دیر یا زود پی خواهند برد که ربانی و سیاف و مسعود و حفیظ منصور و فهیم و اسماعیل و قانونی و داکتر عبداله و... همه از یک جنس اند جنس اسامه و تروریست هایی که به مجرد کشته شدن دندان شان از اهرم قدرت در افغانستانی آزاد اگر از لت و پاره شدن به دست مردم نجات یابند، در زندان خواهند پوسید.

دروغ شاخدار بی نظیر بوتو

«صدراعظم سابق پاکستان در مصاحبه با تلویزیون فاکس امریکا گفت: «پاکستان تحت رهبری من علیه نیروهای افراطی، جنگاور و تروریسم مبارزه کرد. من طالبان را از حاکم شدن بر افغانستان مانع شدم. پس از خلع من، طالبان از اسامه دعوت کردند و او هم القاعده را بنا نهاد.»

(۲۵ سپتامبر ۲۰۰۲)

اگر بی نظیر به یاد ندارد، مردم ما خوب به خاطر دارند که این بقیه در صفحه (۷۵)

یهودی اسرائیل موجب شکست اعراب شد. واشنگتن با اریل شارون توطئه چید تا به لبنان حمله کند. در ۱۹۸۰ امریکا عراق را تشویق به حمله به ایران کرده و اطلاعات و اسلحه (منجمله مواد کارآمد اسلحه کیمیاوی و بیولوژیکی) را در دسترس بغداد گذاشت تا از شکست آن جلوگیری. اسرائیل، امریکا و متحدان عربش از نیروهای دست راستی مسیحی پشتیبانی کردند نیروهایی که عامل تسریع، تشدید و تداوم جنگ داخلی لبنان بودند و در حال حاضر هم با پشتیبانی اسرائیل و امریکا می کوشند هیزم آور آتش جنگ های فرقه ای در آن کشور باشند. با وصف سیاست های خصمانه ی واشنگتن، متحدان سنتی اش به او وفادار مانده اند.»

اگر روزنامه نگاران دنیا

متحد شوند...

لین نیومن Lin Neumann روزنامه نگار کانادایی و مشاور «کمیته دفاع از روزنامه نگاران» (CPJ) در پرس کلب شهر تاتا (پاکستان) اظهار داشت که رسانه های امریکا که در خبرها و گزارش ها از عراق و افغانستان دست برده و بدین ترتیب بینندگان امریکایی را فریب داده بودند، اکنون می دانند که واقعیت در آن کشورها از چه قرار است. او علاوه کرد که دیگر آن روزها گذشته که دیکتاتوران و مستبدان بتوانند آزادی بیان را سرکوب کنند زیرا انفجار اطلاعات جهان را به دهکده ای بدل کرده است.

اگر روزنامه نگاران دنیا متحد شوند هیچ قدرتی - به شمول دولت، فئودالیزم، تروریسم یا هر نوع مافیای - قادر نخواهد بود آنان را از انجام صادقانه وظیفه شان باز دارد. (۵ اکتبر ۲۰۰۳)

جنگ سالاران خاین

و «نیویارک تایمز»

(«نیویارک تایمز»، ۳ جولای ۲۰۰۳) در ارتباط با جنگ سالاران و نفرت مردم ما از آنان در مقاله ای به قلم سارا چایس Sara Chayes می نویسد:

«اتحاد امریکا با جنگ سالاران نیز مردم عوام افغانستان را از اعمار مجدد کشور شان ناامید می سازد. و بدون مردم جریان بازسازی محکوم به شکست است. افغان هایی را که دیده و با آنان کار کرده ام آرزوی سوزانی برای زندگی در کشوری عادی را از خود بروز می دهند. آنان علی الرغم دشواری های عظیم، مکاتب را می گشایند، مجراهای آبیاری را صاف می کنند، به نهال شانی می پردازند و مجراهای فاضلاب می کنند. اما مشاهده جنگ سالاران بر قدرت، مردم را سست و مایوس می سازد. من دریافته ام که افغان ها بیش از پیش مایل اند از جنگ به سوی اعمار افغانستان رو بیاورند.

ناتو، مافیای «قهرمان ملی» و لگدی تازه بر پوزه‌ی دستگیر پنجشیری

وظیفه چشم‌پاره‌ترین دفاع از آنان را در برابرش نهاده باشد مگر اینکه نافش توسط آن خاینان جانی چرب شده باشد.

در فصلنامه رنگین شماره تابستان و خزان ۱۳۷۹ خورشیدی مقاله‌ای از انجنیر خلیل‌اله معروفی به چاپ رسیده که متأسفانه از همان لحن بی‌خاصیت رایج در تمامی نشریات آلوده به سبک و روحیه انجمنی‌ها رنج می‌برد، اما در آخر آن ترجمه بخشی از یک گزارش مجله «اشیگل» (۷ اگست ۲۰۰۰) آورده شده که میج «قهرمان ملی نابغه و کثیرالابعد» را در سوداگری مرگ باز می‌سازد:

بقیه در صفحه (۲۵)

✱ دستگیر پنجشیری (یعنی همان اکادیمسین دستگیر پنجشیری!) به آنگونه دفاعی رذیلاته از جنگ‌سالاران تبهکار بی‌ناموس برخاسته که نظیر آن حتی از سوی خود این جانیان نیز دیده نشده است. رجوع شود به مطلب «دستگیر پنجشیری از عضویت در کی‌جی‌بی تا نجاست‌خوری قانونی» در شماره ۵۹ «پیام زن»



پوستر مینا

در (۴۵×۵۷ سانتیمتر)

قیمت و هزینه پستی آن ۱۲ افغانی (۳ دالر امریکایی)

بوی حمایت ایساف از مافیای جهادی به سرکردگی ربانی، سیاف، فهیم، قانونی، چکری، دین محمد، دوستم، عطا، حضر تعلی و غیره جلادان جنگ‌سالار آنقدر بالا گرفته که حتی روسیه را هم مجبور ساخت به این واقعیت اشاره نماید. به قرار گزارش خبرگزاری رویترز در ۷ فبروری ۲۰۰۴، سرگی ایوانف وزیر دفاع روسیه در کنفرانسی در مونشن خاطر نشان ساخت: «این قابل فهم است که ناتو تجارت مواد مخدر را در افغانستان آزاد گذاشته است تا وفاداری جنگ‌سالاران محل و بعضی رهبران افغانی را تضمین کند.» وی علاوه کرد که واشنگتن و ناتو در عملی ساختن وعده‌های شان دایر بر تحدید تجارت هروئین افغانستان ناکام مانده‌اند.

و پیتراستروک وزیر دفاع آلمان در همین کنفرانس صراحتاً اعلام داشت که پارلمان کشورش عساکر آلمانی را از درگیر شدن در جنگ علیه تجارت مواد مخدر در افغانستان بر حذر داشته است زیرا این وظیفه پلیس است. او افزود که انتشار عکس‌های رنگه کوکنارهای شگفته در سراسر دنیا چیزی است که «ما در آینده باید با آن بسازیم.»

دو سوال عذاب‌دهنده ذهن مردم ما را اشغال کرده است: (۱) صدها ملیون دالر عاید این تجارت جنایتکارانه عمدتاً به جیب دژخیمان «ائتلاف شمال»، گلبدین، طالبان و القاعده سرازیر می‌شود. در این صورت آیا می‌توان قبول کرد که امریکا و متحدان واقعاً خواستار ریشه کن کردن این مکروب‌های خطرناک آفریده شده توسط خود آنها در کشور ما هستند؟

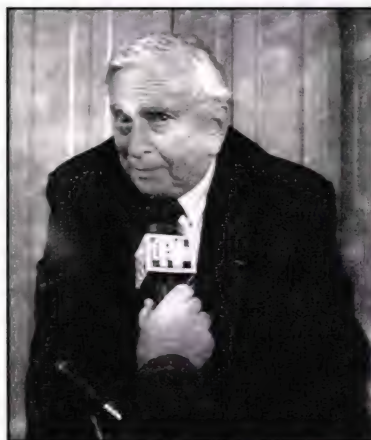
(۲) میهنفروشی مثل دستگیر پنجشیری که به نمایندگی از گروهش آنطور وقیحانه به دفاع از مافیای «ائتلاف شمال» دهان می‌گشاید،* می‌شود از دست داشتن در این تجارت بری باشد؟ تا به حال ما از مقدار سهم «اکادیمسین» و هم‌مسلکانش از تجارت هروئین «قیادیان جهادی» اطلاعی دقیقی نداریم اما در آنچه تردید نمی‌توان کرد این

است که ممکن نیست وی صرفاً به سایقه پست قومبازی با مافیای جهادی پنجشیر،

وجدان امریکا

گورویدل (Gore Vidal)، از نویسندگان بحث‌برانگیز و نامدار امریکاست که در زمینه‌های مختلف ادبی و هنری نوشته است. او نویسنده بیست و دو رمان، بیش از دوصد مقاله، شماری فلمنامه و یک جلد خاطرات می‌باشد. او نقاد بی‌رحم ضد اداره بش است که انگیزه واقعی جنگ امریکا در افغانستان را حصول و اداره منابع غنی انرژی در آسیای میانه می‌داند. گورویدل ۷۷ ساله رئیس‌جمهور ریگن را به عنوان «پیروزی هنر مومیاگران» استهزا نمود و بش پسر را به عنوان «رئیس‌جمهور بدون رأی مردمی». ویدل خود را «یکی از آخرین

مدافعان امریکا علیه امپراتوری امریکا» می‌نامد. در اکثر مقالات، رمان‌ها و فلم‌نامه‌های ویدل نکته مرکزی انتقاد اجتماعی است. او را «نوم چامسکی جمع خوش طبعی» خوانده اند. او در تمامی نوشته‌هایش استدلال می‌نماید که امریکا باید به ریشه‌های جفرسنی‌اش برگردد؛ از مداخله در امور سایر ملت‌ها و نیز از مداخله در امور خصوصی شهروندان خودداری کند. در کتاب اخیرش موسوم به «جنگ دایمی بخاطر صلح دایمی: چگونه چنین منقور شدیم» که مجموعه مقالات می‌باشد و در بحبویه ۱۱ سپتامبر انتشار یافت نیز مسایل بالا مطرح شده



ویدل در کتاب مذکور می‌گوید که ما نباید سرهای مان را بخاطر درک این که چه باعث شد تا مرتکبین دو حمله تروریستی بزرگ در امریکا (بمب‌گذاری ۱۹۹۵ در اوکلاهاما و حادثه ۱۱ سپتامبر) چنین اقدام نمایند، به درد آوریم. ویدل می‌نویسد: «این قانون فزیک است که در طبیعت هیچ کنش یا عملی بدون واکنش یا عکس‌العمل نیست. همین مسئله با طبیعت انسانی - یعنی تاریخ نیز جور می‌آید.» منظور ویدل از «کنش» نخوت و بلندپروازی احمقانه امپراتوری امریکا در بیرون از امریکاست که آن را در ۲۰ صفحه جدول و نقشه که حاکی از ۲۰۰ ماجراجویی نظامی امریکا در خارج از خاک امریکا بعد از ختم جنگ دوم جهانی می‌باشد، نشان داده است. او اوضاع پلیسی‌نو خاسته در امریکا را نیز شامل «کنش» می‌داند. به قول ویدل «واکنش» ناگزیر چیزی نیست مگر اعمال خونین اسامه و تیمتی‌مک. او می‌گوید: «هر یک از یورش‌های بی‌پروای دولت ما بر سایر جوامع به خشم آمده بود» و به همین خاطر «تحریک گردیدند» تا با خشونت فجیع و وحشتناک پاسخ گویند. او با صراحت اظهار می‌دارد که چند دهه است

که رسانه‌های امریکا بدون وقفه جهان اسلام را شیطانی معرفی می‌کنند در حالیکه: «امریکا بزرگترین تروریست... و بزرگترین دولت خودسر در جهان شده است». ویدل در مورد حماقت مردم امریکا مژگون بوده می‌نویسد که «امریکیان از اندازه و ابعاد شرارت و بدجنسی دولت شان بی‌خبر اند... شمار عملیات‌های نظامی که از ۱۹۴۷ بدین سو علیه سایر کشورها انجام داده‌ایم بیش از ۲۵۰ می‌باشد.» ناگفته نماند که کوشش ویدل بخاطر انتشار مقاله‌ای در مورد ۱۱ سپتامبر - در کشور زادگاهش امریکا - به ناکامی انجامید. کتاب اخیر ویدل «در خواب دیدن جنگ: خون بخاطر نفت و دسته‌ی چنی - بش» که از پر فروش‌ترین کتاب‌ها به طور مخفی بوده است توسط رسانه‌های مهم امریکا نادیده گرفته شده است. در رابطه با حادثه ۱۱ سپتامبر اظهار می‌نماید که ما مردم امریکا سزاوار چنین حادثه‌ای نبوده‌ایم. ما همچنان سزاوار دولت‌هایی که ۴۰ سال است بر ما حکومت می‌رانند نیستیم. دولت‌های مان بخاطر اعمال شان در

سراسر جهان موجب این همه مصیبت بر ما گردیده‌اند. شمار عملیات‌های نظامی امریکا بیشمار است... امریکیان یا در مورد این‌ها بی‌خبر اند و یا اینکه به آنان گفته می‌شود که ما به آنان حمله نمودیم زیرا... خوب... نوریکا در مرکز همه تجارت مواد مخدر دنیا است و ما باید از شروی‌رهایی یابیم. بناً ما شماری پانامایی‌ها را در جریان عملیات به قتل رساندیم... پانامه نیروی هوایی نداشت اما انتظار داشت تا ما به آنان نیروی هوایی بفرستیم... بعد رهبر آنان، نوریکا را که عضو سابق «سی‌ای» بود و با وفاداری به امریکا کار می‌کرد ربودیم. او را

بازداشت و محاکمه کردیم... او استدلال می‌کند که دولت از معصومیت نسبی و یا ناآگاهی امریکیان سواستفاده می‌کند. شاید به همین خاطر است که از جنگ دوم جهانی بدینسو جغرافیه آموزش داده نمی‌شود تا مردم از اینکه کجا را منفجر می‌سازیم در بی‌خبری نگاه داشته شوند. زیرا اینترن (Enron) می‌خواهد تا آنجا را انفجار دهیم. و یا هم یونوکال (Unocal)، از بزرگترین شرکت‌های نفت، می‌خواهد تا جنگی در منطقه‌ای جریان داشته باشد. افغانان هیچ رابطه‌ای با آنچه در ۱۱ سپتامبر در کشور مان اتفاق افتاد ندارند. اما عربستان سعودی دخیل است. به نظر می‌رسد که اسامه درگیر بوده اما واقعاً نمی‌دانیم. مقصودم این است که زمانی که ما به افغانستان رفتیم تا آنجا را اشغال کرده و منفجر سازیم، از فرمانده کل مان سوال شد که چه مدتی را در بر خواهد گرفت تا اسامه را پیدا کنیم. فرمانده تعجب نموده گفت که خوب این چیزی نیست که ما پی آن باشیم. شاید بگویند که حمله بخاطر طالبان بوده است زیرا رفتار آنان با زنان خشونت‌آمیز

د بنسټپالو له منځه وړل ...

پدی سپړی وژونکي، وطن فروشه ماشین کی د شمولیت او غړیتوب عذر وغواړی.

هغه په اضطراری لویه جرگه کی د ټولو وینو څښوونکو بنسټپالو میلمه پال شو خو که څه هم ددی کار بوی پیر اوچت شو او زموږ د خلکو حیرانتیا او کرکه یی د هری خوا څخه راوپاروله، خو بیا هم ددی پر ځای چی د خلکو غوښتنی ته احترام وکړی او د «شمالی تلوالی» په وینو پکو لمن لرونکو رهبرانو زور ته تسلیم شو او د مولوی خداداد، رشید دوستم، آصف محسنی، صبغت اله مجددی، محمد اکبری، احمدولی مسعود او... په شان خوسا شوی مړی چی د «انتخاب» کیدلو امکان یی نه درلود، د اساسی قانون لویی جرگی ته یی د خپلو انتصابی نمایندگانو په توگه ننویستل. او پدی توگه نوموړی لویه جرگه د تروریستو جگړه مارو د ننوتلو او هغوی او د هغوی نوکرانو ته د بی شمیره امتیازونو ورکولو په خاطر خپل اعتبار او حرمت له لاسه ورکړ.

اوس چی انتخابات پر مخکی دی او ښاغلی کرزی د جمهوری ریاست د اصلی کانیدیدانو څخه دی، په داسی حال کی چی د استقلال غوښتونکی د بنسټپالو ضد، د ښځو د حقونو او دموکراسی پلوه کس د کانید او انتخاب کیدلو امکان وجود ونلری، خلک به په هر حال هغی ته د بنسټپالو کرغړیو اجیرو په پر تله ترجیح ورکړی خو هغه به خپل موقعیت له خطر سره مخامخ کړی که چیرته د زیاتتره خلکو اساسی او ضروری غوښتنو ته پاملرنه ونکړی. دا هغه غوښتنی دی چی زموږ له نظره د هر وطنپرست، آزادی او دموکراسی غوښتونکی او د بنسټپالو ضد د کانیدید فوری هدف او مسئله جوړوی:

- جنگسالارانو سره په بشپړه توگه اړیکی پری کول او پر خلکو او سوله ساتی ځوا کونو پوه کولو سره، د خلکو د سرنوشت او د هیواد د اقتصادی سرچینو څخه ددی جنایتکارانو د لاسونو لنډول او په پای کی هغوی د ملی خاینانو او جنگی جنایتکارانو په صفت محاکمته را کارل او د هغوی د خلکو په گټه د ټولو هغه منقولو او نامنقولو شتمنیو مصادره کول چی د غیر مشروع لاری څخه یی په لاس راوړی دی.

- د محصلانو، د معترضو صاحبمنصبانو، د کتر عبدالرحمن او حاجی عبدالقدیر د قاتلانو ملی محاکمه.

- د ټولو هغه وزیرانو او لوړ رتبه کارمندانو بربندول چی د سلگونو ملیونو پالرو څخه یی غلا کړی او د هیواد د بیارغونی کار یی په شرمنا که توگه په تپه درولی دی. د هر هغه وزیر او لوړ رتبه کارمند بربندول او د کار څخه لری کول چی په اختلاس، رشوت اخیستنې او بل فساد یا بی کفایتی تورن وی.

- د خاد د جهنمی دستگاه چی د آزادی غوښتونکو مخالفانو لپاره د فهیم په دوسیو جوړلو لاتوطه کولو په شرکت بدل شوی دی، له منځه وړل. د هغوی د خاینانه کړو وړو بندوق د همدی لاری.

- د شنواری او وحیدهاله سباوون، وحیدمژده او نور گلبیدنی خاینانو او تبهکارانو له وجود څخه د دولتی ارگانانو پا کول.

- کابینه باید د پا کنفسو او شرافتمندو او کاردانو وزیرانو څخه جوړه وی تر څو ددی ویجاړ هیواد د بیارغونی بهیر له سره په لار واچول شی چی په نتیجه کی یی زموږ د بیوزلو، بی پوړی، بی کالو، بی کوره او دربدره او بی روزگاره خلکو ژوند انسانی بڼه غوره کړی.

- د روسی څخه باید جنگی غرامت وغوښتل شی او ایران، عربی هیوادونو او پا کستان ته گواښ ورکړل شی تر څو د مزدور روزنی او په افغانستان کی د ناآرامی او ویری منځ ته راوړلو پخاطر د خپلو سپیو د تشویق او تجهیز کولو مخه ونیسی.

د ایران ځانگړی سرچینو او مرکزونو ته اجازه ورنکړل شی تر څو په کابل او نورو ولایتونو کی په داسی آزادانه او په آرامه توگه ولایت فقیه او د اسلامی جمهوری جنایتکار رژیم ته تبلیغ کړی او د مالی او سیاسی اړخه ددی یا هغی بنسټپالو باند سره مرسته وکړی. روښانه ده چی گواښ کی د نورو هغه هیوادونو مرکزونه هم شامل دی چی کسان یی د ایران د مزدورانو په څیر زموږ په هیواد کی په فعالیت بوخت دی.

- هغو عناصرو د وجود څخه د ملی اردو او پلیس پا کول چی د وطن پلورونکو پرچمیانو او خلقیانو او د جنایت پیشه جهادیانو د دوران څخه د وینو او خیانت نښان په لستونو کی لری.

- تر څو چی پر ښځو جهادی او طالبی پوله هر راز تبعیض او ستم او امر ونهی کول له منځه نه وی تللی، د ښځو وزارت او د بشر حقوقو د کمیسیون او د دا شان نورو ارگانونو شته والی به غیر له ښځو غولونو او د خلکو تیر وینبتنی پرته بله معنی ونلری.

- د بنسټپالو او نورو ښځو او دموکراسی ضد سرچینو او کسانو د هر راز نفوذ او تاثیر څخه د راهیو ټلویزینو او نورو برقی او چاپی خپرونو او رسانو آزادول.

- د ټولو هغه غیردولتی سازمانونو (این جی او گانو) د آرگاه و بارگاه ټول ویستل چی د بیارغون یا مستحقو خلکو سره د مرستی روښانه کارنامی نلری، د جاسوسی او اطلاعاتو د راټولو وظیفی یی درلودلی او یا د هغوی فعالیتونه عمدتاً بنسټپالو ته د خدمت کولو په لور کی تمرکز موندلی دی.

ځینی خلک د تل او ټول خلک د څه وخت لپاره غولوی کیدای شی خو ټول خلک د تل لپاره غولوی کیدای نشی. او تاریخ دا په کراتو څرگنده کړیده چی هغه کسان چی تل لپاره د خلکو د تحمیق په هڅه کی دی، د تاریخ پیرانی ته په ننګینه او شرمساره توگه غورځیدونکی دی. □

RAWA, P.O.Box 374
Quetta, Pakistan

<http://www.rawa.org>
rawa@rawa.org

پیام زن و خوانندگان

علت چاپ متأسفانه نامنظم «پیام زن» نمی توانیم وجه اشتراک قبول کنیم.

★ ★ ★

ج. فروغ - کالیفرنیا،

از نامه و شعر ارسالی تان به مناسبت ۸ مارچ تشکر. امید داریم شعرهای بهتری از شما بگیریم.

★ ★ ★

مریم رشیدی - هالند،

از نامه و ابراز محبت شما به «راوا» سپاسگزاریم. نشریاتی که خواسته بودید برای تان پست شده. از این به بعد «پیام زن» را مرتباً دریافت خواهید نمود.

★ ★ ★

با سیاهی جنایت پیشگان جهادی نباید میهنفروشان «اکادمیسین» و «گاندید اکادمیسین» را سفید جلوه داد

مهندس اشکبوس (مخموریگی)

دوستان گرامی درودهای آتشین من نثار تک تک تان باد.

من این متن دادخواهی را به چندین سایت و جریده ارسال نمودم ولی متأسفانه هیچ جرئت آنرا نداشتند که به چاپش مبادرت ورزند. من هم از ایشان شکوه ای ندارم. چون در جسارت شما شک و تردیدی وجود ندارد اینک خدمت شما ارسال می نمایم.

موفقیت های بیشتر از پیشتر را برایتان آرزو می نمایم. از دور دست های تک تک تانرا به علامت وداع می فشارم.

از ارسال نوشته ی تان با عنوان «دادخواهی» به مناسبت دهمین سالگرد قتل عام مردم چنداول توسط احمدشاه مسعود، سیاف و جنرال

ذکیه سادات - بامیان،

«از مطالعه «پیام زن» لذت می برم زیرا دودهای ملت را در آن می خوانم، دردهایی را که بارها خواسته ام بیان کنم ولی نمی دانم از کجا شروع و در کجا ختم کنم... در حق افغانستان و مردمش آنقدر خیانت صورت گرفته که از بیان خارج است... و آنانی که آنرا بیان می کنند، قهرمان هستند.»

★ ★ ★

فخریه اسد - کابل،

سلام های صمیمانه برای خواهران عزیز و دست اندرکاران مجله وزین «پیام زن» تقدیم می کنم.

من یکی از خوانندگان و علاقمندان فعالیت های شما هستم و قبلاً هم با بعضی از همکاران شما معرفت حاصل نموده بودم و فعلاً چون در کابل مصروف وظیفه در یکی از ارگان های ملل متحد هستم زمینه ملاقات رویارو با دوستان خوب خود را که همکاران شما هستند ندارم اما اگر دوستان شما به کابل باشند شاید بتوانیم باهم صحبت های مفید داشته باشیم.

سلام های من را برای همه دست اندرکاران نشریه وزین شما و بقیه دوستان برسانید.

دوست گرامی، از نامه مهربانانه ی شما سپاسگزاریم، کاش آدرس دقیق تان را میفرستادید تا با شما تماس گرفته و بعد ترتیب دیدار های بعدی را میدادیم. لطفاً به تلفن یا ایمیل ما درینمورد بگویید. متقابلاً همه برای شما سلام و آرزوی موفقیت دارند.

★ ★ ★

سلیم ایرج،

دوست عزیز، با سپاس ایمیل تانرا گرفتیم.

★ ★ ★

فتح توریگی - سویس،

نامه ی تان را گرفتیم. نامه جداگانه ای در مورد چگونگی دریافت «پیام زن» برایتان فرستاده شد. ولی طوریکه پیوسته متذکر شده ایم به

صداقت افشاء ساخته و بر آن یکبار و برای همیشه تف اندازند. فقط بعد از آن است که حرف‌ها و ادعاهای شان بار خواهد یافت و از طرف مردم جدی گرفته خواهند شد. در غیر آن وقتی چلنی بر چلو صاف خرده گیرد، جز پوزخند زدن چه حاصلی خواهد داشت؟

و نکته آخر این که چنانچه بارها متذکر شده‌ایم ما به کاربرد القاب «سرمحقق»، «اکادیمیسین» یا «کاندید اکادیمیسین» و... را میراث سال‌های ظلمانی اشغال می‌دانیم که فقط کافست آقایان دریافت‌کننده آن القاب اندکی وقار و شخصیت خود را دوست داشته باشند تا از افزودن آنها در نام‌های شان حذر کرده و اگر خیلی احساس بی‌قراری می‌کنند از معادل معمول آنها در کشور استفاده کنند.

در صورتی که بتوانید کمبودهای فوق در نوشته را اصلاح نمایید، در شماره آینده آن را به چاپ خواهیم رسانید.

مومن و آن اشاره دوستانه به «پیام زن» متشکریم. ولی متأسفانه آن را به چند دلیل عمده زیر توانستیم به چاپ برسانیم:

● حتماً به یاد دارید که چنداول توسط سگان پرچی و خلقی روسها نیز مورد یورش‌های وحشیانه قرار گرفته بود که باید به آن اشاره‌ای ولو گذرا می‌شد تا صحبت از جنایت‌ها و رذالت‌های بنیادگرایان به معنی کم‌رنگ نشان دادن سیاهی روی آن میهن‌فروشان تلقی نشود.

● در نوشته از «کاندید اکادیمیسین اعظم سیستانی» یاد آور شده‌اید که گویا به این موضوع پرداخته است.

اولاً باید بدانید که این «کاندید اکادیمیسین اعظم سیستانی» از میهن‌فروشان کلان پرچی است. پس بر او و امثالش است که اگر لکه‌های خون در آستین نداشته باشند، قبل از هر گونه دهن باز کردن علیه خائنان جنایتکار جهادی برگزیده ننگین خود پرداخته آن را ذره ذره با صراحت و

حمله سگان حاجی‌دین محمد و گلبدین بر هنرمندان در ننگ‌رها

در حمل سال جاری گروهی از هنرمندان ما از کابل جهت اجرای کنسرت به پوهنتون ننگ‌رها آمدند. در آنجا مورد لطمه و کوب اوپاش جهادی - طالبی قرار گرفتند و مجبور شدند شب‌شب به کابل برگردند.

ما با شناخت از ماهیت پلید بنیادگرایان بارها گفته‌ایم تا زمانی که اینان از صحنه افغانستان محو نشوند، آرامی، آزادی، دموکراسی و شکوفایی فرهنگ نمی‌تواند استقرار یابد. کارنامه‌ی سیاه و ننگین این اراذل با جنگ، وحشت، تجاوز، زن‌ستیزی، جهالت‌پروری و هنرستیزی جنون‌آمیز عجین است.

در قاموس زنگارگرفته‌ی این بربرهای قرون وسطایی تا مغز استخوان فاسد، هنر حرام و گناه کبیره محسوب می‌شود. در حالیکه زندگی اینان در خفا با هزار و یک فسق و فجور و بیشرافتی توأم است، در ظاهر هنرنمایی زنان و حتی تحمل دیدن تصویر و شنیدن آوازخوانی آنان را ندارند که مبدا بند ایمان شان از هم بگسلد! راستی وقتی «صدر اعظم» اینان گلبدین، آدمکش منحرفی و تیزاب‌پاش باشد و اسماعیل خان شان با «امربالمعروف» اش پستی و بی‌ناموسی را تا به آنجا برساند که دختران را از سرک‌ها گرفته برای اثبات اینکه آمیزش جنسی داشته‌اند یا خیر به شفاخانه بفرستد، دیگر از برادران درجه دوم مکتبی و بیسواد آنان مثل حاجی‌دین محمد و حضرت علی خان چه انتظاری می‌توان داشت؟ مگر دم سگ با سر سگ تفاوت دارد؟

در چنین اوضاع شاعران، نویسندگان و تمام هنرمندان آگاه دیار ما با رسالت خطیری مواجه‌اند، رسالت شکستن دیوار جبن و عافیت‌طلبی و سکوت در برابر امیران هیروئین این دشمنان کثیف آزادی و هنر. تجربه ۲۰ سال اخیر نشان می‌دهد که برخورد مصلحت‌جویانه و سازشکارانه و بز دلانه هنرمندان با جنایتکاران بنیادگرا، آنان را هارتر می‌سازد.

ما در حالیکه حمله تروریست‌های جهادی و طالبی در پوهنتون ننگ‌رها بر هنرمندان را محکوم کرده و آنه‌ها را لکه‌ی شرم و ننگ دیگری بر جبین دولت می‌شماریم، دست‌دین محمد و حضرت علی را در ماجرا مستقیماً دخیل می‌دانیم. اگر چنین نیست باید کلیه اوپاش حمله‌کننده دستگیر، از پوهنتون منفک و به محاکمه کشانیده شوند.

خنجر هی دژخیمان

شاعران مقاومت یونان از زبان شاملو

احمد شاملو در دفتر دوم مجموعه آوازه‌اش با نام «همچون کوچی بی انتها» که گزیده‌ای از اشعار شاعران بزرگ جهان است، مروری دارد بر شعر مقاومت یونان که دو دوره تاریخی (جنگ جهانی دوم ۱۹۳۵-۱۹۳۹) و حکومت نظامیان کودتاچی (۱۹۷۴-۱۹۷۶) را یونان را در برمی‌گیرد که بخش‌هایی از آنرا نقل می‌کنیم:

«هیتلر برای "نجات" از "شر" مخالفان خود و در عین حال به قصد بهره‌کشی از نوعی برده‌داری مدرن، در سراسر اروپای اشغالی دست به اقدامات حیرت‌انگیزی زد که در تاریخ و ذلت و شرافت نظیری برای آن نمی‌توان یافت. آنان یهودیان مسالمت‌مختص، کولی‌ها، کمونیست‌ها، مبین پرستان کشورهای اسیر، مخالفان سیاسی و عقیدتی خود و اسیران جنگی را در واگن‌های حمل چارپایان به اردوگاه‌های مختلفی اعزام می‌کردند که معمولاً در نقاطی دور افتاده و از طریق بیگاری کشیدن از خود زندانیان ایجاد کرده بودند و با در صورت لزوم بدان گسترش می‌دادند. هر اردوگاه در حقیقت کشتارگاه سازمان یافته‌ی بود و هر زندانی در واقع محکومی که حکم مرگش پیشاپیش صادر شده.

"زندانی‌های هر قطاری که به اردوگاه می‌رسید همان دم توسط دو پزشک اس.اس. معاینه می‌شدند. معاینه بدین طریق صورت می‌گرفت که به زندانی دستور می‌دادند راه برود و از روی طرز راه رفتن او که اغلب هفته‌ای دراز در راه بود و خرد و متلاطم به هفتصد می‌رسید رأی می‌دادند که به کار کردن قادر است یا نه. و زاده‌ها را همان دم همراه کودکان و سالخورده‌گان به بهانه‌ی استحجام روانه‌ی اتاق‌های گاز می‌کردند."

رودلف هس-آنتش هوس *R.F. Hoess* یکی از اویاشانی که سرپرستی کشتارگاه آویش-ویش* را بر عهده داشت و پس از جنگ به جرم سر به نیست کردن دمویلون و ناصذهزار تن در این کشتارگاه در محل جنایات خود به دار آویخته شد می‌تواند که خود در دادگاه نورنبرگ گفت:

"حل نهایی مسئله یهود به معنی انتقام تمامی یهودیان اروپا بود و من به سال ۱۹۴۱ در ماه ژوئن فرمان پایتیم و اسباب اجرای این امر را فراهم کنم. نخست از تریلیکا بازیدید کردم تا از شیوه کار در آن اردوگاه اطلاعاتی به دست آرم. آن‌ها در عرض شش ماه هشتاد هزار تن را نابود کرده بودند و وسیله کارشان گاز

موتوکسید بود."

پاره‌ی از شعور در دادگاه نورنبرگ شهادت دادند که خاکستر اجساد قربانیان که در بدو امر با کامیون‌های کمتری حمل و به رودخانه‌ی *Sola* ریخته می‌شد بعدها برای کود به فروش می‌رسید و منبع درآمد سرشاری شده بود. همچنین طبق سند که دادستان روسی دادگاه ارائه داد مؤسسه‌ی واقع در دانت‌زیگ *Danzig* نوعی کوروی برقی مخصوص برای تهیه صابون از چربی بدن انسان اختراع کرده بود.

سرابده شعر غزلی غزل‌ها و آندونیس شاعر یهودی‌الاصال یونانی یاگوس کامپانلیس *Iacovos Kampanelis* از نمایندگان نسل پر آوازه‌ی ادبی یونان فردای جنگ جهانی دوم است. اشعار مرثیه‌وار او در باری مائوت‌هاوزن زاده‌ی خاطرات روزهای سیاهی است که خود وی در این کشتارگاه سازمان یافته حکومت فاشیست‌های آلمان زندانی بوده است.

غزل غزل‌ها این گونه به پایان می‌رسد:

«ای دختران مائوت‌هاوزن

ای دختران بلژن

شما محبوب زبانی مرا ندیده‌اید؟

در میدانگاهی بخیزده بدو برخوردیم،

شماره‌ی بر بازوی سیدش داشت

و ستاره‌ی زردی * * * در قفس.

* آرش-ریس *Auschwitz*، داخا *Daehau*، مائوت‌هاوزن *Mauthausen* و بلژن *Belsen* نام‌های چهار کشتارگاه از مجموعه کشتارگاه‌های آلمان هیتلری در سراسر اروپا بوده است.

* منظور از ستاره‌ی زرد نیز ستاره‌ی شش پری بوده است موسوم به ستاره‌ی داوود که از پارچه‌ی زرد رنگی می‌بریدند و رژیم هیتلری یهودیان را موظف می‌کرد آن را بر سینه‌ی جامه‌ی خود بپوشانند.

با وصف دنیایی از تفاوت‌ها، جردجایی و قساوت و پست‌فطرتی طالبان، آنان را به طرز غریبی به نازیها شباهت می‌بخشد:

فاشیست‌های هیتلری یهودیان را وای داشتند ستاره‌ی داوودی زرد رنگ را بر جامه‌های شان بپوشانند و همفکاران و عینی آنان فاشیست‌های طالبی، و قتل‌اندازان شریف یکسک و هندی ما را مجبور ساخته بودند. پارچه‌ای زرد رنگ را بر پیراهن شان بپوشان تا از دیگران

قطعه‌ی آندونیس، چنان که پیداست زبان حال سردی زندانی است ناظر مرگ یکی از هم‌زنجیران خویش که به هنگام بیگاری و حمل قطعات بزرگ سنگ از خشتگی و خونریزی از پای در می‌آید.

آندونیس

آن‌جا، بر پله کانی عریض

بر پله کانی اشک‌ها

در کوره راه گرد افتاده مرگ

در قلمرو زاری‌ها

یهودیان و مبارزان قدم بر می‌دانند

یهودیان و مبارزان بر خاک می‌افتند.

آنان هر یک تخته‌سنگی بر دوش دارند

تخته‌سنگی که حلبی برگ است.

هم در آن دم است که آندونیس صدایی می‌شود
صدایی که می‌گوید:

"آه، رفیق! آه، رفیق!

مرا به بالا رفتن از پله کانی مدد کن!

لیکن آن‌جا، بر پله کانی عریض

بر پله کانی اشک‌ها

هر گونه باری در حکم گشایی است

هر گونه شغفی شایسته غوغایی.

یهودی بر پله فرو می‌افتد

و پله به سرخی می‌گراید.

"و تو، فرزند بدین سو یا

و این سنگ را نیز بردار!

سنگی گران بر دوش دارم و

سنگ دیگری نیز بر می‌دارم

نام من آندونیس است

و تو نیز اگر انسانی

به کارگاه سنگ‌کوبی قدم بگذار!

«یائیس-ریسوس - *Yanis Ritsos* نامی ثانی شاعر مشهور یونان معاصر - خود در باری این مجموعه چنین نوشته است:

"همه‌ی این اشعار در یک روز ۱۶ سپتامبر - ۱۹۶۸ - در اردوگاه زندانیان سیاسی پارتنی *Partheni* (واقع در جزیره‌ی لئوس *Leos*) نوشته شده است.



یائیس-ریسوس *Yanis Ritsos*

توده

توده‌ی کوچک

بی شمیر و بی گلوله می‌جنگد

برای نان همه

برای نود و برای سرود.

در گلو پنهان می‌کنند

بربادهای شادی و دردش را!

چرا که اگر دهان بگشاید

صخره‌ها از هم خواهد شکافت.

بر یونانیت گریه مکن

بر یونانیان اشک مریز

هنگامی که اندیشاک شان می‌بای.

بر یونانیت اشک مریز

هنگامی که به زانو دومی آید

کارد در استخوان و بند بر گردن.

بر یونانیت اشک مریز،

نگاه کن: اینجا، اوست که خیز بر می‌دارد!

نگاه کن: اوست که دیگر باره خیز بر می‌دارد!

شماش را باز می‌باید

بپایه در صفحه (۷۸)

مخفف شوند. نازیها به زیاده‌دان تاریخ شدن دفن وای طالبان در حال دوامند و دریدند شون توسط آفرینندگان شان اند.

و طعن زد دیگران است که مسیوینت‌های اسرائیل گوی می‌خواهند انتقام آنهمه جنایت‌های هیتلری بر یهودیان را از مردم تلیم‌آیدیز و فرمان فلسطین بگیرند.

با سیاس فراوان از حسین علی جویا- استرالیا،

نامه ۶ صفحه‌ای عنوانی «پیام زن» فرستاده که حاوی دو قطعه شعر هم می باشد، و این هم گوشه‌های از نامه‌اش:

«من یکی از برادران زجر دیده و بلا کشیده افغانی شما هستم که از برکت دست ناپاک خاینان وطنی آواره دیار غربت شده‌ام و بی صبرانه انتظار روزی را دارم که دژخیمان بنیادگرا، خائنین خادی - جهادی و چاکران قلم بدست شان به زیاله‌دان نیستی سپرده شده، ناامیدی‌ها به امید بدل شده و پرچم دموکراسی برافراشته گردد.

بعد از شماره ۴۸ در اثر دوری از وطن رابطه‌ام قطع شد اینک مشتاق دریافت دوباره نشریات تان هستم. قیمت نشریات و هزینه پستی آنرا خواهم پرداخت. حساب بانکی شما را جهت کمک‌های ناچیز مالی ام خواهند. من داستان‌هایی نوشته‌ام که فکر نمی‌کنم کار مهمی کرده باشم زیرا اگر به جای این کتاب‌ها واقعیت‌های را جمع‌آوری می‌کردم که دژخیمان بنیادگرا را هدف قرار می‌داد افتخار بیشتر نصیب می‌شد، معه‌ذا با همه کم و کاستی آن را به شما تقدیم می‌کنم.»

موضع قاطع تان را در برابر دشمنان مردم و ملت می‌ستایم، نشریات به آدرس شما فرستاده شد خواهان همکاری بیشتر تان هستیم. با ما در ارتباط باشید.

س. ۱. - ناروی،

«سال نو را برای همه تبریک می‌گویم و امیدوارم سال جدید، آورنده صلح و آرامی برای افغانستان و سراسر جهان و نابودی کامل بنیادگرایان فاشیست و خائن باشد... جرئت و شهامت شما قابل قدر و ستایش هست...» دوست عزیز، متقابلاً برایتان تهنیت و درود داریم. نامه جداگانه‌ی همراه با شماره‌های «پیام زن» برایتان فرستاده شد. لطفاً از رسیدن آنها اطمینان بدهید.

س. عدنان دبستانی - ناروی،

دوست عزیز، از احساسات و حسن نظر تان نسبت به کار و مبارزه اعضای «راوا» صمیمانه ممنونیم. برای آشنایی و معلومات در مورد «راوا» و فعالیت‌هایش از صفحه انترنت ما دیدن کنید، و برای دسترسی به «پیام زن» و غیره نشریات می‌توانید برای ما بنویسید تا آنها را در بدل هزینه پستی برایتان بفرستیم.

عبدالنار - بلژیک،

«سلام و احترامات صمیمانه خود را خدمت تمام کارکنان قهرمان، خدمت زنان رنج دیده افغان تقدیم می‌کنم. از مدت زیادی سایت شما را تعقیب می‌کنم و تمام اخبار شما را به دقت می‌خوانم. من همیشه فکر برآمدن زن افغان از این بدبختی را دارم و می‌خواهم با هر فردی که خواهان

کمک به زن افغان باشد همکاری کنم. اگر شما اجازه بدهید، در بلژیک که فعلاً زندگی می‌کنم به نفع شما فعالیت کنم.»

دوست ارجمند، از آمادگی تان برای کمک به ما بسیار ممنونیم. در مورد چگونگی این کمک لطف نموده بیشتر برای ما بنویسید. به انتظار نامه بعدی تان مجدداً از همکاری شما پیشاپیش متشکریم.

صمد پیمان - دنمارک،

از نامه و ابراز علاقمندی تان سپاسگزاریم. شماره‌های ۵۸ و ۵۹ «پیام زن» برای تان ارسال گردید.

عزیزالله ولی - آلمان،

دوست عزیز، از نامه تان ممنونیم. نامه جداگانه برای تان فرستاده شد امید از دریافت آن به ما اطمینان دهید.

ن. ب. - پشاور،

دوست ارجمند،

با سلام و تشکر قلبی از ارجحزاری تان به «پیام زن» باید گفت که برای همه جالب است بدانند چه گپ شد که جمیله مجاهد ناگهان در حد یک نیمه قهرمان، ستاره‌ی بی‌رقیب رسانه‌های جهانی گردید. بدون تردید اکثریت نطافان رادیو و تلویزیون علاقمند بودند سقوط وحوش طالبی را اعلام کنند چنانچه اکنون هم مشتاقانه در انتظار اندروزی زوال و سرنگونی جنگ‌سالاران و دیگر عوامل جنایتکار جهادی را به آگاهی مردم عذاب‌کشیده‌ی ما برسانند. کاری که جمیله مجاهد کرد، انجام وظیفه‌ی معمولی بود که هیچ ریسکی برایش در برنداشت و هیچ دل و گرده‌ی خاصی نمی‌خواست زیرا طالبان از کابل کاملاً موش شده غار می‌پالیدند و نیروهای ایساف در شهر مستقر بودند. ولی وقتی رسانه‌های غول‌آسای جهانی قصد کنند واقعاً می‌توانند از کاه کوه سازند چنانچه در همان روزها خانم دیگری با گروهی از زنان برای تظاهرات گرد آمدند و دیدیم که همین رسانه‌ها چه هیاهوی بی‌سابقه‌ی راه انداختند در حالیکه تظاهرات «راوا» را در شهرهای پاکستان که مورد حمله خونین اوباش طالبی و «ائتلاف شمال» قرار می‌گیرند گویی کور شده و نمی‌توانند ببینند! مردم ما کم‌کم به این گونه ترفندهای رسانه‌های جمعی بین‌المللی آشنا می‌شوند اما وظیفه روزنامه‌نویسان استقلال طلب و شرافتمند ماست که هشیار بوده و در حد خود بهیچوجه اجازه ندهند قهرمانان دروغین و ساخت رسانه‌های بین‌المللی جایی را در دل و دماغ مردم بنیادنگرا گزیده‌ی ما احراز کنند.

دوست ارجمند، با وصف اینکه مقاله شما در باره شخصیت جمیله مجاهد و همسرش سیدامین‌اله مجاهد بسیار روشنگر است

جریان این کاوش برخوردیم به مقاله ارزشمندی از نویسنده انگلیسی جان پلجر که در گاردین ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۳ به چاپ رسیده است. قسمتی از آنرا که در برگزیده مصاحبه یکی از اعضای "راوا" است بدون معطلی برای تان فرستادم تا از آن استفاده کنید. و وعده می‌دهم به زودترین فرصت همه آنرا ترجمه و برایتان بفرستم.

"... مریته یکی از اعضای "راوا" اظهار داشت: "در زمان طالبان ما در گورستان زندگی می‌کردیم اما مصون بودیم. بعضی‌ها حتی فکر می‌کنند که آنان بهتر بودند. درماندگی و ناامیدی درین حد است. شاید تغییراتی جزئی رونما شده باشد ولی زنان هنوز هم جرئت ندارند بدون چادری از خانه‌های شان بیرون بیایند. البته ما خود هم به علت مشکلات امنیتی از آن استفاده می‌کنیم."

ما بطور مخفی با هم دیدیم و او چهره‌اش را پوشانیده بود تا شناخته نشود. مریته نام مستعار اوست. "راوا" سازمان قهرمانی است که سالهاست دنیا را در جریان واقیتهای افغانستان گذاشته است. اعضای "راوا" مخفیانه به نقاط مختلف کشور رفته و کمره‌ها را در زیر چادری شان حمل می‌کردند. آنان جریان اعدام زنی را توسط طالبان فلم گرفتند و آنرا به طور مخفی به غرب فرستادند. او گفت: "ما فلم را به

اما متأسفانه نتوانستیم آن را به چاپ برسانیم زیرا ادعاهای مندرج در آن (منجمله دریافت موتور و پول از فهمیم) و حتی نقل قولی از وی در برابر خبرنگاران امریکایی را مستند نساخته بودید که امیدواریم در صورت امکان این توضیحات لازم را برای ما بفرستید تا در شماره آینده آن را انتشار دهیم.

دست تان را به گرمی می‌فشاریم.

فرهاد - کانادا

دوستان ارجمند،

چندی قبل مطلبی زیر عنوان «ستایش ظلم و ستم» در مجله «افغان رساله» توجهم را جلب کرد. و برای تان فرستادم تا اگر آن را ارزشمند یافتید، در «پیام زن» چاپ کنید.

دوست عزیز،

تشکر از ارسال نامه و بریده تان، آن را در همین شماره گنجاندیم.

ستایش ظلم و ظالم

نوشته: کامران میرهزار

این نوشته در سایت فرهنگی مشترک افغانی، ایرانی بنام (رها) در ماه نوامبر ۲۰۰۲ چاپ شده بود که از آنجایی که همه خوانندگان علاقمند به مسایل سیاسی افغانستان به انترنیت دسترسی نخواهد داشت این نوشته را از طریق ماهنامه افغان رساله به مطالعه آنها پیشکش می‌کنم. عثمان نظری

این روزها شنیده میشود که برخی از جماعت نویسندگان ایران که متأسفانه عضو کانون نویسندگان ایران هم هستند شروع به مداحی و قلم فرسایی برای یکی از جنایتکاران معاصر افغانستان کرده اند. احمد شاه مسعود کسی که مردم کابل هیچگاه جنایات او را فراموش نمی‌کند، اکنون به قهرمانی خیالی نویسنده‌گان چون محمد علی سپانلو، سید علی صالحی و ... تبدیل شده است. این در حالی است که مداحی و ستایش نامدنگا شدن برای نظامیان افغانستان در طی دوده به ادبیات و فرهنگ این کشور آسیب رسانیده است. مداحی نویسنده‌گان افغانستان به سبب نادانی و کم‌خردی آن‌هاست که عمری کوتاه دارد و مداحی آقایانی چون سپانلو و غیره نیز. این‌ها همه از داشتن دانش و شناخت ناکافی و برخاسته از هیاهوی زودگذر است. آقایان زحمت بکشند و از آوازه که در کنار منزل شان کارگری می‌کند، بپرسند که چگونه جاه طلبی نظامیان افغانستان مانند مسعود آنان را آوره کرده است. جناب نویسندگان! تلاش چه گوارا را برای قدرت و به دست آوردن کرسی فرق دارد. مداحی برای نظامی افغانستان هم صد شدن با جنایت است. کسی نمی‌تواند اسناد کشتار بی رحمانه مسعود و دار و دسته‌اش را انکار کند. گرچه در همان ایران افرادی مثل چنگیز پهلوان با کتاب‌ها و مقالات خود سعی دارد چهره مسعود و جنایتکار دیگر ریانی را پنهان کند.

چنگیز پهلوان در ستایش مسعود چنان گوی سبقت را بریده که حتی کفش و کلاه او را می‌ستاید. ستایش‌نامه‌های او چنان رو و شرم آورند که دل هر خواننده منصفی را به درد می‌آورد. اکنون متأسفانه این بیماری به سراغ جماعت دیگر نویسندگان ایران آمده است. مثل این می‌ماند که یکی دیکتاتورهای سرزمین شما را بستايد و آن وقت شما چه خواهید کرد؟

آقایان! تاریخ معاصر افغانستان سرشار از خشونت است، خشونتی که در معادلات بین المللی طراحی شده و دست‌آمر همان مسعودی را که علیه روس‌ها می‌جنگید به چیره خور روس‌ها تبدیل کرد و همان مسعودی را که از طرف امریکایی‌ها حمایت می‌شد به قومانده‌ای تبدیل کرد علیه امریکایی‌ها. و البته درین میان او در طی آخرین دهه عمر خود برای جان مردمش شد. در افغانستان این دهه اخیر روس‌ها و امریکایی‌ها در رویا رومی با هم افغان‌ها را به جان هم انداخته‌اند و اکنون نمی‌توان انکار کرد که نظامیان افغانستان باز چه‌هایی بودند برای کشتار کودکان، زنان و مردان بی‌گناه. هنوز جاه طلبی‌های هواداران مسعود مانع صلح و ثبات در افغانستان است. و اما متأسفانه هیچگاه فکر نمی‌کردم که روزی نویسنده ایرانی برای قرار از شرایط خود به ستایش ظلم بپردازد. آقای سپانلو، آقای صالحی و دیگران، من فکر می‌کردم اعضای کانون نویسندگان ایران در آفرینش ادبی حساسیت دارند، بی‌اطلاعی شما از اوضاع افغانستان موجب رنجش نیست، موجب رنجش در عین نا آگاهی هم داستان شدن با خشونت است. امیدوارم این نوشته بتواند شما را در قبال نوشتن حساس‌تر کند و به بنیان‌آزاد و رهای نوشتن یاری برساند. نویسندگان ایران و افغانستان به یکدیگر نیاز دارند، آن‌ها در کنار هم پیروز تر و موفق‌تر خواهند شد.

دوستی از هالند

متأسفانه نام و ۶ صفحه مطلب فکس شده‌ی شما (ظاهرأ در باره فعالیت عناصری خاین در ترویج مسیحیت در کشور) آنقدر ناخوانا و درهم برای ما رسید که نتوانستیم سر و ته آن را درست بفهمیم.

سپاسگزار خواهیم بود اگر آن را مجدداً پاک‌نویس کرده برای ما بفرستید تا احتمالاً چاپ آن را در شماره آینده در نظر بگیریم. لطفاً از نوشتن در حاشیه صفحات خودداری کنید.

با تشکر و آرزوی موفقیت برای تان.

گاردین در باره «راوا»

صمیم - استرالیا

با تشکر از همکاری تان، نامه‌ی تان را در همین

شماره می‌خوانید:

...

اگر "پیام زن" نمی‌بود...؟ این سوال بارها به ذهنم خطور کرده است. دلیلش هم بی‌خبری افغانان مقیم این جاست. ضمن مطالعه "پیام زن"، برای رفع عطش به آگاهی از اوضاع کشور و جهان به جستجوی مضامین جامع، غنی و مبنی بر حقایق تلخ سرزمینم در صفحات انترنت می‌پردازم. در

متفرم که گاهی فکر می‌کنم شاید شما مرتکب اشتباه کلانی شده‌اید که با افشا چهره‌های زرد اینان، آقایان و خانم‌های مذکور را از گور فراموشی و هوا شده که در آن به تدریج فرو می‌رفتند، بیرون کشیده و به یاد مردم دادید.

راستی چه خوب بود اگر شرح حال مختصر شاعر گوتیمالایی را نیز می‌آوردید تا خوانندگان بهتر شخصیت یک هنرمند مبارز را با شخصیت ارتجاعی و حقیر هنرمندان انجمنی ما مقایسه کنند.

خواننده گرانقدر، از توجه تان به ندای بزرگ کاستیلو خوشحالم که چنانچه شما هم به درستی نوشته‌اید همچون صاعقه‌ای بر کله‌ی شاعران و نویسندگان انجمنی می‌خورد.

این چند سطر شاعر شهید گوتیمالایی در واقع حدیث درد و نفرت ما هم از کل آنچه است که در دریده ماسک چاکران ادبی میهن‌فروشان و جنایت پیشگان بنیادگرا تا حال در "پیام زن" آمده است.

در شماره آینده حتماً شرح حال اتورنه کاستیلو را خواهم گنجانید.

سمیع - جلال آباد،

با اظهار سپاس، نامه تان را در همین جا گنجانیدیم.

«سلام به خواهران، مادران و برداران که سر خویشا قربان راه آزادی - دموکراسی و عدالت اجتماعی مینمایند. من یکی از علاقمندان پیام و رساله‌های انقلابی از سوی "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" ام و برین افتخار مینمایم که خواهران و مادران در راه آزادی و استقلال کشور ایشان شانه به شانه برادران شان در مبارزه سهیم اند.

من یکبار دیگر از شما انقلابیون اظهار سپاسگزاری مینمایم و همیشه موفقیت بیشتر در مبارزات تان خواهانم.

صمیم - آلمان،

قوله‌ای از میهن‌فروشان پرچمی

«... این نوشته یعنی "دیروز ما امروز ما فردای ما" از طرف گویا "کمیته موقت تفاهم و همبستگی میان اعضای سابق حزب وطن در اروپا" است و فکر می‌کنم سند خویشت از این میهن‌فروشان که باید توسط شما افشا شود تا نتوانند هموطنان ما را حتی در اروپا با چرب‌زبانی و درفشانی‌های بیش‌زمانه فریب دهند. کار اصلی را به شما وامی‌گذارم اما با آنهم خواستم چند نکته را که بلافاصله پس از دیدن این سند ذهنم را اشغال کرد برایتان بنویسم به این آرزو که در نوشته خود آنها را بیشتر و مستدل‌تر بشکافید.»

● دوست گرانقدر،

از محبت و ارسال نوشته به ما و مخصوصاً تبصره خود تان به آن بسیار سپاسگزاریم. اشاره به قوله‌های این از گور برخاستگان بویناک و بیش‌رم به همان اندازه می‌آرد که شما نموده‌اید.

اگر میهن‌فروشان وقیح پرچمی و خلقی خود را زیر چتر باند «قهرمان ملی کثیرالاعباد» نمی‌دیدند هیچگاه جرئت نمی‌داشتند با خونسردی و با

رسانه‌های متعدد خارجی چون رویترز، بی‌بی‌سی و ای‌بی‌سی استرالیا بردیم ولی در جواب گفتند که نمی‌توانند آنها نشر کنند زیرا برای مردم غرب خیلی تکاندهنده است. این فلم بالاخره توسط چینل ۴ بی‌بی‌سی نشر شد. بعد از حادثه یازدهم سپتامبر بود که مطبوعات امریکایی به مسئله زنان افغان پرداختند.

سکوت بش و رسانه‌های امریکایی قبل از یازدهم سپتامبر نسبت به مسئله زنان افغان به قول مرینه همان سکوت امروزی غرب در مورد سرشت جنایتکارانه‌ی رژیم جنگسالاران مورد پشتیبانی امریکا را تداعی می‌کند.

دو تن از دخترانی که بدون چادری به مکتب می‌رفتند به قتل رسیدند و اجساد شان دهن دروازه خانه‌ی شان انداخته شده بود. ماه گذشته ۳۵ تن زن همراه با کودکان شان به خاطر فرار از تجاوز قومندانان خود را به دریا انداختند. این است افغانستان امروز، طالبان و جنگسالاران "اتحاد شمال" دوروی یک سکه اند. و تا جائیکه نقش امریکا مطرح است، این یادآور داستان فرانکشتاین است که غولی را آفرید که بالاخره خودش را درید. اگر امریکا این جنگسالاران، اسامه بن لادن و گروه‌های بنیادگرا را در جریان جنگ ضد روسی در افغانستان بوجود نمی‌آورد، مزدوران مذکور آنچنان بر صاحب شان در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ حمله نمی‌کردند.

...

شعر کاستیلو روی همه شاعران انجمنی را سیاه می‌نماید

محمود ا.س. - کویت،

«شعر کوتاه پشت جلد شماره ۵۹ چقدر در دلم نشست و فکر کردم که این شعر همچون گریزی بر فرق تمام شاعران به قول شما "انجمنی" می‌خورد که در سراسر زندگی خفتبار شان از برابر هر چه جنایت پیشگی و خونخواری و خیانت و بی‌شرافتی اشغالگران و نوکران پرچمی و خلقی آنان و سپس "قیادیان" درنده صفت "ائتلاف شمال" و طالبی بود، خونسرد، بی‌اعتنا و بی‌وجدان گذر کردند و اگر هم به زعم خودشان "توجهی" فرمودند چیزی جز آه و ناله‌ی موش مانند و بدون هدف گرفتن جلاخان بنیادگرا نبوده است.

به راستی این مرده شاعران مذکور و مونث انجمنی "وقتی ملت به مانند آتش یک اجاق کوچک و تنها فرومرده، به چه کار مشغول بودند؟" این شاعران و نویسندگان "وجدان سوخته" از و اصف باختری و اکرم عثمان گرفته با لیل‌اصراحت‌روشنی و لطیف پدram و سیاه‌سنگ و سپوژمی‌زیباب و غیره اگر بیش‌زمانه به خمار و سکوت غرق نمی‌بودند به دو کار مشغول بودند: اول سیراب شدن از شیر روسها و سگان شان و دوم تن سپردن به پستی‌ای سیاه‌تر - خود را همانند جلاخان بنیادگرا "اسلامی" کردن، برای "قهرمان ملی" کاذب شان قلم زدن و یا جهان رادر "شعروادب" خنثی و بی‌خون و حرامزاده‌ی خود خلاصه کردن تا جبن و فرصت طلبی و معامله‌گری‌های سیاسی شان را کتمان نموده باشند!

دوستان ارجمند "پیام زن" مبارز، من آنقدر از این انجمنی‌های غیر باخته

بی‌اعتنایی کامل به دُم دراز میهن‌روشی و جنایتکاری‌های شان، «برنامه موقت» و غیرموقت صادر کنند و در بی‌بی‌سی از «دموکراسی» داد سخن دهند.

مبارزه با میهن‌روشان و دُخیمان بنیادگرا با هم مرتبط اند و از این جنبه نیز موضوع اهمیت کسب می‌کند. و یادداشت شما خوشبختانه این نکته را در خود مضمّن دارد. با تشکر مجدد از مقاله تان که در همین شماره آن را به چاپ می‌رسانیم امیدواریم همکاری تان با ما فشرده‌تر ادامه یابد.

سرفاینان پرچمی و خلقی را مردم ما نمی‌بخشند

چند نکته پس از دیدن نشریه‌ای از پوشالیان پرچمی
بوی آزار دهنده نوشته از همان شاه شعاری بالاست که زیر عنوان خودنمایی می‌نماید:

«اینکه کجا می‌رویم بسیار مهمتر است نسبت به اینکه از کجا آمده‌ایم!»

طبعاً میهن‌روشان باید نگذارند حتی کودکان شان بداندند که پدران و مادران شان از کجا آمده‌اند زیرا اگر بداندند که زاده والدینی اند که به حزبی مزدور و عامل کشور دیگری متعلق بودند، اگر بداندند که پدران و وطن‌فروش شان اول با استبداد داودی ساختند و بعد کودتا کردند و با وصف تکیه روی هرگونه جنایتکاری و بشرافتی و کشتن ۱۳ هزار زندانی و ایجاد مخوف‌ترین دم و دستگاه پلیسی تاریخ کشور یعنی خاد شکنجه و خون، بلافاصله خود را در معرض هجوم نابودکننده‌ی مردم دیدند، اگر بداندند که کمتر از دو سال بعد اربابان کرملین به سر وقت شان رسیده افغانستان را اشغال کردند و فقط پس از ۱۰ سال مقاومت مردم و کشته شدن بیش از یک میلیون هموطن ما بود که تجاوزگران کشور را ترک کردند، و تردیدی ندارم که والدین پرچمی یا خلقی خود را عاق خواهند کرد اگر بداندند که سپس هم این خاینان که خود را بیچاره‌تر از آن می‌دیدند که بتوانند در حکومت باشند، به جای سپردن قدرت به مردم، با آدمکشان و جباران اسلامی خون‌آشام‌تر از خود شان زد و بند کرده و سرانجام قدرت را به برادران سبزپوش سیاه طینت خود سپردند، بسیاری از آنان گروه گروه خود را زیر پای جانپان نو به قدرت رسیده‌ی جهادی افکندند و جنس خلقی آنان حتی از همدستی مستقیم با گلبندین جنایتکار و منحرف و بیمار و نیز پیوستن با بربرهای بی‌شاخ و دم طالبی ابا نورزیدند. پس وطن‌روشان به منظور حفظ «آبرو» در محیط خانواده و نسل جدید و قوم و خویش هم که شده باید به هر تقلب و دروغ و تحریف جهت پوشاندن ماهیت خاینانه و جنایتکارانه شان پناه ببرند. اینان حق دارند التماس نمایند که کسی گذشته شان و اینکه از کجا آمده‌اند را محکم نگیرد.

بعداً میهن‌روشان پرچمی و خلقی مقدمه‌ای می‌آوردند که بر سر آن «بسم‌الله الرحمن الرحیم»ی درشت خط خودنمایی دارد. اما نمی‌دانند که این

چنین پس و پیش خود را با کلمات قرآنی و دینی بستن فقط سیاف و فیهیم و اسماعیل و قانونی و محسنی را راضی می‌توانند ولی هرگز نمی‌توانند از میزان نفرت مردم نسبت به خود بکاهند.

در مقدمه اعتراف می‌شود که «عده‌ای از رهبران» شان تا فرق در لجن قومپرستی، سمت بازی سقوط کردند و جانب گروه‌های مختلف جهادی را گرفتند که بر علاوه علل دیگر موجب تلاشی شان شد. و آنگاه از «گروه‌ها و محافل حزبی» خواسته می‌شود تا باید در «چنین لحظات حساس» («حساس» چرا که تا فرصت از دست نرفته باید خود را به صاحبان مقام غیربنیادگرا و بنیادگرا بچسباند) متحد شوند.

میهن‌روشان از تجاوز شوری صحبت نکرده و صرفاً از «مداخله و حضور نظامی شوری» یاد می‌نمایند. همچنین دلیل کودتای ۷ ثور را وجود «بی‌ثباتی و بحران» در کشور، موکول بودن «سهمگیری نیروهای سیاسی در اداره دولتی به آینده مجهول» و امکان سرنگونی داود از طریق پاکستان، می‌خوانند! گویی پس از روی کار آمدن این مزدوران «ثبات» به کشور بازگشت و «بحران» از آن رخت بست و از نفوذ پاکستان جلوگیری شد! به همین‌گونه میهن‌روشان بیش‌تر آنهمه جنایات فراموش ناشدنی شان را «سرکوب دگراندیشان» نام می‌نهند. البته تنگ‌نظر و نابخشودنی‌تر از آن توجیه و دفاع از تجاوز شوری می‌باشد.

در صفحات دیگر اشاره‌ای گذرا و مصلحت‌جویانه با آنهمه ددمنشی جانپان جهادی از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ می‌شود ولی به رسم کلیه معامله گران خاین سیاسی، هر چه دُو و دشنام و سخت‌گویی یاد دارند نثار طالبان می‌نمایند.

لیکن جالب‌تر از همه به نظر من جایی است که علی‌الرغم اشاره‌ای روپاه مانند به «اشتباهات» (هیچگاه آنها را خیانت و جنایت‌کاری نمی‌نامند) شان ادعا می‌کنند که در کشور فلک‌زده‌ی نیم‌جان و خونچکان ما: «حاکمیت فتوایی از لحاظ اقتصادی و سیاسی تقریباً از میان برداشته شد!»

یعنی میهن‌روشان ما با زبان بی‌زبانی می‌گویند که از برکت تجاوز شوری افغانستان صنعتی شد و حالا جنگ‌سالاران نماینده و پاسدار فتوالیزم نه بلکه صاحبان آنهمه صنایع بزرگ و متوسط بیشمار در کشوری شده‌اند که قریب بود پا به سوسیالیزم بگذارد اما مداخله خارجی (پاکستان و امریکا و چین) کار را خراب کرد!

یک سوم نوشته «برنامه موقت برای آینده» عنوان گرفته که پر است از موادی معمول به اصطلاح دموکراتیک اما به لحن و صورتی که گویی این مزدوران از اول بر این ارزش‌ها اعتقاد و اتکا داشتند و اکنون هم «راه پر افتخار» گذشته را در این «مرحله تکاملی‌تر انقلاب کبیر ثور» ادامه دهند.

در آخر اجازه می‌خواهم با الهام و به زبان «پیام زن» به سرخانیان پرچمی و خلقی خطاب کنم:

یاد تان باشد تا زمانی که شما تاریخ شوم و خونین وطن‌فروشی‌ها و تبهکاری‌های تان را یک به یک، صریحاً و بدون هرگونه «دیپلماسی» و به کارگرفتن زبان دو پهلو، برای مردم افشا ننموده و خود را در اختیار محکمه مردم نگذارید و علناً و بی‌پرده و بدون هرگونه حرام‌زدگی «سیاستمدارانه»

جویهای خونی که در کابل آفت رسیده‌ی شان جار است، جنرال حمیدگل‌ها را بخاطر آنچنان اخوان‌پروری و افشاندن و بارور ساختن تخم ارزشهای ضددموکراسی، ضد آزادی و ضد زن در کشور ما جز دشمن، هرگز دوست تلفی نخواهند کرد.

آقای ربانی آنقدر خوار و حقیر میشود که از جنرال موصوف میخواهد تا بمثابه مشاور خاصش به یاری او در سازماندهی "اردوی اسلامی افغانستان" بشتابد! (فرتیرست، ۳ جولای ۱۹۹۲) اردویی که زیر نظر رئیس آی.اس.آی بمیان آید، اردوی خصم، عمیقاً ارتجاعی، ضد ملی، ضد انقلابی و کاملاً خاین به ملت ما خواهد بود. آقای ربانی با یکچنین اردوی تان ولو هزار بارهم آنرا بالقب "اسلامی" پوشانید، مردم ما تا نابودی آن خواهند جنگید.

سیاست «لجن» نیست، هبران پرچمی و فلقی لجن اند لجنی سفت متعفن!

زید - امریکا

«دو شماره "آینده" (نشریه نهضت آینده افغانستان) نشریه میهنفروشان پرچمی را همراه چند اشاره کوتاه به ناشران آن که بدون تردید بیشترین یشرمان تاریخ کشور اند، برای تان فرستادم که آرزو دارم در یکی از شماره‌های «پیام زن» مورد تحلیل و افشا قرار گیرند. اصراری ندارم که از یادداشت‌های خود من در باره عبدالنابی، سالم‌سپارک، زیار و داکتر اکرم عثمان که نویسندگان «آینده» به شمار می‌روند، حتماً استفاده کنید. خواست اصلی من اینست که چهره میهنفروشان وقیح مذکور باز هم با لحن و عمق و دید «پیام زن» بر ملا شود همانطوریکه به دستگیر پنجشیری پیشوای این فرقه‌ی کثیف و چشم‌پاره پرداخت و من و بسیاری دیگر را شادمان ساختید.

دوستان ارجمند من، بدانید که به استثنای سه چهار تا، نه در داخل و نه در خارج کشور هیچ نشریه‌ای وجود ندارد که جرئت به خرج دهد یا این شعور و موضع را داشته باشد که به اکرم عثمان‌ها، دستگیر پنجشیری‌ها، عبدالنابی‌ها و غیره میهنفروشان برخوردی قاطع و عاری از سازش «ادبی» یا سیاسی کند یا اصلاً به اهمیت برخورد افشاگرانه به اینان پی برده باشد. کار شما، ارزش تاریخی فوق‌العاده‌ای دارد، به آن ادامه دهید.

دست فرد شما را فشرده و برای تان سلامتی و پیروزی خواهند.

● همکار گرانقدر،

از حسن نظر پر محبت تان نسبت به ما، ارسال نشریه یاد شده و نوشته خود تان در باره عده‌ای از قلمزنان آن سپاسگزاریم. به علت تنگی فرصت متأسفانه در این شماره نتوانستیم نه بر مقاله عبدالنابی با عنوان «آیا سیاست "لجن" است؟» و نه مقاله دیگری از این میهنفروشان مافوق وقیح

از جیره‌خواری تان به کی‌جی‌بی و ساخت و پاخت‌های خاینانه تان با جلادان بنیادگرا و «الحاج رشید دوستم» و «طلبه کرام»، در پیشگاه مردم ما عذر نخواهید همانطور نابخشوده، مغرور و جذامی باقی خواهید ماند که جز جنایتکاران درمانده‌ی بنیادگرا و برخی همدستان شان همه‌ی افراد با تشکل‌های آزادیخواه و دموکرات، دست آلوده‌ی دراز شده‌ی شما را با لگد پس خواهند زد.

سند دیگر دنائت و میهنفروشی ربانی، قانونی، فهیم و عبدالله

م. دلاوری - اسلام‌آباد

«... در شماره پیشتر در پاسخ جلیل - کویته که خواسته بود از دعوت ربانی از جنرال حمیدگل رئیس آی.اس.آی برای گرفتن قدرت در کنار وی قرار گیرد، سند بیاورید، شما بریده روزنامه «جنگ» را چاپ کرده بودید. در حالیکه در شماره مسلسل ۲۹-۳۰ «پیام زن» سند معتبر دیگری دارید که این استاد خاینان از جنرال موصوف می‌خواهد تا برای او «اردوی اسلامی» جور کند. این یادداشت شما از آن جنبه هم اهمیت فراوان دارد که نشان می‌دهد شبهه‌های «ضد پاکستانی» فهیم و داکتر عبدالله و قانونی و «جمعیت اسلامی» بطور کلی چقدر دروغین، عوامفریبانه و خاینانه می‌باشد.

بر اساس همین شماره «پیام زن» و به نقل از «فرتیرست» ۲۳ می ۱۹۹۲ مولوی جلال‌الدین حقانی ترور است و مزدور حین استقبال خطاب به حمیدگل می‌گوید: «شما جای خاصی در دل‌های ما دارید.» و جنایت پیشه‌ی خاین ربانی، به قول شما پدرخوانده‌اش را رسماً سازمانده لشکرش می‌سازد!

همین سند کافیت که مردم افغانستان صحت ادعای «راوا» را درک کنند مبنی بر اینکه فاشیست‌های دینی طالبی و جهادی «اتلاف شمال» از یک سرش تان و ولو بیشتر از این در سگ‌جنگی‌های خونین پوست از سر یکدیگر بکشند.

از این گونه اسناد رسواکننده‌ی خیانت پیشگی بنیادگرایان در «پیام زن» زیاد است و کاش زمانی بتوانید آنها را در یک مجموعه انتشار دهید.

● از توجه و محبت تان سپاسگزاریم. چنانکه همانجا هم متذکر شده بودیم سند مذکور دم دست ما بود و واقعیتش اینکه همان روزها وجود سند دیگر در شماره ۲۹-۳۰ به خاطر ما نیامد ولی از جانب دیگر مطمئن بودیم که بریده «جنگ» را در هیچ شماره‌ای انتشار نداده‌ایم که خوب بود در اختیار خوانندگان قرار می‌گرفت.

آن قسمت مورد اشاره‌ی شما در شماره ۲۹-۳۰ را همین جا می‌آوریم: «گلبندین و ربانی و سایر بنیادگرایان حق دارند خاک پای ولی نعمت قدیمی شانرا سرمه چشم سازند. چنانچه آقای مولوی جلال‌الدین حقانی حین استقبال از حمیدگل گفت: "شما جای خاصی در دل‌های ما دارید." (فرتیرست، ۲۳ می ۱۹۹۲)، اما مردم ما از روی اجساد تکه تکه شده و

مکت کنیم. در شماره بعدی راجع به آن مطلبی خواهیم داشت.

درود بر چامسکی شهر بر سپانلو، خایفی و خویی!

نوید - پشاور،

«در شماره ۵۹ خواندم که «راوا»ی رزمنده حتی از چشم پروفیسور نوم چامسکی نیز دور نمانده است. این برای هر هموطن آگاه و شرافتمند موجب افتخار بسیار است. چامسکی که «نیویارک تایمز» او را «به تحقیق مهمترین روشنفکر زنده» نامیده است دارای بیش از ۵۰ کتاب است و موقعیت او در دنیای زبانشناسی را به مقام انشتاین در فیزیک همسنگ می شمارند. او به خاطر معتبرترین و پیگیرترین نکوهشگر سیاست های اسرائیل و مخصوصاً جنگ امریکا در ویتنام، خلیج، افغانستان و عراق از شهرت، محبوبیت و اعتبار کم نظیری در جهان برخوردار است. او دولت امریکا را بزرگترین تروریست خوانده و اسامه و طالبان و سایر تروریست های بنیادگرا را محصول امریکا می شمارد. او می گوید: «اگر «جهانی کردن» توطئه سردمداران غرب است برای استقرار ستم سالاری های خصوصی در سراسر جهان، پس این استدلال که «جهانی کردن» شکوفایی راگسترش خواهد داد، افسانه ای بیش نیست».

توجه یکچنین دانشمندی نسبت به مبارزه و نقش «راوا» بسیار ارزنده و با اهمیت است. اما نمی دانم چرا نشریات و روشنفکران پرمدعای افغان در خارج (از داخل بگذریم که سایه سگان شکاری در آنجا حاکم است) راجع به این موضوع سکوت اختیار نموده اند. آیا این از سر حسادت و یا احساس خجلت و سرافکندگی است که قلمزنان های انجمنی می بینند با وصف هیاهوی کرکننده «بی بی سی» برای شان، شخصیت هایی مثل چامسکی به آنان بهایی قابل نمی شوند؟

چامسکی به زبان فارسی آشنا نیست و به همین گونه با وضع واقعی کشور ما و شاعران و نویسندگان ما که کمر به نوکری بنیادگرایان بسته اند، چندان آشنایی نخواهد داشت ولی با این هم گول تبلیغات عوامل «ادبی» جنایتکاران مذهبی افغانستان را نخورده و به اکرم عثمان ها، رهنورد زریاب ها، لطیف پدram ها، اسداله حبیب ها و... پشیزی ارزش قایل نمی شود، در حالیکه متأسفانه آقایان اسماعیل خویی، پرویز خایفی و علی سپانلو در حدی سقوط می کنند که اولی برای یک شکنجه گر خادی و جاسوس برهان الدین ربانی شعر می گوید و دو تای دیگر هم به عزاداری احمد شاه مسعود می نشینند کسی که افراد مرکزی گروهش هم اکنون نماد اعمال هرگونه جنایت پیشگی، بشارتی و زورگویی در کشور اند.

در خاتمه پیشنهادی دارم:

در جامعه بزرگ ایرانیان در اروپا و امریکا شاعران و نویسندگان مبارز و ضد سازشکاری فراوان وجود دارند. شما باید از طرق مختلف و مصرانه از آنان بخواهید تا برخورد شرم آور و سخیف و توهین آمیز سه شاعر ایرانی به

مردم افغانستان را مورد اعتراض جدی قرار داده و از آنان طالب توضیح شوند. منظور به هیچ وجه این نیست که این سه شاعر برای «راوا» یا مینای شهید یا قهرمانان ایران شعر بسازند، منظورم اینست که آنان اگر شعرسرایی برای پدرام و مسعود را محمل نزدیکی خود با بنیادگرایان خون آشام افغانی و ایرانی قرار نداده اند باید از شعرگویی خود برای برادران افغانی خامنه ای و خلخالی و لاجوردی عذرخواهی نمایند تا وجدان خود آنان هم از این اهانت زنده به مردم ما و آرمان های آزادیخواهانه شان زیاد ناراحت نباشد.

درود بر چامسکی! شرم بر سپانلو، خایفی و خویی!

دزدی «لطیف جان»

داریوش - پشاور،

«شما در شماره ۵۴-۵۳ «پيام زن» به درستی آورده بودید که واصف و حسین فخری و بسیاری از نویسندگان و شاعران شیر انجمن خادی - جهادی را خورده متأسفانه در حدی بی مایه هم اند که حتی عنوان «آثار» خود را هم از دیگران می دزدند.

مثال ها فراوان است ولی در «هفته نامه کابل» (۱۶ ثور ۱۳۷۴) نوشته ایست به قلم خادی - جهادی مشهور لطیف پدرام با عنوان «تقلای یک جنین» که می دانیم «طلا در مس» رضا براهنی نیز این عنوان را در صفحه ای از خود دارد: «مناجات یک جنین»!

● دوست ارجمند،

روی این خادی - بنیادگرا و همفکرانش بیشتر از آن سیاهست که یک چنین دزدی هایی بر آن چیزی بیفزایند. کاش کار لطیف پدرام این دلال «سیاسی و فرهنگی» جنایتکاران بنیادگرا محدود به زدن اثر این و آن نویسنده ایرانی می بود. او با همکاری رژیم ایران و عوامل شاعر و نویسنده آن و نیز منابع مشکوک در غرب، توطئه های زهر آلودتری برای مردم ما خواهد چید که دیر یا زود شاهد آن خواهیم بود و متأسفانه بار دیگر این ادعای همیشگی ما ثابت خواهد شد که قلمزنان سازشکار با خاد و بنیادگرایان جنایتکار، پلیدترین و خطرناکترین دشمنان خاک و خلق رنج دیده های ما هستند.

پ.رتبیل و بشیر نبی - کانادا،

با سپاس فراوان از مبلغ ۳۴۲ دالر کمک از اسالی تان اطمینان می دهیم.

واحدی - هانده،

با اظهار سپاس از احساسات گرم تان، این هم قسمتی از نامه تان: «سلام و احترامات نهایت صمیمی ام را برای خواهران گرامی القدر راوا و دست اندرکاران و تمام اشخاصی که زحمات فوق العاده را برای آگاهی و

خشنودی بنیادگرایان ایرانی و افغانی می شود.

با عطف به این نکته می خواستم با احترام و سپاس فراوان از گودرزی ارجمند، دو سوال را با ایشان مطرح سازم:

صرف نظر از شاعران و نویسندگان وابسته به رژیم ایران مثل محمدحسین جعفریان و چنگیز پهلوان، چگونه ممکن است سپالو، خویی، خایفی و رضادقتی به علت «ناآگاهی» از واقعیت های افغانستان به این چنین موضع فجیع افتند؟ از آقای اسماعیل خویی نمی دانم ولی آقایان سپالو و خایفی سفرها به افغانستان داشته اند و آقای رضادقتی ضمن ارتباط نزدیک با «جمعیت اسلامی» درست همانند نماینده ارشد و خاص الخاص ربانی و فهیم و قانونی و حفیظ منصور و داکتر حق شناس و چکری و امثال آنان عمل کرده، با همدستی فرانسویان مشتاق «سردار نابغه مسعود» تمامی مطبوعات تابع جنایتکاران فوق الذکر را زیر پوشش پولی و اطلاعاتی گرفته و از راه های گوناگون مبالغ هنگفتی پول به خزینه ی مشبوع ربانی و فهیم می ریزد. او همراه محسن مخملباف در حقیقت یک «وزارت ارشاد» در کابل ایجاد کرده تا خمینی افغانستان یعنی «قهرمان ملی احمدشاه مسعود (رح)» را به هر قسمی شده به عنوان پیشوا و مرجع و مراد و متکای ایدئولوژیک و سیاسی در ذهن مردم ما پیچکاری کند. او خیلی بیشتر از یک وزیر نفوذ و صلاحیت دارد. خلاصه او برای حال و آینده کشور ما بسیار بسیار خطرناکتر از چند جاسوس رسمی رژیم ایران به شمار می رود. یکی از مرکزهای علنی کار او دفتر «آئینه» در قلب شهر کابل است که بصورت کانونی «فرهنگی و هنری» جهت جلب و جذب جوانان در خدمت خاد فهیم و قانونی و دار و دسته ی آنان فعال می باشد.

حالا با اجازه می خواهم دومین سوال را از ایشان بپرسم:

گودرزی گرانقدر، چگونه ممکن است شما با آن بینش مترقی، ضد بنیادگرایی و ضد فاشیست های مذهبی حاکم در ایران و افغانستان فردی مشکوک چون رضادقتی را «دوست» خطاب نمایید؟ فرض کنیم این از روی فروتنی، ادب و تعارفی معمولی باشد، حالا که بر همگان روشن است وی از خود بیخودانه تر و پرجذبه تر از علمبرداران بومی «مسعود رحمت اله علیه» برایش سینه زنی می کند، چرا شما او را افشا نمی سازید؟ چرا به او نمی گوید که یک ایرانی شرافتمند باید با تمام وجودش عار داشته باشد از اینکه در کارزار برای آفریدن یک مینی خمینی برای افغانستان ذره ای سهم گیرد؟ خمینی و خامنه ای چه گلی بر سر ایران زدند که احمدشاه مسعود و فهیم بر سر افغانستان بزنند؟ چرا با کار برای یاران مسعود، دشمنی مردم ما را برایش کمایی می کند؟

داکتر محمود گودرزی، از شما از صمیم قلب ممنونیم که «سپه سالار کثیرالابعد» را برای ما تبلیغ نمی کنید، اما بیشتر از آن بر ما منت خواهید گذاشت که جارچیان ایرانی این «اسطوره» کاذب مثل رضادقتی، چنگیز پهلوان، سپالو، خایفی، جعفریان و غیره را - از خیانتکاری به فرهنگ و سیاست ملت مجروح ما بر حذر دارید. شاید آنان حیا نکنند و کماکان سرنوشت مردم ما را به مسعود و فهیم و خادش گره زنند اما مطمئن باشید که مبارزه شما علیه آرایشگران ایرانی چوچه خمینی ها و چوچه

روشن ساختن اذهان مردم در پی اعمال شرم آور این محاهلین جانی، خابین ملی و وطن فروشان شناخته شده... می کنند و چنان صفحات مستند در انترنت و جراید ترتیب میدارند تقدیم میدارم. برای همه شما صحت و سلامتی کامل تمنا میدارم. به امید موفقیت های مزید شما.

نامه های زیادی برای داکتر گودرزی و در باره نوشته های پر ارج شان دریافت داشته ایم که درین شماره گزیده ای مختصر شده از آنها را می آوریم.

ایکاش به جای اینهمه و اصف بافتی و رهنورد و اکرم عثمان و... یکی دو محمود گودرزی می داشتیم!

م. ا. ی. - کابل،

«از خواندن نوشته های داکتر محمود گودرزی لذت برده و مستفید و شاد شدم. چه آگاهی، قلم و چه مهر پرصادقتی نسبت به یک مردم ویران و در جهنم. ایکاش به جای اینهمه و اصف و داکتر اکرم عثمان و سیاهسنگ و پرتونادری، رهنورد و ملحقان شان، یکی دو محمود گودرزی می داشتیم که منجمله علیه کارنامه ی پرخیانت ولایت فقیه می نوشت تا نزد مبارزان و آزادیخواهان ایران احساس شرمساری نمی کردیم چرا که تمام نویسندگان و شاعران بزدل و معامله گر عضو «انجمن نویسندگان افغانستان» مستقیماً به دفاع از رژیم جنایتکار ایران برخاسته یا با بی وجدانی غریبی در برابر آن جمهوری خون و خیانت سکوت مرگبار اختیار کرده اند.»

گودرزی درود روشنفکران و مردم آزادیخواه ما را با خود دارد و قویی نفرین آنان را!

رشید. الف - کویت،

سوال از گودرزی درباره رضادقتی

«فکر می کنم یک عامل دیگر توجه نویسنده مبارز ایران محمود گودرزی به نوشتن راجع به افغانستان و مشخصاً «راوا» اینست که او می بیند یا نویسندگان و مطبوعات آزادیخواه ضد فاشیزم دینی و غیردینی ایران، افغانستان را کاملاً از یاد برده اند یا اینکه به قول ایشان از سر بسی خبری چیزهایی روی کاغذ می آورند که فقط موجب

غمخور ۳۸ ساله‌ام راکه به دست جنایت‌پیشگان شورای نظار کشته شده‌اند، به فرهنگیان نامبرده‌ی ایرانی بفرستم و از آنها بپرسم که آیا از خون این دو خجالت نمی‌کشند که تبلیغ برای قاتلان شان را وظیفه مقدس خود قرار داده‌اند؟ ولی چه سود. مگر این «هنرمندان» بنیادگرا بو نمی‌دانند که خاک افغانستان از خون هزاران هزار برادر و مامایم نمناک است؟

رضادقتی‌ها مدافعان جلاخان مذهبی و محمودگودرزی‌ها مدافعان آرمان‌های برباد رفته‌ی مردم ستمدیده‌ی افغانستان اند. اگر این دشمنان و دوستان مردم ما با همت «پیام زن» به مردم ما که گرفتار اختاپوت مافیای جهادی اند، معرفی نشوند مطمئن باشید که هیچ نشریه‌ی دیگر افغانی به آن توجه نخواهد کرد.»

★ ★ ★

گودرزی برای مینای جانبافته می‌نویسد و فویی برای فاینی شش‌قاطه لطیف جان!

ناصر - بشار،

«من هیچ شکی ندارم که جامعه ادبی و هنری ایران که در آن خون گل‌سرخ‌ها و سلطانی‌ها و افتخاری‌ها و پونده‌ها جریان دارد، خوبی‌ها، خایفی‌ها، رضادقتی‌ها، چنگیزپهلوان‌ها و علی‌سپانلوا را طرد و مجازات خواهد کرد... محمودگودرزی نماینده راستین شرف و افتخار قلم‌بدستان آگاه و متعهد ایران به شمار می‌رود. او با نوشته‌هایش برای افغانستان، برخورد شیع و پست شاعران و نویسندگان بالا نسبت به مردم ما راتلافی می‌کند.

راستی تفاوت از کجا تا به کجاست. اسماعیل خوبی برای لطیف پدram دلال مطبوعاتی و نماینده خاص برهان‌الدین ربانی و مامور قدیمی خاد شعر می‌سراید اما محمودگودرزی مینای به خون خفته توسط سگان شکاری خادی و گلبدینی، و سازمانی به جا مانده از او را برای ایرانیان معرفی می‌نماید. هر دو به افغانستان می‌اندیشند یکی به قهرمان زن شهیدش و دیگری به خاین و چرک و مزدور ایرانیش.»

★ ★ ★

سلام به گودرزی که متی در بستر بیماری برای افغانستان می‌نویسد

صفی‌اله. م. و دوستان - اسلام آباد،

● گودرزی لکه‌های خوبی و غیره را می‌شوید

«می‌خواهیم از طریق ارسال این نامه به شما هم عمیق‌ترین سپاس‌های

خامنه‌ای‌های وطنی باز هم نقش ارزشمندی در آگاهی بخشیدن به هزاران خواننده ایرانی و افغانی «شهروند» وزین بازی خواهد نمود.

من با عده‌ای از دوستانم از شما بسیار آموخته‌ایم، شما حتی «راوی‌ی عزیز را برای ما عزیزتر ساخته‌اید. پس فقط برای تان سلامتی و سرحالی کامل آرزو می‌کنیم که به این مهم بپردازید و نگذارید چند شاعر و نویسنده‌ی از مردم بریده و به رجاله‌های مذهبی پیوسته، هنوز هم بر دل‌هایی معصوم حکومت رانند.

کاپی این نامه را به «شهروند» فرستاده‌ام که اگر چاپ هم شود خوشحال خواهیم شد تا آن را در «پیام زن» نیز ببینم.

★ ★ ★

رضادقتی‌ها مدافعان جلاخان مذهبی و محمودگودرزی‌ها مدافعان آرمان های مردم ستمدیده‌ی افغانستان

محبوبه - مزار شریف،

● چاپ نوشته‌های گودرزی در «پیام زن»

«... ما در این جا برق کافی نداریم چه رسد به اینترنت. لطفاً توجه کنید که اینترنت هنوز در کشور ما به وسیله‌ای عام بدل نشده است و پرداخت ۲ یا ۳ دالر برای استفاده از آن آن هم فقط در کابل - غیر از خارجیان، از توان فقط تعدادی کارکنان NGO ها ساخته است که با انگلیسی صحبت کردن و اکت و تظاهر بسیار زنده به اینترنت کلب‌ها می‌روند که با دیدن آنها دل آدم از استفاده از اینترنت سرد می‌شود. در مزار شریف هنوز از اینترنت کلب‌ها خبری نیست و اگر هم ایجاد شوند به یقین عمدتاً اطراف‌گاه تفنگ‌سالاران بی‌ناموس و وابستگان شان خواهد بود و بناً دختران نجیب و باعفت ما اجازه رفتن به آنها را به خود نخواهند داد. پس لطفاً نوشته‌های پرارزش داکتر محمودگودرزی را حتی الامکان در «پیام زن» جا بدهید تا صدها و هزاران نفر در داخل کشور از خواندن آنها مستفید شوند. من ماه‌ها قبل چند روزی که در کابل بودم برای دیدن چند سایت فارسی و منجمله «شهروند» به اینترنت کلب می‌رفتم تا مخصوصاً نوشته‌های داکتر محمودگودرزی را ببینم. چند تا از آنها را با مشکل بسیار توانستم چاپ کنم ولی با کیفیت نه چندان خوب. انتشار مجدد مقالات ایشان در ارتباط با افغانستان شاید بهترین راه شناساندن این دانشمند مبارز در کشور باشد. تا به حال هیچ نشریه درون مرزی یا برون مرزی رانمی‌شناسم که شهامت درج نوشته‌های گودرزی را داشته باشند.

مردم ما باید با محمودگودرزی‌ها مفصلاً آشنا شوند تا دریابند که فرهنگیان ایران در نام‌های آلوده‌ی چنگیزپهلوان‌ها و اسماعیل‌خویی‌ها و علی‌سپانلوا و رضادقتی‌ها و پرویز خایفی‌ها که بر دست و پای خونین بنیادگرایان جنایت‌پیشه‌ی ما بوسه می‌زنند، خلاصه نمی‌شود. چقدر دلم می‌خواهد عکس‌های یک برادر ۱۶ ساله و تنها ماما و معلم

ایران می‌شود اما نوشته‌های محمودگودرزی خدمت‌عظیمی است برای نزدیک ساختن نیروهای طرفدار دموکراسی و آزادی و ضد بنیادگرایی در دو کشور.

می‌خواهیم بگویم خاوران ارجمند که وقتی فرهیختگان بزرگی مثل محمودگودرزی‌ها نگذارند لکه‌های سیاه فرهنگیان مرتد یا مرتجع و معامله گر ایران دیری جلو آفتاب حقیقت و راستی را بگیرند، دیگر چه غمی دارید؟ بگذار چند شاعر و نویسنده ایرانی امروز خفت بازیچه شدن شکنجه‌گرانی مثل لطیف‌پدرام و حواریون تبهکار «سپه‌سالار کثیرالابعاد» را قبول کنند اما روزی که توفان قیام باشکوه و فیصله‌کن مردم ایران، دم و دستگاه ولایت فقیه را همچون پر کاهی دور اندازد، به نظر ما آن فرهنگیان سازشکار و خاین به آرمان‌های مردمی اگر هنوز غیرتی خواهند داشت یا خودکشی کرده یا در خارج کشور در انزوای خود خواهند پوسید. چنانکه بسیاری از نویسندگان و شاعران افغانستان ماکه ننگ خدمت‌گاری به پوشالیان پرچمی و خلقی و سپس دژخیمان بنیادگرا را داشته‌اند، جز این سرنوشتی نداشته و نخواهند داشت یعنی همه تا آخر متفور خواهند ماند اما چون عاری از همت و غیرت اند هیچ یک انتحار نخواهد کرد!»

★ ★ ★

از رسیدن نامه‌های دوستان ذیل اطمینان می‌دهیم، به جواب آنها در شماره آینده پرداخته خواهد شد:

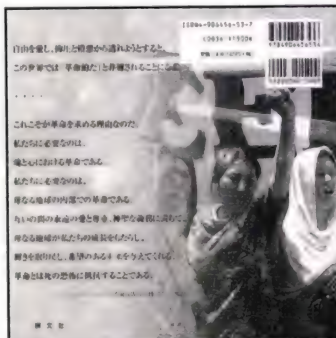
★ معصومه - هامبورگ
★ علی - ایران
★ معروف شریف
★ محمد سعید حسینی

خود و چند دوستم را به داکتر محمودگودرزی برسانم که در ستایش و کار و رزم «راوا» و رهبر جانب‌باخته‌اش می‌نویسد. او در شرایطی می‌نویسد که سگان پاچه گیر بنیادگرا و تمامی شاعران و نویسندگان جبون و سازشکار و «عارف» شده‌ی انجمنی در خدمت آنان با بیش‌ر می‌باور نکردنی‌ای در صفی متحد نامقدس علیه «راوا» و مواضع پرافتخارش ایستاده‌اند و در این کارزار خاینانه شان چند شاعر و نویسنده وابسته به رژیم جنایتکار ایران مثل مسعودبهنود، داکتر چنگیزپهلوان، محمدحسین جعفریان، رضادقتی (که همچون کاسه داغتر از آتش مقدس‌ترین وظیفه‌اش را خدمت به یاران «قهرمان» کاذب ملی احمدشاه مسعود می‌دانند) و نیز اسماعیل خوبی، پرویزخانی و علی سپانلو را به نحوی از انحا از خود کرده‌اند.

علاوً از طریق دوستی در امریکا آگاه شدم که آقای گودرزی حتی زمانی قلم برداشته برای «راوا» نوشته که از بیماری بسیار شدیدی رنج می‌بردند. این می‌رساند که نویسنده بزرگ ایران با چه احساس مسئولیتی نمونه‌ای (که متأسفانه تا به حال تقریباً از هیچ یک از نویسندگان هموطن ندیده‌ام) با بی‌اعتنایی به بیماری‌اش خواسته سازمانی مغضوب تمامی جنایتکاران مذهبی و غیرمذهبی در کشوری دیگر را به خوانندگان «شهروند» بشناساند.

من و دوستانم به عنوان شاگردان کوچک آثار داکتر محمودگودرزی می‌خواهیم دست توانا و پرمایه‌ی او را ببوسیم و از ته قلب مان از ایشان تشکر کنیم.

کار رضادقتی‌ها، سپانلوها، خوبی‌ها، خایفی‌ها، چنگیزپهلوان‌ها و... موجب رضایت و خوشحالی باندهای مذهبی فاشیستی در افغانستان و ایران و ایجاد دست کم شک و تردید ساگر نه طرد و نفرین- نسبت به فرهنگیان



گروپی از هواداران «راوا» در جاپان ترجمه جاپانی بروشور ۱۰۰ صفحه‌ای رنگه از معرفی فعالیت‌های «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» را منتشر ساختند.

متن انگلیسی و یا جاپانی (و عنقریب اسپانیایی و ایتالیایی) آنرا جهت پخش از ما بخواهید.

قطع: ۲۱ × ۲۱ سانتیمتر

سایر کشورها: معادل ۱۲ دالر امریکایی

قیمت با مخارج پست هوایی: برای افغانستان: ۱۰۰ افغانی

اقتراح

خوانندگانی پرسیده اند و ما خوشحال خواهیم شد باز هم پاسخ خوانندگان را به این سوال انتشار دهیم که:

عمر صمد خان چرا و چگونه و بنابر کدام مناسبات به عنوان سخنگو و در واقع معاون وزارت خارجه کشور شغالی شده‌ی ما نصب شده است؟ او همان آقای «خیلی گرفتار» است که در مصاحبه‌های رادیویی نیز از «وعده ملاقات دیگر» سخن می‌گوید تا اکت یک «دیپلمات واقعی» و کارمند «شدیداً پرکار» وزارت خارجه‌ای را به طور کامل انجام داده باشد!

لطفاً پاسخ‌های تان را به ایمیل یا آدرس پستی «راوا» بفرستید.

گزیده‌ای از پست الکترونیک ما

<http://www.RAWA.ORG>

RAWA@RAWA.ORG

مارک جکوبز Mark Jacobs – امریکا

په سیاتل ښار کی می د سحر سبا د خبرو د اوریدلو ویاړ وموند. هغه یوه غښتلی ویانده ده او باید ووايم تاسی ټولی پیری میړانی ښځی یاستی. خپل د قدر وړ کار ته دوام ورکړی او په خپلی مبارزی کی بریالی اوسی.

ستاسو نشان می تر لاسه کړ او هغه به زما راهپویی سټیشن کی علاوه شی، ددی لوری به پیر خلک ستاسی د پانی څخه کتنه وکړی او پیر خلک به تاسی سره په سترو هڅو کی مدد وکړی. کلمی نشی کولای زما احساسات تاسو ته در ورنښوی، یو واری بیا د میرمنی سبا څخه غواړم چی ټولی نړی او په ځانګړی توګه امریکا ته د خبرو خپرولو کار جاری وساتی ځکه دلته مونږ ته پیر دروغ ویل کیږی او اوس به نوی انتخاباتو سره په دی نوی خبرو بمباری شو چی څرنگه امریکا د افغانستان ښځی آزادی کړی دی.

یو میلیون ځله ستاسو څخه مننه کوم چی مونږ د حالاتو څخه خبروی.

□□□

کمک ناپیزه به «راوا»

لیزا Lisa – امریکا

سلام خواهران «راوا»

من در مورد «راوا» بسیار مطالعه کرده‌ام و حالا به تازگی مطالعه کتاب ان برادسکی «با تمام نیرویمان» را به پایان رساندم. کتاب خیلی عالی است. از اینکه تمام منافع مالی کتاب به «راوا» تعلق می‌گیرد، خیلی خوش شدم. من قبلاً هم برای «راوا» کمک مالی کرده‌ام، اما بعد از مطالعه این کتاب، آنقدر تحت تأثیر شهادت، نیرو، اراده، به خود نیاندیشیدن، فداکاری و ایثار عالی اعضای «راوا» قرار گرفته‌ام که تصمیم گرفته‌ام بعد از این ماهانه برای «راوا» پول بفرستم. این پول ناچیزی است، صرف ۲۵ دالر امریکایی، ولی امیدوارم این کمک ناچیز در افغانستان و پاکستان بدر بخورد. برابم بگوئید طور مثال با این پول چه می‌توان خرید؟ متأسفم از اینکه شاید نتواند دردی را دوا کند.

من علاقمندم گزارش‌هایی از زنانی را مطالعه کنم که به تازگی از افغانستان برگشته‌اند. شرایط زندگی در افغانستان همیشه برایم تکان‌دهنده بوده است اما خوشحالم از اینکه اعضای با شهادت «راوا» و هواداران شان

اعتراض علیه جنگ

و کمک به «راوا»

الیسیا Alicia – امریکا

قرار است در ماه مارچ در راهپیمایی اعتراضی ای بیاد تمام آن بی‌گناهیانی شرکت کنم که در نتیجه حملات امریکا جان شان را در افغانستان و عراق از دست داده‌اند. همچنان برای آن عسکری که قربانی تصامیم وحشتناک رئیس جمهور بش شده‌اند. ما می‌خواهیم تا حد ممکن نام قربانیان را گرفته یاد شان را گرامی بداریم.

من شعاری را به نام «راوا» حمل خواهم کرد و تصاویر راهپیمایی را هر چه زودتر خواهم فرستاد.

با وجود اعتراضات ما تصامیم و اعمال احمقانه و بی‌رحمانه‌ی دولت بش پایانی ندارد و تحمل این واقعیت حین زندگی در امریکا بسیار مشکل است. ولی مطمئن باشید هواداران شما برنامه‌های متعددی را جهت جمع‌آوری کمک مالی و آگاهی‌دهی در مورد اوضاع افغانستان به جهان ترتیب دیده‌اند.

هفته قبل من پارتی‌ای ترتیب دادم و آن عده از هوادارانی را که سهمی فعال در کارها ندارند، دعوت کردم. هدف تشویق و بیشتر به کار انداختن شان بود. ۲۶ هوادار گردهم آمدند و نظرات خوبی تبادل شد. امیدوارم توانسته باشم به فعالیت شان بیافزایم. سهیلا یکی از هواداران افغان تصاویری برداشت که به زودترین فرصت آنها را سکن نموده برای تان بخواهم فرستاد.

□□□

اهداف ممله امریکا

بر افغانستان

جوش Josh – امریکا

تجاوز بالای افغانستان یکی از اهداف امریکا بود. امریکا در افغانستان صلح نمی‌خواهد، بلکه قسمتی از آن را می‌خواهد. این تجاوز دو هدف داشت: یکی پائپ لاین نفت برای یونیکال و دیگری منافع چرس و هیروئین برای وال ستریت. و این هر دو حاصل شد.

□□□

بطور خستگي ناپذير كار مي‌كند تا باعث تغيير شونډ، تغيير بزرگ
بخصوص براي زنان. زنان زيادي در امريكا و سراسر جهان با شما هستنډ!

□□□

نادين Nadine den Hartog - كاناډا

گراني راوا،

پدي وروستيو كي تاسو زما ايميل ته جواب را كړو، يواځي
غواړم ستاسو په ياد يي راولم ځكه پوهيږم تاسي ته بي شميره
ايميلونه دررسيري. زه د كاناډا څخه يوه ۱۷ كلنه انجلي يم او نوم
مي نډاين دين هرتوگ دي.

مخكي د هر څه نه ستاسو څخه د زړه له كومي مننه كوم چي
زما ايميل ته مو ځواب وركړ. زما اصلاً باور نه كيدو. ستاسو د
وخت څخه پيره مننه. زه غواړم تر ممكن حده پوري د «راوا» د
پاره پيسي راټول كړم، دا شايد پير وخت ونيسي غواړم چي پر
خلكو كار وكړم او هغوي ته دا روښانه كړم چي په افغانستان
كي څه تيريږي. زه غواړم چي خلك د افغانستان د هيرو شوو
ښځو او د «راوا» د خويندو په هكله زما په شاتنه احساس ولري.
زه يو تبليغاتي خط ليكم او هغه خپلو دوستانو او آشنايانو ته
استوم. او پلان مي جوړ كړي دي چي په دي تبليغاتي خط كي د
افغانستان تاريخ، د طالبانو تاثير پر افغانانو او عكسونه شامل
كړم. زه پوخ يقين لرم چي پير خلك به دي هدف لپاره كمك او
مرسته كړي. علاقمند يم چي د «راوا» د پاره هر څه چي مي د
لاسه كيږي ويي كړم ځكه زه په تاسي رښتيني باور لرم. «راوا» د
يوه تياره ټولن په پاى كي رڼايي ده.

په درناوي

□□□

كمك به «راوا» از طريق هنر (قص)

جينيفر Jennifer - امريكا،

من علاقمند هستم براي شما پول جمع كنم. من هنرمند رقص هستم و
از ۱۶ سال به اين طرف با گروه‌هاي مختلف در سراسر امريكا كار مي‌كنم.
خودم هم رقص‌هاي شرق ميانه‌اي و محلي را بلدم. من با هنرمندان
مختلف در سراسر جهان در تماس هستم و مي‌خواهم برنامه‌ي بزرگي رابه
نام شما ترتيب بدهم. لطفاً درين مورد براي من مشوره بدهيد كه چگونه شروع
كنم.

□□□

نيدى Nidhi - امريكا،

اوس مهال په امريكا كي كار كوم. اصلاً دهند څخه غواړم
تاسي سره مرسته وكړم آيا تاسو داوطلبانو ته ضرورت لري
چي د افغانستان څخه كتنه وكړي او خلكو ته تعليم وركړي. دا به

ماته لومړني اهميت ولري.

زه په كاليفورنيا SFO كي اوسېږم. كه تاسي كوم وياند او يا
نوري مرستي ته ضرورت لري، ماته احوال را كړي.

□□□

عبدالحسين تلاش Abdul Hussain Talash - انگلستان،

گرانو د قدر وې ميرمنو، خويندو او ورونو،
ښاغلي كرزي ته ستاسو په يو يادداشت يوه كوچني نيوكه
لرم. تاسي هغي ته مشوره وركړي چي «... ښاغلي كرزي»،
مه لاريږي، ښاماران په نښه كړي نه كبان». ما گمان كوو چي
تاسي پدي پوهيدلي چي ښاغلي كرزي (د طالبانو پخواني ملاتړي
و قومندان) د امريكا لخوا ديكته كيږي او بايد په دي پوهيدلي چي
هغه د «ريكا گولډا گي دي. زه فكر كوم تر څو د امريكا كومانډو د
هغي ... تنه كوي او تر څو امريكا، انگلستان او نور امپرياليستي
هيوادونه د هغي څخه ملاتړ كوي، تر څو د نيټو نظامي قوتونه او
د امريكا وسله‌وال كسان زمونږ په هيواد كي دي، ښاغلي كرزي
به ونه لاريږي، هغه به هيڅكله داسي مشوري او مشاور ته
ضرورت پيدا نكړي. هغه خپل مشاورين لري لكه زلمي خليل‌زاد
او داسي نور.

تاسي پدي هكله څه فكر كوي، زه صحيح وايم كه غلط؟

□□□

كمك به «راوا» وفلمي از ومشت روسها تا جهادي‌ها و طالبان

هيتير Heather - امريكا،

سلام خواهران من،

اميدوارم همه سلامت باشيد. سال نو آغاز شد. باور تان مي‌آيد كه زمان
چقدر زود مي‌گذرد؟ ببخشيد كه نتوانستم بعد از نمايش صنايع دستي
براي تان بنويسم. كار ما خوب پش رفت و الهامبخش بود تقريباً ۲۰۰۰ دالر
جمع كرديم. ۹۸٪ مردم «راوا» را مي‌شناختند و آتاني كه نيمي شناختند از
آگاهي در مورد اين سازمان زنان خوشوقت شدند. ديدار با ميلودي، اليشيا،
انگر، لي و استيف هم بسيار دلپذير بود.

ما همه با هم بوديم و وجه مشترك همه مان اين بود كه هواداران «راوا»
بوديم و به اين امر افتخار مي‌كرديم.

يكي از زنان كه كوردلا نام داشت ۴۰۵ دالر را خريداري كرد و
خواستار تعداد بيشتر از صنايع دستي شد. درين مورد حتماً برايم اطلاع
بدهيد.

من پيشنهادي در باره فلم مستند در مورد «راوا» دارم. مي‌دانم كه در
مورد «راوا» فلم‌هاي ديگري هم تهيه شده است، ولي من مي‌خواهم اين
فلم حدود ۹۰ الي ۱۲۰ دقيقه‌اي باشد. اين وسيله‌اي خواهد شد براي

خواهد شد. ولی متأسفم که زندگی زیر سلطه طالبان اذهان جوانان را به حد کافی مغشوش کرده است و این خطرناک است.

در صورتی که وضع اقتصادیم اجازه بدهد علاقه دارم باز سفری به افغانستان داشته باشم. افغانستان همیشه وطن دوم بوده ولی می‌ترسم مبادا دیگر در آنجا کسی مرا خوش آمد نگوید.

و این زندگی است. به مبارزه تان ادامه دهید زیرا وطن تان بعد از بیدارش هم به شما نیازمند است.

مثل همیشه در همبستگی با شما.

□ □ □

ایرک فرساد Eric Farsad – امریکا

زما نوم ایریک فرساد دی. خو کاله وړاندی ما یو ایمیل ستاسو سایټ ته درولیږه او د بنسټپالو څخه می‌ملاتړ کړی و. زه مطمئن یم چی هیڅ څوک دا په یاد نه‌لری، خو ددی سره سره ما احساس وکړی باید د یو چا څخه بڅښنه وغواړم. ما خپل نظرات بدل کړیدی او اوس خپل ځان یو فمینیست مسلمان گڼم. خدای دی تاسی او ستاسی سازمان په خپل امان کی وساتی او تاسی سره دی په مبارزی کی مدد وکړی.

□ □ □

گیبی ستوکس Gaby Stokes – آلمان

د ښځو نړیوالی ورځی په مناسبت د بیانیی څخه مننه. فکر کوم چی اوس یی وخت رارسیدلی دی چی ددی حالت څخه راووخو او په آزادانه توگه کار وکړو. باید ستاسو په هیواد کی پر جنایتکارانو ډیر فشار راوستل شی، او فکر کوم چی د «راوا» سازمان په نړیوالی کچی د مهمو دولتی کسانو سره وگوری.

کوفی عنان په هکله څرنگه؟ حتی باید د امریکا جمهور رئیس د یاده ونه‌باسی چی ورسره وگوری. د هغی څخه وغواړی چی ستاسی خبری واورى. د طالبانو رنگیدل به امریکائیانو د پاره څه ښه والی ولری چی بیایی نوی دولت کی د هغوی په شان کسان کښینولی دی. امریکا باید په دی ستونزی پوهه شی. تاسی باید د امریکا راتلونکی ولس مشر کی‌ری (Kerry) سره هم خبری وکړی. تاسی واقعاً باید لویدیځه نړی په نړیوالو مطبوعاتو کی په خپلو خبرو «بمباری» کړی.

او دا خبره باید روښانه کړی چی په ټولو اسلامی هیوادونو کی ښځی د د راز ښتونزو سره مخامخ نه‌دی چی څه وکړی، څه رنگه پاڅی او کښینی او څه ونه کړی. په نورو هیوادونو کی هغوی آزادی دی، له دی کبله دا په اصطلاح د اسلامی قانون تفسیر په افغانستان کی یواځی د څو تنو لیونیو تفسیر دی. ولی باید د داسی له ځانه جوړ شوی قانون اطاعت وشي؟ ستاسی

شناخت جهان از «راوا»، نه تنها چگونگی تأسیس بلکه همچنین رمز بقاء در شرایط بسیار دشوار افغانستان. این فلم باید از تجاوز روسها، از وحشت جهادی‌ها، از دوران طالبان و شرایط فعلی، از همه سخن بگوید. این در حقیقت تصویری از استقامت «راوا» درین اوضاع خواهد بود، و هم تصویری از تشکیلات «راوا»، و اینکه عضو «راوا» بودن چه مفهوم دارد، و بالاخره تمام پروژه‌های سیاسی و اجتماعی‌اش.

لطفاً در مورد پیشنهاد نظر بدهید. من اولین سفرم درین رابطه را برای اواخر اپریل در نظر گرفته‌ام. برادر عزیزم ستیف هم نظراتم را تأیید کرده است.

به امید دیدار. با تمام محبت.

□ □ □

جوهانا بوجا Johanna Boga – آیسلند

سلام، زه د آیسلند څخه یوه انځورگره یم او د څو کالو را پدی خوا ستاسو په اړوند لولم او په مطبوعاتو کی ټول خبرونه او معلومات چی د بشر د حقوقو په خاطر ستاسی د مبارزی په هکله دی، تعقیبوم.

په دی مهال د نورو انځورگرانو سره یو ځای په اسکاندناوی هیوادونو کی د ننداری لپاره تیاری نیسم. هلته به مونږ د انځورگرانو په هکله خبری وکړو چی څرنگه کولای شی د بشر د حقونو د مبارزی څخه د ملاتړ په لاره کی فعاله ونډه واخلي. مونږ به په نورو ځایونو کی د هنرمندانو سره اړیکی ونیسو. که ستاسو د سازمان څخه کوم یو کس ماته ولیکی، د هغی وروسته به زه هم په ښه توگه تاسی ته وضاحت درکړم. نیکی هیلی می تاسو سره دی.

□ □ □

«افغانستان وطن دوم»

وینی Wayne – کانادا،

راوای عزیز،

از کارت تبریکی سال نو یک جهان تشکر. این اولین کارتی بود که برایم رسید. می‌دانم سال نو شما آن طوریکه باید خوشی‌ها را با خود نیاورده، اما باز هم نباید ناامید شد. به مبارزه تان ادامه دهید، زیرا بدبختانه شما تنها هستید. گورنر جنرال ما به تازگی از کابل دیدار کرده و هم از آقای کرزی، ولی مسئله قابل توجهی مورد بحث نبوده است.

ببینید. گورنر جنرال ما نه تنها زن بلکه چینی‌الاصل هم هست. او نماینده خاص ملکه است و خیلی باصلاحیت. اینست آنچه زنان می‌توانند، اگر فرصت یابند.

خوب، بهر حال، قلبم با شماست. به لویه جرگه امید نمی‌بندم، زیرا آنان همه فلج هستند. و مطمئنم که همه شان یک روز از صحنه دور انداخته خواهند شد. و این امیدوارکننده است. نسل نو افغان، تغییراتی را عامل

کولای‌شی بنسټپالی د هری ممکنې لاری څخه د مینځه یوسی.
ستاسو د جواب په انتظار،

زما سلامونه او ژور احترامات ستاسی د سازمان لپاره.

□ □ □

ایرک Erik Valencic - سلوونیا

گرانو،

زه د سلوونیا څخه یو مستقل سیاسي خبرنگار یم. څه موده
کیري چي د افغانستان د پرمختگ بهیر څارم او زړه می پیر
غواړي تاسو سره د افغانستان د بنځو د ژوند او موقعیت په
هکله د طالبانو د وا کمښت وروسته یوه مرکه وکړم. همدا شان
علاقمند یم د «راوا» تاریخچه، کرنی او داسی نور په سلوونیا
کی چي پیر لیری دی خلکو ته وړاندی کړم. لطفاً تاسی کولای
شی ما ته ووايي چي دی کار سره علاقمندی لري؟ زه به تاسی ته
پوښتنی درولیرم.

په پیر محبت او د زړه له کومی سلامونه،

□ □ □

اساسی قانون باید په غوڅه توگه د دولت او دین جدایی وښایی.
غیر له دی څخه به هیڅ څه لاس ته رانه‌شی. تاسو صحیح وایی.
ما یواځی د یونس قانونی په هکله لوستلی، هغه څوک دی چي
ښوونځی وتړی او واده شوی ښځی ښوونځیو ته پری‌نږدی.
هغه د کوم ځایه دا حق لاس ته راوړی دی؟ هغه د معارف وزیر
دی؟ د هغی څخه یواځی دا امید لرلی شو چي پوهیږی څنگه
ولولی او څنگه ولیکی. او وروسته هغه د هغو کسانو په لست کی
ښکاره کیري چي په شیرپور کی یی خلک د کورونو څخه
ووېستل او د هغوی کورونه یی بلووز کړل او ویل کیري چي
خپل خپلوان یی ددی لوری د کورونو خاوندان کړی دی. دا ټول
جنایتکاران څرنگه دی منصبونو ته رسیږی؟ دوی باید جیل ته
ولاړ شی نه دولتی مقامونو ته.

تاسی په خپلی رالیرل شوی بیانی کی د بنسټپالی ضد
غورځنگ یادونه کړیده ددی لپاره ددی څخه نور ښه وخت نه
راځی. دا یی اوس وخت دی چي د بنځو غږ واوریدل شی او
بنسټپالان په دیوال ووهل شی. تاسو واقعی کسان یاست چي په
افغانستان کی کار کوی او نړی ته دا ښودلی شی چي ښځی

با تشکر از مراجع فرستنده

نشریات رسیده

آزادی - نشریه وابسته به جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران. شماره‌های ۱۳۸۲، ۳۲، ۳۱
آئینه افغانستان - ماهنامه مستقل، غیرحزبی، ملی و اسلامی. شماره‌های مسلسل
۱۳۸۲، ۹۴ الی ۹۲

آوای زن - شماره‌های ۵۱، ۵۲، ۲۰۰۴
اتحاد کار - ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران.
شماره‌های ۱۱۴ الی ۱۱۶، ۱۳۸۲

اخگر - شماره‌های ۸ و ۹، ۱۳۸۲
انقلاب اسلامی در هجرت - شماره‌های ۵۸۷ الی ۵۹۲، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳
پیوند - نشریه کانون سیاسی - فرهنگی پیوند، ویرنه‌نامه «برعلیه جماعتداری» و
شماره‌های ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۱۳۸۲

توفان - ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران.
شماره‌های ۴۵ الی ۴۹، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳
چیتا - سیاسی، اجتماعی، علمی، ادبی، هنری. شماره‌های مسلسل ۲۰۲، ۲۰۳
۱۳۸۳، ۲۰۷، ۲۰۶

حقوق بشر - ارگان جامعه‌ی دفاع از حقوق بشر در ایران. شماره ۵۹، ۱۳۸۳
خبرنامه - بزیان اردو. نشریه شرکت‌گاه. شماره‌های نوامبر، دسمبر ۲۰۰۳ و جنوری،
اپریل ۲۰۰۴

خپلواکی - شماره ۴۱، ۱۳۸۲ و ۴۲، ۱۳۸۳
دانش و مردم - ماهنامه علمی، آموزشی، فرهنگی. شماره‌های ۳۶ الی ۴۰، ۱۳۸۲
گاه‌نامه - از همایش زنان ایرانی. شماره ۳۳، ۲۰۰۴
مزدور جد و جهد (نشریه اردو) - تریبونین اور سوشلیست تحریک کی آواز.
شماره دسامبر ۲۰۰۳ و جنوری الی می ۲۰۰۴

ملت - از انتشارات افغان اکادمی. شماره‌های ۴، ۳، ۲۰۰۳، ۲۰۰۴

نبرد خلق - ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران.

شماره‌های ۲۲۲ الی ۲۲۵، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳

نوانی انسان (اردو) - انسانی حقوق کی تعلیم کا خبرنامه.

شماره‌های ۸ الی ۳۱۲، ۲۰۰۴

Trabajadora - No.10, Dec. 2003 - No.11 Jan.2004

Refugees - UNHCR, No.133, 2003 & 134, 2004

We! - Isis International, No.38, 2003 - No.39,2004

Women in Action - Isis International, No.2, 2003

One Country - Newsletter of Bahai International, Oct-Dec 2003

Newheet - Women Living under Muslim Law

ECPAT - Newsletter, No.47, 2004

Special Report - United States Institute of Peace, Nos.113-116, 2004

PUCL Bullitin - People's Union for Civil Liberties, No.12, 2003
No.3-4, 2004

Renaissance - A Monthly Islamic Journal

Lesbian Network - Australian's National Lesbian Magazine, No.68,
2003 - 69, 2004

Human Rights Brief - Vol.11, 2003, 2004

Asian Women Workers Newsletter - No.4 Oct 2003

Europe- Globe player or Sideline Spectator?

Partisan - No.18 - 183, 2004

Forced Migration - Norwegian Refugee Council, No.19, 2004

Monitor - The newspaper of international criminal court, No.26, 2004

Peace Watch - United States Institute of Peace, No.1 Dec 2004

Equality Now - Mar, 2004

Sydney Institute - No.22, 2004

The Sydney Report - No.16, 2004

Committee for Asian Women Bankok - 2003

Fierce - Missy battles abuse.Women wage war.democracy now

Storm Warning - Vietnam Veterans Against the War Antiimperialist,
No.48, 2004

Women and Environments international - No.60-61, 2003

پوقانه‌ی «مقاومت»...

شما می‌پنداشتند. حالا که پس از سال‌ها بر شرمک غالب آمده و در

نشریه «آسمایی» به آن اعتراف نموده‌اید. * اما شرافتمندانه این بود که همان زمان که «پیام زن» شما را به عنوان یک پرچمی افشا ساخت باید آن را تائید نموده و آنگاه گذشته پرآزم تان را با صریحاً به باد طرد و محکومیت گرفته در باطله‌دانی می‌انداختید یا اینکه مثل روسای تان دستگیر پنجشیری، عبدالله‌نایی، نبی‌عظیمی و غیره بر مسند وقاحتی میهن‌فروشانه نشست به دفاع از پوشالیان برمی‌خاستید که به دریافت لقب و جایزه از آنان

می‌باید و نیز به بزرگساز «قهرمان ملی نابغه» همت می‌گماشتید تا میخ تان در دولت کنونی محکم‌تر کوبیده شده باشد. شاید هم ما بی‌خبریم و مدت‌ها پیش این محکم‌کاری‌ها را انجام داده‌اید. ناگفته نماند که این شماره «آسمایی» سرشار از اسنادی تازه از انجمنی‌هاست که در شماره‌های آینده «پیام زن» به پاره‌ای از آنها اشاره خواهیم داشت.

آقای رهنورد زریاب، مگر فضای ایران از ۳۰ سال به لیسو کمتر از فضای کابل «رعب‌انگیز و پلیس‌سالار» بود که نویسندگان و شاعران آزادیخواه آن «ادبیات مقاومت» گرانسنگی بر ضد رژیم محمدرضا شاه و جمهوری اسلامی آفریدند و پا به پای مبارزه مردم بالیده رفت و عده‌ای از آنان جان شان را فدای پیکار آزادیخواهانه کردند؟

آقای رهنورد، اگر «کمرویی» و مخصوصاً چالاکی‌ها و «گریز»های «شاعرانه» را یکسو نهاده و بلبل‌وار داستان دور و دراز هم‌کاسه و هم‌خانه بودن تان با روسها و پرچمی‌ها و نیز خاینان بنیادگرا را بازگو کنید، قصه‌ای هر چند دردناک و مشمژکننده ولی بسیار آموزنده برای

جوانان ما خواهد بود تا درس بگیرند که داشتن هرگونه پیوندی با حزبی میهن‌فروش، نداشتن حس وطنپرستی و مردم دوستی، و جیون و بی‌غرور بودن مقابل بنیادگرایان چگونه از انسانی که می‌توانست نویسنده خوبی باشد، قلمبده‌ستی مزدور، خشن نویسنده، رقصان به دهل هر قدرت می‌سازد؛ تا درس بگیرند که اگر نویسنده‌ای از توان ایستادگی در برابر زور و از عشق به آزادی تهی شد، آفریده‌هایش نیز به جلادان و دزدان آزادی تعلق خواهد گرفت

و ربطی به مردم و تصویر پیداد حاکم بر آنان نخواهد داشت و این یعنی مرگ ذلت‌بارش؛ تا درس بگیرند که در اوضاعی که وطن همچون طعمه‌ای بر زمین افتاده و درندگان طالبی، گلبیدنی، اسامه‌ای و «ائتلاف شمال» با پشتیبانی صاحبان خارجی شان، آن را پاره پاره می‌کنند، نوشتن «گلنار و آئینه» به جای نوشتن از خیانت‌ها و جنایت‌های پرچمی‌ها و خلقی‌ها و

*- آقای رهنورد پس از آنکه دید دیگر رندی و تجاهل فایده ندارد، خجالتی‌بودن را یکسو گذارده و به سبکی عمیقاً «دیپلماتیک - ادبی» می‌نویسد:

«... هر چند من از رهگذر زمانی به هیچ گروه سیاسی وابستگی نداشتم، با این همه - عملاً - هواخواه یک جناح «جریان دمکراتیک خلق» بودم. بسیاری از رهبران این جریان را از نزدیک می‌شناختم و از شیوه‌ها و شگردهای سیاسی این جریان پشتیبانی می‌کردم.»

(مجله «آسمایی» شماره ۲۳)

با توجه به همین چند جمله به آسانی می‌توان پی برد که شما اگر چه منکر داشتن کارت هستی‌دلی ولی عملاً طرفدار پرچم بوده، با رهبرانش دوستی داشته و از «شیوه‌ها و شگردهای» آنان پشتیبانی می‌کردید و پرچم می‌گفتید و جان می‌دادید.

«رهگذر زمانی» یعنی چه؟ شما در خیانت‌آمیزترین دوره حیات این حزب میهن‌فروش «هواخواه» آن بودید یعنی به آن وابستگی «کارتی» نه بلکه مهمتر و بنیادی‌تر وابستگی «عملی» داشتید. شما و اکرم عثمان‌ها از رهبران میهن‌فروش این حزب مزدور چه فرق داشتید؟ اگر فرقی ماهوی را متمایز توانستید، لقب «کارمند شایسته فرهنگ» نوش تان باد!

و کم طالع بودن دیگر ملت ما اینست که اکثر سوراخ و سنبه‌های فرهنگی و مطبوعاتی کشور به اشغال ماشین‌های «ادبی» خادی - جهادی درآمده که تنها یاد دارند به یکدیگر نان قرض دهند، واف، رهنورد، اکرم عثمان، پرتونادری، لطیف‌ناظمی، لطیف‌پدرام، لایلاصراحت و غیره را تمجید می‌نماید و آنان متقابلاً «استاد» عظیم‌الشان را؛ حلیم‌تنویر با رهنورد طرح دوستی می‌افکنند و او متقابلاً این ترور‌یست گلبیدنی را می‌ستاید؛ قومندان حسین‌فخری، سرور آذرخش عافیت‌جو و تسلیمی را و او قومندان خادی را روی شانه‌های لرزان از ارتداد و سقوطش بالا می‌کند و همین طور تا به آخر. اینان با تمام نیرو می‌کوشند از برخورد شدید و افشاگرانه به خاینان ۷ ثوری و مخصوصاً ۸ ثوری جلو گرفته یا آن را طوری رقیق سازند که گویی حتی پرچمی و خلقی بودن خیانت نیست چه رسد وابستگی به «ائتلاف شمال» که نام خدا «حکومت اسلامی» را آوردند! اینان «بچه‌های»، «خوب» اند و «بچه خوب سلام به هر کلان می‌دهد» و رهنورد، سیاف، فهیم، حلیم‌تنویر، دستگیر پنجشیری، اکرم عثمان، ربانی و... «کلان» اند!

«اتلاف شمال»، چقدر چشم‌پارگی و بی‌وجدانی و بی‌ایمانی می‌طلبد.

و تا به این کار جامه عمل نپوشانید یاد تان باشد که هیچ کرسی و مقامی حتی صدارت و ریاست جمهوری (نخندید). وقتی فهیم خان به معاونیت ریاست جمهوری و وزارت دفاع و خداد صعود کند و عبدالله خان به وزارت خارجه و یونس خان قانونی به وزارت معارف و خلیلی به معاونیت ریاست جمهوری و هادی شنواری به ستره محکمه و... شما چرا نتوانید در این بیدادگدهی فاشیست‌های مذهبی، امیر یا رئیس جمهور شوید؟) نخواهد توانست لک‌های سیاه پرچمی و معامله گر بودن با بنیادگرایان را از پیشانی شما بشوید. علاوه‌آین را هم از یاد نبرید که در این آفاق و انفس و لوهمه‌ی نشریات در ستایش از شما و بقیه سرانجمنی‌ها مسابقه دهند، باز هم کافیت تنها «پیام زن» نقاب از چهره شما برگرد تا حباب شخصیت، ارج و آوازه‌ی تان بترکد. زیرا ما با معیار نقش یک نویسنده آن هم در عقب‌مانده‌ترین کشور جهان سومی، شما و امثال شما را ارزیابی می‌کنیم، نقشی که طاهرین جلون نویسنده بزرگ مراکشی آن را چنین وضاحت می‌بخشد:

«شما به این کشور (الجزایر) می‌روید. مردی در کوچه آستین تان را می‌گیرد و می‌پرسد "تو گفתי نویسنده هستی یعنی آنچه من فکر می‌کنم تو بیان می‌کنی. خوب. پس گوش کن..."

اینست نقش نویسنده بطور ساده و مستقیم. نویسنده باید گوش شنوا داشته باشد در خدمت یک آرمان یا یک جامعه.

از نویسنده انتظار می‌رود که در زندگی مستعد باشد و در برابر مسایل چه ماورای طبیعی باشد و چه از امور سیاسی پیش پا افتاده موضع بگیرد. هر کسی او را فردی می‌داند دست اندر کار یعنی مسوول.

و شما آقای رهنورد عمرک تان را اول وقف «شیوه و شگرد» میهن‌فروشان و سپس «قیادبان جهادی»، وقف جامعه‌ای اشغال شده و سپس قرون وسطایی کردید و قلمک تان را به جای تصویر سیمای میهن پرستان و آزادیخواهان که توسط روسها و سگان یا تبهکاران بنیادگرا از زندگی محروم شدند، در ستایش از واصف‌باختری‌ها، حلیم‌تنویرها، بیرنگ‌کوهدامنی‌ها و دیگر انجمنی‌ها و نیز سیاوش کسرای‌ها خسته ساختید!

تاشماره‌های آینده که «حسابی» و «اندازه‌ای نمکین» به گفته‌های شما «بیشترینه»* در «آسمایی» و «فصلنامه رنگین کمان» نگاهی بیندازیم. □

*- این «بیشترینه» هم از آن کلمات مورد پسند و شاخص نوشته‌های انجمنی‌های دانشمند و خوش قریحه است که دل آدم را بالا می‌آورد.

● بستن و اخراج آرگاه و بارگاه تمامی «سازمان‌های غیر دولتی» (اینجوها)ی متعلق به بنیادگرایان یا گماشتگان شان و نیز آنهایی که کارنامه روشنی در بازسازی و کمک به مردم مستحق ما نداشته، به وظیفه جاسوسی و گردآوری اطلاعات سرگرم بوده یا فعالیت‌های آنها عمدتاً در جهت خدمت به بنیادگرایان متمرکز بوده اند.

«می‌توان تعدادی از مردم را همه وقت و همه‌ی مردم را برای مدتی گول زد اما همه‌ی مردم را برای همیشه نمی‌توان فریفت.»

و این را تاریخ بار بار ثابت نموده است که آنانی که سعی در تحمیق مردم دارند، آخرالامر در چنل دانسی تاریخ پرتاب خواهند شد. □

امحای بنیادگرایان ...

● به مراکز و منابع معین ایرانی اجازه داده نشود تا در کابل و سایر ولایات این چنین آزادانه و به دلخواه خود به تبلیغ ولایت فقیه و رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی پرداخته و از نظر مالی و سیاسی این و آن باند بنیادگرا را کمک کنند. طبعاً این اخطار شامل مراکز سایر کشورها نیز می‌شود که عمال شان همانند مزدوران ایران در سرزمین مابه فعالیت مشغول باشند.

● پاک کردن اردوی ملی و پلیس از وجود عناصری که از دوران میهن‌فروشان پرچم و خلق و جنایت‌پیشگان جهادی نشان خون و خیانت در آستین داشته باشند.

● تا زمانی که هر گونه تبعیض و ستم و نهمی نوع جهادی و طالبی بر زنان از بین نرفته است وجود وزارت زنان و کمیسیون حقوق بشر و ارگان‌های نظیر آنها جز زنجیری و عوامفریبی و جهان‌فریبی معنایی نخواهد داشت.

● آزاد ساختن رادیو تلویزیون و سایر رسانه‌های برقی و چاپی از هر گونه نفوذ و تاثیر بنیادگرایان و سایر منابع و افراد ضد زن و ضد دموکراسی.

ماه دسامبر و ...

همکاری نزدیک داشتند و توانستند در نخستین هفته‌های جنگ در دو سال پیش نیروهای طالبان را از شمال افغانستان ریشه کن کنند. اما رقابت میان این دو تثبیت شرایط شمال را که در ماه اکتبر از سوی حامد کرزی و یاری سازمان ملل متحد برای خلع سلاح تفنگداران آغاز شد، تهدید می‌کند. رامسفلد به آن دو گفت "من هفته‌ها در پنتاگون فعالیت‌های شما را - فعالیت‌های پیروزمندانه شما را - مطالعه کرده‌ام."

اما هیچ یک از گزارشگران رسانه‌های آمریکا این جرات را ندارند که به پیشینه‌ی این جنگ سالاران و یا رئیس‌جمهوران گذشته مانند صبغت‌اله‌مجددی و برهان‌الدین ربانی اشاره‌ای بکنند. آیا برهان‌الدین ربانی و یاران شمال او نبودند که با حکومت بیدادگرانه خود راه را بر طالبان گشودند؟ آیا ژنرال دوستم همان کسی نیست که در پی فروپاشی شوروی و آغاز فزون‌طلبی ترکیه و ادعای ایجاد امپراتوری ترک‌زبانان «جنبش ملی» راه انداخت و خود را در اختیار ترکیه قرار داد. او کسی است که در سفر پنهانی‌اش در پایان ماه جولای ۱۹۹۲ به ترکیه «جنبش ملی» دستکار خود را در خدمت این فزون‌خواهی سیاستمداران ترک قرار داد. طرفه اینجاست که همه کوشش‌های دولت ترکیه با موافقت و پشتیبانی آمریکا انجام می‌گیرد که می‌کوشد ترکیه را نمونه یک کشور اسلامی غیرمذهبی یا «سکولار» جلوه دهد، حتی آن زمان که پارلمان ترکیه اکثریتش در دست حزب اسلام‌گراست.

اما آمریکا در راستای انجام خواست‌های خود ابایی ندارد که با دشمن دیروز خود سازش کند. در این مورد ویژه از یاد نبریم که در برنامه دراز مدت مسئله منابع نفتی جمهوری‌های آسیای میانه و انتقال آن به بازار جهانی مطرح است. من بارها اشاره داشته‌ام تا زمانی که روابط آمریکا و جمهوری اسلامی آمیخته به تنش است، آمریکا به افغانستان از دیدگاه یک گذرگاه می‌نگرد و برای ایمنی این راه به نیروهای شمال چون دوستم و عظامحمد نیاز دارد، و بر پایه این نیاز نمی‌تواند با آنان رفتاری خشن داشته باشد.

جالب است که این شیوه رفتار با این جنگ سالاران شمالی نیست که طالبان را از آن منطقه بیرون راندند. آمریکا در صورت لزوم حتی با «طالبان» هم پس از همه برخوردهای پیامد یازدهم سپتامبر آماده گفتگوست. هفته‌نامه «این دیس تایمز» در شماره ۲۱ جولای امسال خود خبری داشت که به راستی، باور آن دشوار می‌نماید اما واقعیتی است که سیاست خارجی آمریکا را باز می‌تاباند که در آن سرنوشت ملت‌ها و کشورهای دیگر نقشی ندارد. هم اکنون در جریان برگزاری لویه جرگه به گونه‌ای پراکنده از «طالبان معتدل» گفتگو می‌رود.

در ماه جولای امسال نشریه پاکستانی «اژیا تایمز» (Asia Times) «از دیداری میان نمایندگان سرویس جاسوسی پاکستان "آی اس آی"، "اف بی آی" و رهبران طالبان گزارش داد که در پایگاه هوایی "سامونگلی" در نزدیکی کویته صورت گرفت. یکی از رهبران جهادی پاکستانی که ترتیب‌دهنده این دیدار بوده است با نشریه "اژیا تایمز" در این باره گفتگو کرده است. به گفته این منبع آمریکا چهار شرط برای شرکت آنان در دولت آینده افغانستان گذارده بود: "۱- ملا عمر که زیر پیگردست رسماً از کارکناره گیری کند ۲- جنگندگان غیرافغانی که به طالبان کمک می‌کنند باید از کشور خارج شوند ۳- طالبان همه سربازان آمریکا و موآلفان آمریکا را که اسیر کرده است آزاد سازد ۴- افغان‌هایی که خارج از کشور شان و بویژه در آمریکا و انگلستان به سر می‌برند بتوانند به افغانستان بازگردند و بتوانند به مقامات دولتی دست یابند.» ظاهراً نمایندگان طالبان شرط نخست را نپذیرفته اند اما آماده بودند که در باره سه شرط دیگر گفتگو کنند.

در توضیحی که برای این دیدار و ضرورت آن آورده شده گفته شده است «دولت بوش بدین خاطر با طالبان تماس گرفته است که افغانستان به گونه فزاینده‌ای غیرقابل اداره کردن شده است. نظام مورد پشتیبانی آمریکا در کابل فقط پایتخت را زیر کنترل دارد و در بیرون از پایتخت جنگ‌های چریکی با هدف گرفتن نیروهای آمریکا و هم‌پیمانانش بالا گرفته است.»

در اینجا «این دیس تایمز» به نقل مستقیم گزارش «اژیا تایمز» می‌پردازد:

«بر پایه نظرات شخصیت‌های آشنا با شرایط، نیروهای مقاومت افغانستان در یک سال و نیم گذشته پس از سقوط طالبان تا چهار برابر نیروهایی که با شوروی می‌جنگیدند افزایش یافته است. علت کلیدی این امر در آن است که دولت پیشین طالبان گرچه پراکنده شده ولی همچنان در کشور پا برجا مانده است و پس از تسلیم در برابر اتحاد شمال بدون جنگ از سوی نیروهای فراوانی در افغانستان از جمله لایه‌های مذهبی تایید می‌شود. در حال حاضر کابل در دو دسته تقسیم شده است یکی نمایندگان طرفدار آمریکا و نیروهای بیگانه که به حامدکرزی وفادارند، دسته دومی که طرفدار روسها و ایرانیانند که نماینده آنان وزیر دفاع ژنرال فهم و نیروهای «اتلاف شمال» هستند. آنان آرام آرام به استوارکردن پایگاه‌های خود پرداخته اند تا به هنگام، به قدرت کامل بجهند...»

بازسازی‌های میان تهی

در همان روزها که واگذاری فرماندهی ایساف انجام می‌گرفت، اکونومیست ۱۶ اگوست نوشتار بلندی در باره افغانستان داشت. در جاهایی از این نوشتار نکاتی آورده شده بود که می‌تواند چون موازاتیکی کنار هم قرار گیرد و تصویر واقع‌گرایانه از افغانستان به دست دهد.

بر این سیاست ویرانگر و نامردمی خرده می‌گیرند. این واقعیت یک بار و برای همیشه باید آشکار گفته شود که تطبیق قوانین اسلامی با موازین حقوق بشر امری ناشدنی است و هر چه در این زمینه گفته شود با فریب است و یا افسانه. اگر من برای خانم عبادی تفاهم نشان می‌دهم، هرگز به معنای پذیرش ادعای او نیست که این امر را ممکن می‌داند. این تفاهم برای شرایط زیست او در زیر فشار تحمل‌ناپذیر جمهوری اسلامی ست و بس. («شهروند»، شماره ۲۶، دسامبر ۲۰۰۳)

انسانگرایی فراسوی مرزها

آزمون‌های دلپذیر

در میان مهربانی‌های بیکرانی که در دوران بیماریم نصیبم شد، چند تایی به گونه‌ای ژرف بر من تاثیر گذارد که آنها را با شما عزیزانم در میان می‌گذارم. گذشته از دوست نازنین و پزشک درمانگرم که با دقت و تیزبینی درخور ستایشی در یک معاینه سالانه - بی آن که کوچکترین نشانه یا عارضه‌ای از بیماری در میان باشد - در بازبینی‌های پی در پی سرانجام بیماری مرا که با کاهش یاخته‌های قرمز خون خود را نشان داده بود باز شناخت و به هنگام به درمان آن پرداخت، شماری از دوستان پزشک دیگر در دوران بیماریم پیوسته با همه گرفتاری‌های حرفه‌ای شان به دیدارم می‌آمدند و با حضور تسلیبخش خود مرا شاد می‌کردند و با توصیه‌های دلسوزانه شان به من نیرو می‌بخشیدند. از این رهگذر من خود را وامدار این دوستان می‌دانم و صمیمانه از آنان سپاس می‌گذارم.

چنین بود دیدار دوست نازنین دیگر، سراینده دلیر و بی‌پروای معاصر خانم میناسدی، که گذشته از پرس‌وجوی تلفنی پیاپی از سوئد آنگاه که برای انجام برنامه‌ای به کانادا می‌آمد، برنامه سفرش را طوری تنظیم کرد که در واشنگتن از من دیدار کند که به راحتی دیدارش برابم بسیار شادی‌بخش بود که سپاسگزارش هستم.

اما از اینها دلپذیرتر دیدار «تهمینه» عزیز از یاران «راوا» «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» بود. او در سفری که برای روشنگری به آمریکا داشت که طی آن به یک رشته سخنرانی‌ها و گفت‌وگوها در گردهمایی‌های دانشگاهی پرداخت، چند بار با تلفن جوایز حالم شد و دوبار نیز به دیدنم آمد که مرا سخت شرم‌منده این همه مهر کرد. در دوران بیماری، شادی از بهترین داروهای درمان‌کننده و نیروبخش است و دیدار «تهمینه» برای من دنیایی از شادی به همراه داشت که از او و دیگر دوستان «راوا» که تهمینه پیام‌آور آنان بود با همه وجود و قلبم سپاسگزارم.

سه چهارم افیون جهان و تقریباً تمامی هروئین اروپا از افغانستان ریشه می‌گیرد. خشکسالی هم پیمان دلالت افیون است همانگونه که با طالبان هم پیمان بود. پشتون‌ها در گذشته گله‌های دام خود را کوچ می‌دادند و اینک افیون معامله می‌کنند، می‌خرند و می‌فروشند... یک نگاه به نقشه افغانستان نشان می‌دهد که سه ایالت از پنج ایالت تولیدکننده افیون هلمند، ارزگان و قندهار ناامن هستند. کشت تریاک گسترش می‌یابد و همراه آن ناامنی هم بیشتر می‌شود.

«معامله مواد مخدر نهادینه شده است. اکنون در داخل افغانستان افیون به مرفین و هروئین تبدیل می‌شود و این به معنای پول زیادتری برای فرماندهان جنگ سالاران است که این امر پیوسته با کاربرد پیشرفته‌ترین و گرانترین جیب‌ها نشان داده می‌شود. دموکراسی بازیچه دست فرماندهان ثروتمند از راه فروش مواد مخدر، شده است.»

بی دلیل نیست که همین رسانه «اکنونیست» در هفته پس از آغاز کار لویه جرگه در شماره ۲۰ دسامبر خود می‌نویسد:

«در آخرین روزهای ماه آگوست یک گردهمایی در کابل ترتیب داده شد که در آن «شورای اصلی کابل» موجودیت خود را اعلام کرد. به گفته آقای عبدالحمید مبارز معاون وزارت اطلاعات و فرهنگ دولت آقای کرزی «شورای نامبرده از سوی مردم کابل فراهم آمد و آقای سیدمخدوم‌رهین وزیر اطلاعات و فرهنگ افغانستان را به ریاست خود برگزید».

اما روز بعد رقیبانی که شورای دستکار دولت کرزی را نمی‌پسندیدند و «سر خود را بی‌کلاه دیدند» به میدان آمدند و چنانچه رادیو فرانسه در ۲۹ آگوست گزارش داد در ۲۸ آگوست شورای دیگری با حضور جهادی‌های سرشناس چون برهان‌الدین ربانی، صبغت‌اله مجددی، عبدالرب رسول سیاف و محمدیونس قانونی فراهم آمد. باشندگان در این گردهمایی ضمن پرخاش به «شورای اصلی کابل» رئیس منتخب آن سیدمخدوم‌رهین را «ملحد» خواندند. در این گردهمایی ملاتاج محمد راکه والی کابل است به ریاست این شورای دوم برگزیدند.

این نمونه به روشنی رقابت‌ها و هم‌چشمی‌های شدید میان دولتیان و غیردولتیان را نشان می‌دهد.

برای من شنیدن و خواندن این امر که قانون اساسی آینده افغانستان در تطبیق با قوانین شریعت اسلامی شکل می‌گیرد سخت دردآور است. زیرا که در این امر زیر پا گذاشتن حقوق زنان را می‌بینم. در نوشتار امروز خودم مجالی برای پرداختن به آن نبود اما آن را هرگز از یاد نخواهم برد و به هنگام به آن خواهم پرداخت. دردناک است که در دو سال گذشته آقای کرزی، به موازات بنیادگرایی آقای جرج بوش دوم، گام به گام در راستای کنار آمدن با مذهبی‌ها تن به مصالحه داد. امروز با افسوس باید گفت شرایط زیست زنان افغانستان جدایی چندانی با دوران جهادی‌ها و طالبان ندارد و ناظران سیاسی هم در این زمینه کمتر

فرهادمهراد سیاسی ترین...

برمی خوریم که تقریباً کلیه هنرمندان مشهور افغانستان طی ۲۵ سال اخیر به شدت منفعل، خنثی، عقب مانده، غیرسیاسی، شدیداً محافظه کار و در خدمت رژیم های پوشالی پرچمی و خلقی یا تروریست های بنیادگرا بوده اند. آوازخوانان ما علیه روسها چیزهایی خواندند اما با فاشیزم «ائتلاف شمال» و طالبی آشکار یا نهان کنار آمدند و بسیاری از آنان از سر ناآگاهی یا ترس یا هر دو برای «احمدشاه مسعود» دست کم یک «مجرایی» داده اند!

هیچ سینماگر این کشور از خیانت ها و تبهکاری های جلادان «ائتلاف شمال» فلمی نساخت و فقط طالبان را هدف قرار دادند که رضایت باندهای جهادی را نیز در بر داشت و دارد. فلم «اسامه» که به شهرت جهانی دست یافته، تنها وحوش طالبی را هدف قرار داده و هیچ اشاره ای به جنایت های برادران کثیف تر آنان در «ائتلاف شمال» ندارد. که البته این به هیچ وجه مسئله منابع جایزه دهنده به فلم مذکور را تشکیل نمی داده است، در حالیکه مبارزه علیه «ائتلاف شمال» مسئله ی حیاتی و مماتی مردم ما به حساب می رود. آقای صدیق برمک با این فلم که به یاری ایرانیان طرفدار «سپه سالار نابغه» درست شده، در حقیقت به نوبه خود دینش را به تبهکاران بر سر اقتدار ادا کرد و در خاک پاشاندن بر سر چهار سال تاریخ خونخواری و تجاوز و بی ناموسی «ائتلاف شمال» سهیم شد. علاوه بر این، مردم ما از وی می پرسند که با وصف آنهمه درآمدهای هنگفت از قبل نمایش و فروش فلم «اسامه»، چرا دخترک بی پناه و گدایی چون مرینه گلپهاری و دیگر بازیکنان چشم و گوش بسته و معصوم آن بی نصیب مانده اند؟

به همین گونه دست نقاشان و مجسمه سازان ما نیز برای ترسیم استبداد مذهبی بی مانند «قبادیان جهادی» هرگز به حرکت درنیامد. آوازخوانان مبارز ایران با پذیرفتن هر خطری صریحاً شعار واژگونی رژیم ولایت فقیه را سر می دهند ولی هنرمندان ما می گویند اول یک پنجه آواز برای «سردار کثیرالابعد» سر دهند و بعد بفرمایند که «سیاست کار ما نیست»! اکثر آوازخوانان ما برای «کابل جان» خواندند ولی هیچکدام جرئت ننمود بگویند خون کابلیان را کدام خاینان بر خاک ریخته و شهر را به ویرانه ای وحشتزا بدل ساختند. با یاد فرهاد و فرهادهای ایران، هیولای خموشی و ذلت اغلب هنرمندان خود ما بیشتر و وهم آورتر عرض اندام می نماید. هنرمندان ما چه وقت سلاح شان را به منظور نبرد علیه بنیادگرایی و برای دموکراسی و آزادی از نیام برخواهند کشید؟ □

کار زیبای دیگری که این دوست مهربان کرد، به همراه آوردن دو تن از هم اندیشان آمریکایی اش بود که آنان نیز راه سنگلاخی و دشوار «راوا» را همپای زنان دلیر افغانستان می پیمایند. حضور مهرآمیز آنان نیز شادی فزاینده ای بود که آن را وامدار تهمینه عزیز هستم. زیرا او بوده است که ترجمانی هماهنگی احساس و اندیشه من با آنان را بر عهده داشته است، گر نه آنان چه همبستگی و نزدیکی با من داشتند. یکی از آن دو که در بار دوم نیز همراه تهمینه گرمی به دیدار من آمد خانم «ان.ای. برادسکی» (Anne E. Brodsky) بود. او استاد بخش روانشناسی و برنامه پژوهش های زنان در دانشگاه مریلند، شهر بالتیمورست. من در گذشته گزارش هایی واقع گرایانه - از آن گونه که در رسانه های آمریکا کمپاب است، در «واشنگتن پست» و در هفته نامه «این دیز تایمز» که از سال ها مشترک آن هستم، در زمینه افغانستان و مبارزه درخشان و خستگی ناپذیر زنان آن سرزمین از او خوانده بودم. اما هیچگاه بخت آشنایی از نزدیک او را نداشتم. این از پر تو مهر تهمینه و دوستان «راوا» بود که با او از نزدیک آشنا شوم. کتاب تازه او «با همه نیرویمان» (With All Our Strength) گزارش گسترده ای است از «راوا».

او به عنوان یک استاد دانشگاه در کشوری که همگان را تنها به داشتن رفاه و آسودگی دل خوش می دارند، به راستی می توانست و می تواند همانند هزاران بانوی جوان دیگر که کار دانشگاهی دارند و تنها در بند پیشرفت پایگانی (سلسله مراتب) خویشند و در این زمینه هم - با وجود دشواری های تبعیض جنسی که همچنان در این کشور موج می زند - راه تا حدودی به روشن باز است، در اندیشه زندگی آرام خویش باشد و نیروی جوانی خویش را در فراهم آوردن زندگانی آرام دوران سالمندی اش به کار گیرد. اما او به راستی از جنم دیگری ست. او برای تنظیم این کتاب رنج سفری پر ملال را به جان خرید و توانست بر دشواری های دست یافتن به مرجع درخور اطمینان و «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» پیروز شود. او سایش روح را بر آسایش تن برتر شمرد و دانسته و آگاهانه به رسالتی ارجمند اندیشید. از پیکره هایی که در این کتاب آورده شده و شماری از آنها حاصل عکس برداری های شخصی نویسنده است به روشنی بر می آید که او همانند نویسنده های بازاری دیگر تنها تماس با «مقامات رسمی» را برای ارائه «واقعیات» بسنده نمی شناسد. او می توانست از این سفر یک رشته «رپورتاژ» برای رسانه های «جریان اصلی» فراهم آورد که با درآمدی سرشار همراه می بود. اما او نه تنها چنین نکرد، بلکه گذشته از پذیرا شدن رنج فراهم آوردن این اثر مستند که به صورت کتاب انتشار یافته، همه درآمد فروش آن را نیز به «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» ارمغان کرده است. □ («شهروند»، شماره ۸۳۶، ۷ نوامبر ۲۰۰۳)

درباره تبه‌کاران ...

پدرش بود که خون‌آشام‌ترین تروریست‌های اسلامی مثل گلبیدین، مسعود، سیاف، ربانی و غیره را تمویل و تجهیز کرد. و این بدترین خیانت پدرش به مردم ماست که او باید از آن عذرخواهی نماید. اما دنیا می‌داند که طالبان ساخته و پرداخته پاکستان و مشخصاً رژیم او از طریق جنرال نصیراله بابر است و به آن جهت به صحنه آورده شدند که شاید از مزدوران جهادی کارا تر باشند.

علاوً وزیر اطلاعات سابق پاکستان نثار میمن در ۳۰ اگست ۲۰۰۲ به خبرنگاران اظهار داشت: «محبت و علاقه‌مندی بی‌نظیر بوبو به طالبان کاملاً عیان است. او با طالبان و القاعده رابطه‌ای نزدیک داشت که امروز پاکستان باید بهای گزاف آن راپردازد.»

باز هم قوله‌ای از شهنواز تنی

شهنواز تنی که از پستی جاسوسی برای «کی جی بی» به پستی متعفن تر همدستی با گلبیدین سقوط کرد، در مصاحبه با نشریه «لیکوال» چاپ پشاور (۹ فبریهست) ۲۲ دسمبر ۱۹۹۷ گفته است: «داکتر نجیب نه به حزب وطن خودش اعتماد داشت و نه به دستگاه دولتی.»

درست همانطوری که خود این میهنفروش دو آتشه نه به حزبش اعتماد کرد و نه به دستگاه دولتی‌اش و با بی‌شرافتی تمام خود را به دامن گلبیدین جنایتکار انداخت.

کلید اسماعیل در دست کیست؟

«دیده‌بان حقوق بشر» در ۶ نومبر ۲۰۰۲ در گزارشی راجع به اسماعیل «امیر هرات» گفت:

«رامسفلد پس از دیدار با اسماعیل او را فردی «جذاب» توصیف کرد. نظامیان ایران و امریکا هر دو در هرات حضور داشته و منظمأ با اسماعیل و اعضای حکومتش دیدار می‌کنند و هر دو جانب کمک‌های نظامی و مالی به او و قومندانانش تحویل می‌دهند.

امریکا و ایران تاثیر شدیدی بر اسماعیل دارند. آنها او را در جایی قرار دادند که اکنون هست. اکنون آنها مسئولیت دارند که او را از کثافتکاری باز دارند.»

«ائتلاف شمال» سوداگران هروئین

چرا بریتانیا نیروهایش را

از افغانستان خارج کرد؟

روزنامه «گاردین» در مقاله‌ای به قلم رابرت فسک نوشت: «یکی از

رضاکاران انگلیسی در کابل اعلام داشت:

«خروج نیروهای انگلیسی کار درستی بود. آنان درک کرده بودند که امریکا علاقه‌ای جدی به بازگرداندن قانون و نظم ندارد. آنان می‌دانستند که امریکاییان موفق نخواهند شد بنابرین به زودی از صحنه بیرون رفتند. امریکاییان می‌گویند خواهان صلح و ثبات اند. اگر واقعاً چنین است پس چرا نمی‌گذارند «ایساف» به دیگر شهرهای بزرگ هم حضور یابد؟ چرا امریکاییان به دوستان جنگ‌سالار خود اجازه می‌دهند بر تمام کشور ستم و اذیت و تعقیب روا دارند؟»

امریکا دو جنگ را در زمان واحد نمی‌تواند به پیش براند. پس به خاطر پایان «جنگ امریکا علیه تروریسم» در افغانستان - جنگی که «ائتلاف شمال» این سوداگران هروئین را در کنترل دولت افغانستان فعال مایشاء ساخته، بسیاری از افراد القاعده را آزاد گذاشته و هرگز موجب صلحی در کشور نبوده - باید جنگ دیگری در عراق داشته باشیم.»

(«نیوز»، ۱۶ اگست ۲۰۰۲)

جنرال حمید گل و طالبان و اسامه

«جنرال حمید گل رئیس سابق «آی اس آی»، مشاور ربانی و پدر خوانده تمام جنایتکاران جهادی گفته است که اسامه یا طالبان در حادثه ۱۱ سپتامبر دست نداشته‌اند.

طالبان برای تامین صلح و آرامش در افغانستان جهاد راه را انداختند. تبلیغات در مورد اعمال محدودیت‌ها علیه زنان از سوی طالبان نیز غلط اند.

(«دان»، ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۲)

ولی مرشد و مشاور پاکستانی ربانی جلاد نمی‌داند که ولو ثابت شود که طالبان و اسامه پشت فاجعه ۱۱ سپتامبر نبوده‌اند، اینان برای مردم ماکماکان مرادف مرگ و مرض و مصیبت و مرداری اند درست مثل برادران «ائتلاف شمال» شان.

مطلب ذیل درباره پدرخوانده‌ی درجه یک «قیادیان جهادی» جالب است:

ربانی، سیاف، مسعود، گلبیدین

در جیب «سی آی ای»

از زبان یک پدرخوانده

راز آشکار وابستگی جنایتکاران بنیادگرا و همدستان شان به «سی آی ای» را حتی یکی دیگر از پدران ایدئولوگ پاکستانی اینان به نام عبداله جان نیز نمی‌تواند پنهان دارد. او در مقاله‌ای در «فتریهست» ۲۷ جولای ۱۹۹۹ می‌نویسد:

«فرق بین «اسامه تروریست» و مجاهدان احمدشاه مسعود یا برهان‌الدین ربانی، یا جنرال عبدالرشید دوستم، گلبیدین حکمتیار، یونس خالص یا عبدالرب رسول سیاف یا سیداحمدگیلانی یا

(«ویکندهست»، ۳ سپتامبر ۲۰۰۰)

غیراسلامی می باشد.

یعنی «استراتژیست بزرگ» جنگی بی فایده و برادرکشانه را پیش می برد و از این رونه هرگز شایسته نام «قهرمان ملی» بلکه حتی پس از مرگ سزاوار محاکمه به عنوان یک جنگ سالار است؟! آیا ریشه تضاد بین باند فهیم و قانونی و... و استاد شان در نظرات فوق الذکر «استاد» نهفته است؟

طالبان، فخر پاکستان و ننگ افغانستان

طالبان در پاکستان توسط تاریک اندیش ترین احزاب مغزشویی تربیت شده اند. مولانا سمیع الحق رئیس یکی از این احزاب گفت: «اکثر وزیران و فرماندهان دولت طالبان، فارغ التحصیلان دارالعلوم حقانیه و سایر نهادها هستند و ما به آنان افتخار می کنیم.»

بی نظریوتو در مصاحبه ای با سرویس جهانی BBC، در ۱۴ اکتبر ۱۹۹۶ اظهار داشت که مدارس دینی توسط بریتانیا، امریکا، عربستان سعودی و پاکستان طی جهاد علیه اشغال شوروی ایجاد گردیدند. بناً نباید پاکستان به تنهایی مسئول نتایج جاری مدارس پنداشته شود.

این نفی است به روی باند «سپه سالار» که طالبان را «جنبشی خودجوش» می فرمودند.

دعوت گلبدین را کی لیبیک خواهد گفت؟

گلبدین پس از آنکه از منفجر شدن با حمله راکتی ولی نعمت های امریکایی اش جان سالم بدر برد، اعلامیه ای صادر نموده و در آن ضمن رجزخوانی های بسیار از افغان ها خواست تا به جهاد علیه نیروهای امریکایی و انگلیسی به پا خیزند!

ولی ما به دو نکته باور داریم و فکر می کنیم به استثنای برادران هم ایدئولوژی این جنایتکار («ائتلاف شمال»، طالبان و القاعده) اکثریت قریب به اتفاق مردم با ما همنا خواهند بود که:

(۱) مردم افغانستان برای کسب استقلال و آزادی و دموکراسی به حرف هر کسی گوش خواهند کرد به استثنای گپی که از حلقوم این جلاد بدکاره و رسوا و برادرانش چون سیاف،

صبغت اله مجددی یا محمدنبی محمدی این است که اینان را «سی آی ای» تمویل و تنظیم می کرد... درحالیکه اسامه آن منبع و امکان را برای بیرون راندن اشغالگران خارجی در اختیار ندارد.

حضرت علی فرار دهنده ی اسامه

جنگ سالار حاجی محمدزمان مدعی شده که مکرراً به اهل رسانه ها گفته است که قبل از حمله نظامی وسیع بر توره بوره نیروهای حضرت علی قومندان جلال آباد راه را برای فرار اسامه مساعد ساخت. «در عملیات افراد من سمت راست توره بوره را تحت نظر داشتند و سمت چپ را حضرت علی و از همین راه او اسامه را فرار داد. سه نفر از افراد حضرت علی به نام های الیاس خیل، معراج الدین و حسن خان نیز با تلفن های ماهواره ای شان لادرک می باشند زیرا هر سه آنان همراه اسامه فرار کردند.»

ولی آقای حاجی زمان متوجه نیست که اکنون چه فایده دارد. او اگر واقعاً مخالف جنایتکاران جهادی بود مدتها پیش باید حسابش را از آنان پاک می نمود یا اگر حالا چنین تصمیمی دارد باید پرده ی خیانت های حضرت تعلی و شرکا را تا آخر بدرد.

«استاد» در ستایش از طالبان و نکوهش از «سالار شهیدان»

«قهرمان ملی کثیرالایجاد» را می دانیم که چه تحلیل نابغه واری از طالبان داشت. اینک درک «امیر» اش از آن تبهکاران قرون وسطایی را ببینیم:

«من طالبان را می ستایم. آنان صلح را مجدداً به افغانستان برگردانده اند.»

و در باره جنگ جاری وقت علیه طالبان به سرکردگی احمدشاه مسعود گفت:

«جنگ ما علیه روس ها جنگی مقدس بود و نبرد ما علیه

کمونیزست های افغانستان نبردی مقدس. اما در شرایط حاضر دین ما به ما اجازه ریختن خون برادران مسلمان را نمی دهد. به این سبب من شخصاً احساس می کنم که جنگ جاری در افغانستان ماهیتاً جنگی بی فایده و

Hekmatyar calls for jihad against US, UK

Says Bush following into Brezhnev's footsteps; terms Shahi Kot operation a failure; reminds American troops of Jagdalak war

Behroz Khan

PESHAWAR: Former Afghan minister and chief of

liberate their homeland from foreign occupation," Hekmatyar said. He said the CIA and Pentagon authorities have con

"emulating" him in his aborted experience.

"Bush's arrogant and cowboy

نیروهای امریکایی به کابل ریختند. مقامات رسمی دولت کرزی مایل به صحبت در مورد این دزدی نیستند مخصوصاً که بدانند «ائتلاف شمال» مشکوک قلمداد خواهد شد.

برخورد دوگانه پرویز مشرف به مزدوران طالبی

جنرال پرویز مشرف زمانی طالبان بربرمنش را که مثل حاکمان سابق پاکستان مزدوران بیسواد و احمق و آسانی تشخیص کرده بود، اینطور می ستود:

«طالبان بسیار پسانتر آمده و کشور را با زور و پشتیبانی مردم افغانستان از نو متحد ساختند. گروه های مسلح مخالف مثل پرکاه به هوا شدند زیرا بر ضد قدرت مردم بودند. بنابر معلومات همه جانبه ما، من مطلقاً بر آنم که مردم افغانستان علی الرغم خشکسالی و گرسنگی به طور کامل پشت سر طالبان قرار دارند.» (۱۵ین، ۲۲ مارچ ۲۰۰۱)

اما فقط یک سال بعد همین فرد شرم و مسئولیت حمایت از وحوش طالبی را اینچنین متوجه بی نظیر بوتو می داند:

«یک افسر نظامی در دولت بی نظیر بوتو (منظور جنرال نصیراله بابار است) طالبان را به وجود آورد. او عادت داشت که طالبان را با افتخار «بچه هایم» بخواند.» (۱۰ اپریل ۲۰۰۲)

ما دائماً تاکید نموده ایم که پاکستان یا هر کشور دیگری نمی تواند و نخواهد توانست در افغانستان خایانه به مداخله پردازد مگر اینکه قبل از همه سگ های زنجیری شان را در کشور ما دست و پا کنند و تازمانی که این سگ ها از افغانستان ما چخ نشده اند، زمینه مداخله پاکستان، ایران، عربستان و غیره کماکان موجود خواهد بود.

طارق علی و بنیادگرایان

چنانکه می دانیم طارق علی نامدارترین روشنفکر پاکستانی تبار مقیم انگلستان می باشد. او مخصوصاً پس از حمله امریکا بر عراق سیاست های آن دولت (امریکا) را مورد انتقاد شدید قرار داده و در نهایت آن را محکوم به شکست می داند.

اما او در این نوع انتقاد از امریکا تا حدی پیش می رود که از حرکت های بنیادگرایان در پاکستان نیز اظهار خرسندی می نماید. طارق علی در سفری که در سال گذشته به پاکستان داشت در ارتباط با تظاهرات وسیع احزاب بنیادگرایی پاکستان گفت که اعتراض این هزاران نفر وابسته به احزاب اسلامی به این مفهوم ستایش انگیز است که تنها مورد حفظ آبرو برای توده های این کشور به شمار می رود! (۱۵، ۲۰۰۳)

با این منطق آقای طارق علی، پس وجود سرطان بنیادگرایی در

ربانی، فهمیم و غیره برآید.

۲) قرار معلوم به ندای این دلبر سابق «آی اس آی» و «سی آی ای» هیچ کس پاسخ مثبت نخواهد داد به استثنای کریم کرینکار و یوسف سرخه.

«بش دروغگو»

و جنگش تجاوزکارانه است»

سکات ریتیر Scott Ritter سرباز سابق نیروی دریایی امریکا که از بازرسان اسلحه بلندپایه ی ملل متحد، ۷ سال در عراق بود در کنفرانسی مطبوعاتی در ملل متحد اظهار داشت که ملل متحد با خلع سلاح کردن عراق وظیفه اش را به خوبی انجام داد ولی رئیس جمهور بش بر پایه «یک دروغ» به سوی جنگ رفت. او مدعی شد که اداره بش در باره برنامه تسلیحاتی عراق به مردم و کنگره امریکا دروغ گفته است و خواستار «تغییر رژیم» در انتخابات آینده امریکا شد.

او ضمیمه اعلام انتشار کتابش به نام «Frontier Justice, and the Bushwacking Weapons of Mass Destruction of America» ابراز داشت که کوفی عنان بی جرئت است و رئیس سابق تیم بازرسی اسلحه هانس بلیکس «یک روشنفکر اخلاقی و بزدل می باشد.» او در کتابش مدلل می سازد که هیچ مدرکی مبنی بر وجود اسلحه کیمیاوی و یا بیولوژیکی در عراق در دست نیست و بنابراین «امریکا به جنگی غیرقانونی و تجاوزگرانه پرداخته است.» (۱۶ جولای ۲۰۰۳)

نلسن ماندلا و امریکا

ماندلا در مصاحبه ای با مجله «نیوزویک» ضمن انتقاد از هدف سیاست های امریکا که جلب رضایت شرکت های نفتی و تسلیحاتی است، گفت: «اگر به مسایل دقیق شویم درخواهیم یافت که برخورد امریکا تهدید برای صلح جهانی است.» (۱۴ سپتامبر ۲۰۰۲)

ربانی، فهمیم و شرکا و لاجوردهای لرگ

بنابر گزارش «USA Today» به زودی پس از سقوط طالبان، دولت تازه افغانستان دریافت که ۱۰ تن لاجورد کاخ ریاست جمهوری به سرقت رفته است. این سنگ گرانها در سال های ۱۹۳۳ تا ۱۹۷۳ در دوران سلطنت ظاهر شاه جمعآوری شده بود و علی الرغم جنگ ها، قحطی و بی قانونی ها، طی ۳۰ سال دست نخورده باقی مانده بود. اولین عناصر مظنون قومندانان طالبان می باشند که در نوامبر از کابل فرار کردند و دوم جنگ سالاران «ائتلاف شمال» که پیش از رسیدن

افغانستان هم باید برای مردم موهبتی به حساب آید!

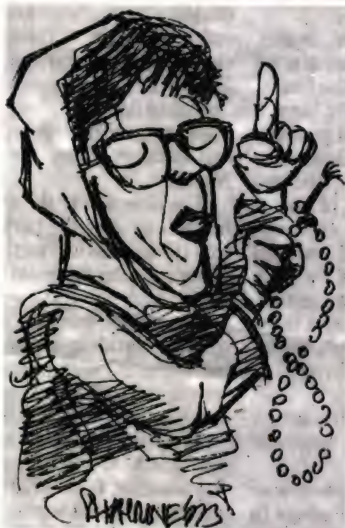
بی نظیر بوتوهای وطنی

در «نیوز» ۱۴ اگست ۲۰۰۳ کارتون نامه ای چاپ شده از فاروق زمان که در آن می خوانیم: «به زودی پس از محکوم شدن بی نظیر بوتو و آصف زرداری توسط یک محکمه سویس، بی نظیر در لندن در حضور داکتر طاهر قادری به عضویت مادام العمر تحریک منهج القرآن درآمده و ۱۲۰ پوند حق العضویتش را پرداخت. آیا این رجوع به حزبی مذهبی به خاطر کاهش درد زخم وجدان و پرداخت حق العضویت «خیرات» با نیت پاک و به خاطر رفع تمام پلیدی ها بوده است؟»

و اکنون ما در افغانستان خود چقدر بی نظیر بوتوهای زن و مرد داریم که نه به منظور «آمزش» جنایت های شان بلکه عمدتاً به منظور چوکی و مقام، چپاول، انتقام گیری ها، پول اندوزی، ارتکاب خیانت ها و تبهکاری های مختلف، خود را به احزاب بنیادگرا می فروشند. اما جامعه که از لوث بنیادگرایی پاک شود، بازار اینگونه پستی ها و بیشراستی ها هم به کساد می گراید.

عبدالحکیم مجاهد هم پلّتی وهی

عبدالحکیم مجاهد چی په واشنگتن کی یی د افغانستان په سفارت کی د ملا عمر د سفیر کیدلو خیانت او ننگ منلی ؤ، د یو بیشرمه مدرسه ای هلک په شان یی د ۲۰۰۱ د دسامبر په ۲۸ اعلام کړو چی: «زه لومړی افغان یم او خلکو او هیواد ته می خدمت کول لومړنی دنده ده. ملا عمر یو افراطی مذهبی او غیرسیاسی ؤ



چی د هیچ چا خبری ته یی غور نه نیو او د اسامه د اغیزی لاندی ؤ.»

د یو هار، بی سواده او د اسامه او پاکستان چوپړه ملا سپک غلام نه وایی چی خرنګه یو ځلی پوه شو چی د ملا عمر «ویلماټ» په کیدلو سره خپلو خلکو ته خیانت کولو؟ هغه نه پوهیږی چی که د زور دندو حخه یی یوه هم ملا عمر او «شمالی ائتلاف» او د دوی په شان نورو ته خدمت کول وی، د خیانت او

شرم داغ به یی تل په تندی وی. همدا شان هغه نه پوهیږی چی که هر څومره ځان ته «افغان» وایی او «خلکو او وطن» ته د خدمت کولو څخه خبری کول او دا شان نور نشی کولای د هغه غلږه زمونږ د خلکو د منګلو څخه خلاصه کړی. په نوم بدلولو سره هیڅ کار مخ ته نشی تلای. آیا زمونږ خلکو جنایتکاره جهادیان چی خپل نوم په «شمالی ائتلاف» او «جبهه متحد ملی» بدل کړو، بڅنډلی چی عبدالحکیم مجاهد به وبڅنډی؟

هغه او د هغه په شان نور تر څو چی وطن او خلکو ته په خپلو یو یو خیانتونو اعتراف ونکړی، د طالبانو یا «شمالی ائتلاف» ورونو د خیره بدلونکو عواملو ته په غیر به بل څه ونه ګڼل شی. □

از تاریخ چیزی فرامی گیرند.

این را همیشه به یاد داشته باشیم!

شاعران مردمی یونان در امیدگش ترین لحظات زندگی از امید و عشق و پیکار گفته اند. و ما بدون آنکه پای مقایسه در میان باشد، احساس درد می کنیم که «شاعران» انجمنی ما چگونه از کنار خاکستر و پاره های جسم برادران و خواهران خود در کشتارگاه های پلچرخی، صدارت و غیره چنان سرخوش و بی اعتنا گذشتند که انگار چیزی را ندیده اند. و با این حال آقایان و خانم های مذکور با وقاحت بی نظیر طبل «مقاومت درونمرزی» را به سینه می کوبیدند. و اکنون هم بدون شرمسار بودن از گذشته ی در خدمت اشغالگران، پوشالیان و «قیادیان جهادی» خود، نوحه گر «قهرمان ملی» و دعاگوی سِر سلسله جنبانان جنایت پیشه ی وی اند و آنان چنین اند زیرا که همانند «اوباش و اراذل با مغز و منطق اندیشه نمی کنند» بلکه چوکی و مقام و عافیت طلبی و زنده ماندن به هر قیمت، معیار، منطق و اندیشه ی این «اسهالیان» را تشکیل می دهد. □

شاعران مقاومت ...

می غریب

و درنده ی وحشی را

به نیزه ی آتشین

فرو می کوبد.

شاملو در پایان مقدمه اش می نویسد: «مترجم اشعار و نویسنده ی این یادداشت نکته ی دیگری به خاطرش نمی آید که تذکرش لازم یا مفید باشد، جز این که هیچ کس حتی برای یک لحظه نباید گرفتار این خوش خیالی باطل شود که با شکست آلمان هیتلری فاشیزم برای ابد به گور سپرده شده است یا با سرنگون شدن حکومت سرهنگان در یونان، سرهنگان سراسر جهان بدین نتیجه ی تاریخی رسیده اند که سر نیزه و گلوله برای حکومت کردن وسیله ی قابل اعتمادی نیست. چرا که اوباش و اراذل با مغز و منطق اندیشه نمی کنند و لاجرم هرگز

پوسته‌های طرف مرز با نيمروز و ايران در دست خوستی‌ها می‌باشد.

ن.ع.

دستگیری رهنان توسط مردم

شب چهارشنبه ۳۰ میزان سال ۸۲ سه تفنگدار عزم دزدی خانه‌ی ستارخان واقع قریه مزار مرکز فراه را داشتند یکی از آنان دروازه را می‌زند. ستارخان که جهت باز کردن دروازه بیرون می‌شود بر آن شخص شک می‌کند. ناگهان او را غافلگیرانه محکم در آغوش گرفته و به کمک اهل خانه یک میل کلاشینکوف، هشت شازور، چار نارنجک و مقداری مهمات را از او می‌گیرند. مجرم را به نیروهای امنیتی می‌سپارند ولی دو دزد تفنگدار دیگر فرار می‌کنند.

ت.ج.

«جهادی» که غل؟

په ۸۲/۷/۲۵ نیټه د سورکلی په ساحه کی چی د فراه د مرکز څخه تقریباً ۸-۱۰ کیلومتره فاصله لری د څو تاجرانو موټر د غلو لخوا درول کیږی او د ستار څخه چی د حاجی واحد ځوی او د سورکلی دی شپږلکه کلداری، د مساو د کلی یو بل کس څخه ۴۰۰۰۰ افغانی، ساعت، گوته او نور قیمتی شیان په زور اخلی. وروسته ستار خپل کلی ته ځی او د خپلو خپلوانو سره مسلح کیږی او د غلو په تعقیب د شمالگاه کلی ته رسیږی او معلومیږی چی غله د سلام‌خان شمالگاهی کسان وو چی پخپله یو جهادی قومندان دی. هغوی سلام‌خان د پیسی څخه خبروی. سلام‌خان په ځواب کی وایی تاسی چاته څه مه‌وایی، زه به یو کار وکړم.

«نه حکومت وجود لری او نه امنیت»

په ۸۲/۷/۲۷ نیټه ابراهیم جان د گنج‌آباد د کلی اوسیدنکی د ویش او قندهار څخه په یو کرایي موټر کی تلویزیون، دیش، CD او نور برقی وسایل اچوی. کله چی د سورکلی پل ته نژدی کیږی، د غلو له لوری د هغوی موټر تېنټول کیږی او په نتیجه کی یی د موټر ټول بار او د مسافرانو قیمتی شیان د غلو لخوا اخیستل کیږی او ځی. د ابراهیم جان څخه می وپوښتل چی د خپل مال درک دی ونه لگاوه؟ ویی ویل: د مال درک څوک ولگوی نه حکومت وجود لری او نه امنیت. هغه گمان درلود چی د جهادی قومندان سلام‌خان شمالگاهی کسانو د هغی مال غلا کړی دی.

گزارش‌ها از کشور پامال ...

(شیب‌کوه قلعه‌کاه) مقرر می‌گردد. وی چون ماهرذیت مردم ودزدی بود، مردم آن منطقه خیلی به تنگ آمده خواهان برطرفی‌اش شدند و از دست وی نزد والی فراه عبدالحی نعمتی و قومندان امنیه امیر محمدنوری شکایت کردند. حتی مردم قریه نویر از والی باگریه می‌خواستند ویس را تبدیل کنند یا ما فرار می‌کنیم. مقامات دولتی به خواست مردم توجه نمی‌کنند و ویس کماکان فعال باقی می‌ماند. او به فکر اخلاص عروسی پسر غلام فاروق از قریه نویر در ساحه شیب‌کوه می‌افتد. همه افراد قریه به سرکردگی فاروق تصمیم می‌گیرند تا جواب ویس را بدهند. آنان هم مسلح شده در راه ویس به تاریخ ۱۰ سنبله کمین نموده در نتیجه ویس را با سه نفر افراش به قتل می‌رسانند. بعداً هیئتی از ولایت جهت تحقیق مسئله به محل اعزام می‌گردد. فاروق به آواز بلند اعلام می‌دارد که او این کار را کرده‌است. هیئت از فاروق می‌خواهد به ولایت برود. فاروق رد نموده می‌گوید: اگر حکومتی وجود می‌داشت حرف مردم را می‌شنید.

ا.ب.

بیچارگی دولت و اقدام خوستی‌ها

به تاریخ ۱۲ عقرب سال ۱۳۸۲ عبدالحمید با یک نفر دیگر مسکونه خوست ولایت فراه سوار بر موترسایکل از قریه دیوارسرخ بطرف خوست روان بودند که دو نفر موترسایکل سوار دیگر آنان را تعقیب می‌نمایند. وقتی از قلعه کهنه خشک‌آبه می‌گذرند دزدان آنان را تهدید و دستور توقف می‌دهند ولی آنان نمی‌ایستند. بالاخره دزدان با تفنگچه بالای عبدالحمید و همراهش فیر می‌کنند، یکی از آنان جابجا بقتل می‌رسد. نفر دومی زنده بوده بعد از چند ساعت وی هم می‌میرد. دزدان موترسایکل آنان را گرفته فرار می‌کنند. قریه خوست و اقارب مقتولین از حادثه خبر می‌شوند. حدود ۵۰-۶۰ نفر از خوست مسلح و با موترسایکل به محل حادثه رفته رد و پل را بالای قریه سه‌جوی می‌برند. در حین رفتن به سه‌جوی یک پوسته امنیتی مربوط دولت در تعمیر کهنه حاجی سلطان محمدخان قرار دارد که پوسته از قاتلین اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند. خوستی‌ها پسته را مکمل خلع سلاح و افراد آنرا با خود به سه‌جوی می‌برند. از قریه سه‌جوی هم حدود ۲۰-۳۰ نفر را دستگیر با خود به خوست می‌آورند و لت و کوب بسیار می‌کنند. بعداً موی سفیدان از چند قریه و قریه سه‌جوی به خوست آمده حدود ۱۰ نفر را رها و متباقی تا حالا نزد خوستی‌ها زندانی می‌باشند و شکنجه و لت و کوب ادامه دارد. دولت تاکنون هیچ اقدامی نکرده و خود را بیچاره می‌داند. ناگفته نماند که در فراه چندین پوسته امنیتی خصوصاً

دولسوالی کسان لوت شول

په ۸۲/۷/۱۲ نیټه د جوین ولسوالۍ پوری تړلی د درگ او سمور په علاقه کی یو گروپ غله لاره نیسی چی یو ټویوټا موټر، یوه غوا کی شپږ پایه ترایا موبایل، پیسی، ساعت او د مسافرانو څخه د هغوی نور قیمتی شیان اخلی. د پیسی څخه د جوین ولسوالۍ خبریږی. د ولسوالۍ کسان د پیسی ځای ته ځی او د غلو تعقیب پیل کوی. غله د هغه ځایه د نیمروز په لاره تېښتی. د تېښتیدو په وخت کی د پت گرگها په منطقه کی یوه غوا کی د غلو له لوری درول کیږی. د غوا کی سورلو سره دوه میله کلاشینکوف او یو پایه موبایل موجود و. غله خپل ځان د دولتی کسانو له ډلی معرفی کوی او د سورلو څخه د ټوپکو جواز غواړی. د جواز بنودلوسره، غله دواړه میله کلاشینکوف او جوازونه او د هغوی سټلایټ ټلفون ورځینی اخلی او د خسپاس لوری ته تېښتی. د ولسوالۍ کسان همدی ځایه پوری راځی او تش لاس بیرته ولسوالۍ ته ځی.

نقاطی از فراه که بویی از حکومت کوزی در آنها نیست

در مرزهای جنوب غرب فراه چند پایگاه یا بارانداز بنامهای ذیل وجود دارد: پایگاه گلدانی، میش کشی، شغالی و پشمیکه. ازین باراندازها تیل، کود، آرد، گاز و روغنات ایرانی بطور قاچاق وارد افغانستان می گردد. هر پایگاه به نوبت خود گمرک دارد. در مرز فراه و نیمروز نیز باراندازهایی وجود دارند مربوط ولایت زرنج که شلغمی - کرکی - طلائی - ماککی و میلک نامیده می شوند. من به شلغمی مربوط نیمروز رفت و آمد دارم. بار موتر از شلغمی می آید به دروازه نظام فراول که در آنجا توقف و گمرک می شود و پارچه رسید پول می دهد. برای جابجایی از هر موتر ۱-۵ هزار تومان پول باید پرداخته شود. هر چند قدم بعد بنام ترانسپورت و نمایندگی باربری زرنج از روی تناژ هر موتر پول می گیرند. بعداً به گلدانی می رسیم که بدست هر دو ولایت مشترک می باشد از موترهای کوچک ۱۰۰۰-۱۵۰۰ تومان و از موترهای کلان بیشتر می گیرند. به مجرد رسیدن به میش کشی، در دم راه یک اتاق حامل چند نفر معتاد است که بدون چون و چرا از هر موتر به اندازه ای که دل شان بخواهد یعنی از کوچکترین موتر باری حداقل ۵۰۰۰ تومان می گیرند. از موترهای بزرگ از ده تا سی هزار تومان می ستانند که نه رسید می دهند و نه دفتر و دیوان دارند. از اینجا به دیوالکان

بی ناموسی جمعیتی ها

ذ.ع.

محمد (اسم اصلی محفوظ) سابق عسکر کندک ۲۱ فراه و فعلاً با شنده فراه رود دارای همسر جوانی به اسم زرغونه (اسم و ولد اصلی او محفوظ) می باشد که به امور صحتی و ولادی مهارت داشته و به کمک مریضان زن می پردازد. شبی در اواخر سنبله سال ۸۲ سه مرد با یک زن مریض در حال زایمان جهت کمک به آنان مراجعه می کنند. یک مرد در اتاق می ماند و با محمد سرگرم صحبت و مجلس می شود. دو نفر دیگر مریض را به اتاق پهلوی می برند. زرغونه با سامان لازمه به نزد مریض می رود که ناگهان متوجه می شود مرد دریشداری لباس زنانه پوشیده. هر سه مرد بر او حمله و تجاوز می نمایند. دختر خرد سال محمد همسایگان را آگاه می سازد. با فیر همسایگان تجاوزگران گریخته و محمد از فاجعه آگاه می شود. مردم می گویند بی ناموسان متعلق به جمعیت اسلامی بوده اند.

س.ع.

سودجویی و رسوایی شفاخانه یکاولنگ

کارگران بدون سرحد اسپانیا چنین گزارش می‌دهند: فعالیت شفاخانه یکاولنگ که قبلاً از طرف موسسه «شهدا» انجام می‌شد، بعد از روی کار آمدن دولت حامد کرزی، موسسه یو-اس-اف داکتران بدون سرحد اسپانیا ۵۰ فیصد ادویه مورد ضرورت، سامان و لوازم عملیات، میز، چپرکت، التراساوند و غیره دستگاه‌های لازم آن را تهیه نمودند. خارجیان همیشه تلاش داشتند که فعالیت شفاخانه بهتر صورت بگیرد تا به مریضان به خوبی رسیدگی شود. کم‌کاری و عدم صداقت داکتران و کارمندان «شهدا» را که خارجیان می‌بینند موضوع را به مقامات بالایی شان اطلاع می‌دهند.

از سوی دیگر سیماسمر کمک داکتران بدون سرحد را به ضرر کار آینده خود دیده برای مسئول شفاخانه دستور می‌دهد تا عدم همکاری خود را با داکتران بدون سرحد اعلان کند. که در نتیجه در برج سنبله سال ۱۳۸۲ کمک‌های موسسه به شفاخانه قطع گردید. در زمان کار مشترک موسسه یو-اس-اف و «شهدا» همه خدمات مجانی بود اما بعد از قطع کمک موسسه فیس معاینه ۱۰ افغانی، فیس بستر ۲۰ افغانی و فیس عملیات به قدر توان وضع شد. بطور مثال داکترسلطانی از التراساوند فی نفر ۳۰۰ افغانی اخذ می‌کرد. داکتران بدون سرحد از موضوع آگاه شده دستگاه معاینه را از شفاخانه مصادره کرده به کلینک سیار خود فرستادند. تا امروز حق و سهمیه ادویه مردم در دواخانه‌های شخصی بازار بفروش می‌رسد و به مریضان نسخه بازار آنهم در مقابل فیس داده می‌شود.

می‌رسیم که به اعلان خود دولت و سخنرانی شخص کرزی حق‌العبور معاف گردیده ولی نه تنها حق‌العبور که پوسته امنیتی هم به حصه خود پول می‌گیرد. خلاصه تا رسیدن به شهر فراه هفت پوسته پول‌ستان قرار دارند. داخل شهر که شدیم یک نفر موتر را تعقیب نموده به مجرد توقف می‌گوید پول تیکه‌داری را بده. به تعقیب آن دو نفر مسلح دیگر حاضر می‌شوند بنام نفت و گاز هر چه دل‌شان شد پول می‌گیرند که طبعاً نه رسید می‌دهند و نه کنترولی در کار است.

این است وضع مردمی که در سرزمینی با قانون جنگل کار می‌کنند.

ن.ع.

خودسوزی برای نجات از جهنم خانواده شوهر

به تاریخ ۲۱ سنبله زن بیست و پنج ساله‌ی هاشم، ساکن گجگین (کشارو) باشنده‌ی فراه که چند سال پیش به شکل مخفی (بدلکان) به ازدواج برادرش درآمد. از شرایط بد زندگی و برخورد خانواده شوهر به جان آمده و فامیلش را بار بار ازین وضع خبر می‌ساخت اما خانواده پدر حرف‌های او را جدی تلقی نمی‌کردند تا اینکه زن جوان با آتش زدن خود بر زندگی جهنمی‌اش نقطه پایان می‌نهد. هاشم اکنون نزد خانواده پدر دختر گروگان است که می‌خواهد با گرفتن دختری از خانواده هاشم به عوض دختر سوخته‌اش او را رها نمایند!

اینست زندگی و «عنعه» غیرانسانی در سرزمینی که از سوی جنایتکاران جهادی و طالبی هم تا استخوان و بار بار گزیده شده است.

بامیان

ز.ک.

عقیل بی‌ناموس و همکاران پلیس‌اش

به تاریخ ۲۱ عقرب ۱۳۸۲ ساعت دو بجه شب عقیل، کریم و دو فرد مسلح دیگر که از کوچه گردان، لومپن دوران حزب وحدت و بعداً هم کاسه با طالبان بودند، در قریه خم‌آستانه با سوراخ کردن دیوار داخل

صورت گرفته است.

احمد - و.

د علی بخش د زامنو خیانت او جنایت

د جنایتکار جهادی قومندان یو ځوی هم ابوزر نومیری چی څه موده د یکاولنگ د ولسوالی د امنیتي قومندان و. وروسته لدی چی د کورنی چارو وزارت لخوا بل ولسوال مقرر کیږی، اجازه نه ورکوی چی په وظیفه کی شامل شی او کله هم چی ورکوی، صلاحیت نه ورکوی. ټول کارونه یی پخپل لاس کی نیولی دی او کله څوک هم حقوقی دعو او یا کومه بله دعو ولری، هغه پخپلی گټی او یا د پلار د طرفدارانو په گټه یی ختموی. پخپله هیڅ رسمی دنده هم نلری یواځی څو کسه ټوپکیان لری او معاش یی هم د بامیان د والی لخوا چی د ابوزر ورور دی، ورکول کیږی.

ابوزر تل د قاجاق درونکو په خدمت کی دی او هغه کسان چی د یکاولنگ له لاری تر یا کانتقالوی، دهغوی امنیت نیسی او ددی لاری پیری زیاتی پیسی اخلی. د تاریخی آثارو غلا او دهغی خرڅونه د ابوزر د ورځینو کارونو د جملی څخه دی او هیڅوک نشته چی ورڅخه ټپوس وکړی.

ابوزر په یو اتلس کلن هلک چی نوم یی امین او د یکاولنگ ولسوالی د دره علی د کلی اوسیدونکی دی، تیری کوی. هلک د بامیان ولایت ته شکایت کوی خو د بامیان والی د ابوزر ورور دی، هلک ته گواښ کوی او وایی که چیری چاته ویلی وو، ژوندی را څخه نشی پاتی کیدلای.

سعیده

معارف، آرزوهای به تاراج رفته

در سال ۱۳۷۲ بنابر تقاضای مردم چندین قریه مکتب نـسـوان شاه قلندر در ولسوالی یکاولنگ تاسیس گردید. در آن زمان به جز سه زن، زن با سواد دیگری در منطقه ما وجود نداشت که خود را در مقابل اطفال بی سرنوشت کشور مسئول دانسته حاضر شوند به تعلیم و تربیه اطفال معصوم بپردازند.

عبدالغفور که فعلاً رئیس تعلیم و تربیه در ولایت بامیان است به حیث معلم در مکتب ابتدائیه مقرر گردید. اطفال اکثر خانواده‌ها که از نعمت سواد محروم مانده بودند علاقه به درس و تعلیم نداشتند. ما معلمان با مشکلات و محبت فراوان با والدین صحبت نموده اطفال را تشویق به مکتب رفتن کردیم. مدت ۹ سال زحمات سخت و دشوار را متقبل شدیم. خاطرات تلخ دوران قدرت

خانه حاجی سید یوسف می شوند. تصادفاً در آن شب وی به مسافرت رفته و یک دختر جوان، زن برادرش وزن پیری در خانه بودند. زمانیکه جنایتکاران بسداخلل خانه می شوند. پسرزن فریاد می کشد که پول، مال و هر چه می خواهید بردارید، دست درازی نکنید. عقیل نام که از سالها به اعمال جنایتکارانه آغشته بود به دختر معصوم حمله کرده با پنجه گلوی وی را می فشارد ولی دختر به کمک زن برادر حاجی یوسف مقاومت می نماید و عقیل تبیهکار به هدف شوم خود نمی رسد. از فریاد طفل ۱۰-۱۱ ساله که کارگر خانه بود همسایه‌ها با خبر شده به کمک آنان می رسند. جنایتکاران فرار کرده به عقب دروازه خانه حاجی انور که دختر جوان دارد می روند. باز هم در اثر چیغ و فریاد زنان و اطفال همسایه‌ها با خبر شده و اوپاشان از آنجا هم فرار می کنند. دو تن از اهالی قریه حاجی انور و سیدجواد عازم ولسوالی شده جریان را به ولسوالی گزارش میدهند. روز بعد ۴ نفر مسلح به قریه آمده، عقیل را دستگیر و به ولسوالی می برند. عساکر ولسوالی که از همفکران و همدستان عقیل و کریم بوده در حبیب عسکرها رشوه انداخته و همراه با عقیل به خانه حاجی یوسف می رسد. وقتی چشم شان به دختر معصوم می افتد بایی ناموسی می گویند: «اینطور دختر که باشد باید جوانان مثل ما دیوار را ویران کرده داخل شوند.» عقیل پول رشوت را به عساکر هم قاطر خود میدهد تا به قومندان امنیه برسانند. تاریخ ۳ عقرب ساعت ۱۲ بجه ظهر حاجی یوسف از مسافرت برمی گردد و از قضیه آگاه شده به ولسوالی می رود. طرف مقابل و مامورین قومندانی ولسوالی حاجی یوسف را تهدید می نمایند که «دور دور بگرد ورنه بارهات می کنیم.» تا حال کدام اقدامی از طرف ولسوال در مورد دستگیری جنایتکاران صورت نگرفته است.

م. ن.

خیانت سید حبیب مدیر معارف یکاولنگ

به تاریخ ۶ دلو در هنگام امتحان کانکور محصلان در ولایت بامیان، سید حبیب مدیر اجازة ورود در صحنه امتحان را پیدا می کند. او جواب‌ها را از پارچه شاگردان لیسه مرکز یکاولنگ گرفته و به فوزیه دختر عبدالغفور رئیس معارف ولایت بامیان می دهد. فوزیه از صف ۷ به بالا نخوانده و با شهادتنامه جعلی شامل کانکور گردیده بود. از این جنایت‌ها در کانکور بامیان زیاد

عساکر ناچار رفته یک گروپ دیگر را با خود می آورند ولی تا آن زمان سیدانور از هتل رفته بود. عساکر داخل هتل شده هوتلی و مسافری را مورد لت و کوب شدید و اذیت و آزار قرار می دهند.

سایر ولایات

ف. ۱. لوگر،

شرکت هوایی دوستم برای امور هروئین اش

شرکت هوایی کام ایر با سرمایه ابتدایی ۸ میلیون دالر که از دارایی خصوصی دوستم تهیه دیده شده است آغاز به کار نمود. این شرکت به سرکردگی زمري کامگار سه طیاره را بطور آزمایشی فعال نموده که هر هفته یک بار به هرات، مزار و یک بار هم به خارج از کشور پرواز خواهد کرد. گفته می شود که طیاره های این شرکت نیز مانند شرکت هوایی ای که در دوره اول استبداد پر خون و خیانت جهادی ها توسط حاجی قدیر در لین جلال آباد - دویی به کار انداخته شده بود، در قاچاق هروئین و ترپاک نقشش را ایفا می کند. قاچاق مواد مخدر، در پهلوی دزدی، اختلاس و تاراج دارایی های ملی از منابع مهم درآمد دوستم و تفنگ سالاران خاین بشمار می رود.

جال انگیزی داکتر فضل الله برای استقبال از بادارش فهیم

به تاریخ ۲۹ عقرب ۱۳۸۲ فهیم وزیر دفاع به گردیز رفته بود. برنامه ی سفر طوری ریخته شده بود که طیاره ی حاملش نشستی در ولایت لوگر داشته باشد. داکتر فضل الله آمر نظامی آنجا که در ضمن آمر ولایتی باند ربانی هم است برای گردآوردن مردم جهت استقبال از فهیم، به تمام مکاتب اطلاع داده بود که قرار است حامدکرزی از ولایت دیدن نموده سخنرانی نماید. از اینرو تعداد کثیری جهت استقبال کرزی گرد هم آمدند که بعد از فرود آمدن هلی کوپتر با فهیم خان مواجه شدند.

فانیست های حزب وحدت را بیاد دارم که به دختران معصوم دشنام می دادند که شما دختران پیش کدام زنان بدون حجاب و بی پدر درس می خواندید و دشنام های رکیک به ما معلمان می دادند. سردمدار طالبان بنام سید صوفی گردیزی که خود بی سواد بود نیز ما را تهدید می کرد که درس های کمونیستی می خوانیم و به دختران درس کمونیزم می دمیم.

ولی امروز باز هم چند تن از کاسه لیسان خلیلی و طالبان بحیث مدیره، مفتش و سرکاتب هستند که به شیوه های مختلف رشوه می گیرند. مثلاً شریفه دختر مدیر حبیب الله خان که تا صنف پنجم نخوانده فعلاً بحیث معلم در لیسه نسوان مقرر شده دختر سید اسحق سرکاتب که صنف دوم را تمام نکرده بحیث سر معلمه مکتب ابتدائیه شاه قلندر و یکی از اقوام مدیر صاحب بنام عارفه شاگردی که در صنف سوم ناکام مانده بود حال با مدارک جعلی به عنوان فارغ صنف دوازدهم بحیث معلم ایفای وظیفه می نماید.

سر معلمه ما چندین بار اخطار داده که در سال آینده از بست معلمی منفک می شویم ولی روشن است که اگر باز هم رشوت بدیم هرگز ما را تهدید نمی کند. قرطاسیه و لوازم درسی که به شاگردان کمک می گردد در بازار به فروش می رسد، به اطفال اطلاع نامه نمی دهند، معاشات در ۶ ماه هم بدست معلمان نمی رسد با وجود اینکه معاش مکاتب از طرف دولت پرداخته شده اما تا «حق» رئیس صاحب به جیبش نریزد معاش معلمان پرداخته نمی شود.

ما زنان معلم حیران هستیم با این نوع بی سروسامانی چه کنیم.

ع. سعید

سزای صحبت از جنایت های ولسوال

در یکی از روزهای برج سنبله سیدانور در هتل نشسته و ضمن صحبت پرده از جنایات ولسوال و کارکنان ولسوالی بر می دارد. شب آن روز دو تن از عساکر شاروالی به هتل آمده به سیدانور می گویند که از طرف ولسوال صاحب خواسته شده است ظاهراً بخاطر این که در هتل مذکور فلم های هندی دیده می شود. ولی سیدانور می پرسد که درین وقت شب ولسوال با وی چه کار دارد.

ژوندی دی وی زمونر دهیواد تولو ملتونو ملی یووالی
د بنستپالی پر ضد!

س. د. - کابل

حلق آویز کردن عکس احمدشاه مسعود

دگروال محمد شریف گفت: «به تاریخ ۲۲ میزان ۱۳۸۲ وقتی که

افسران پیژنتون وزارت دفاع به داخل شعب خود می‌روند می‌بینند که عکس‌های احمدشاه مسعود از قاب‌ها کشیده و حلق آویز گردیده و بعضی از آنان سرچپه آویخته شده است. این عمل زمانی انجام می‌یابد که تعداد زیادی از افسران اضافه بست شده ۶ ماهه معاش خود را نگرفته و دست به اعتصاب و مظاهرة زده بودند.

دگروال شریف که خود از جمله صاحب‌منصبان کرزی و از پنجشیر است می‌گوید: «صاحب‌منصبان حق دارند خشم خود را با حلق آویز کردن "مسعود" فرو نشانند چون عده‌ای از افراد بی‌سواد ولی جهادی وابسته به بسم‌الله و فهم هرگز اضافه بست نشده‌اند.

ج.ع. - جوزجان

چپاول نفت سرپل
توسط خاینان
جنگ سالار

در برج جوزا سال جاری وزیر مالیه داکتر اشرف غنی از ولایت جوزجان و سرپل دیدن نمود و بعداً در کوه‌انگوت از چاه‌های نفت بازدید نمود که قبلاً مواد نفت خام از طرف قومندانان محلی و تفنگ سالاران به استفاده‌های شخصی شان به فروش می‌رسید. وی گفت که در آینده دولت تصمیم دارد تصفیه خانه

اساسی دولتی ایجاد گردد تا از عواید حاصله آن استفاده قانونی صورت گیرد و پول آن به بانک مرکز انتقال یابد. مگر از آن تاریخ تا هنوز نظامیان جنگ سالار سرپل به انجیران و کارمندان مربوطه اجازه بستن چاه‌ها را نداده است. شخصی بنام



سر تبهکاران «ائتلاف شمال» با همدستان و بله‌گویان پست و حقیر شان بی‌اعتنا به رسوایی مسئله در سطح جهانی، به اعمار منازل بر زمین‌های غصب شده در شیرپور ادامه می‌دهند.

فقط با استقرار دولتی مردمی است که جلو اینگونه رهنی‌ها و رذالت‌ها گرفته خواهد شد و تعمیرهای آباد شده در شیرپور نیز به تملک دولت در خواهد آمد.



برای شیرپور

ن. ض. - شیرخان

کاخی میان خون

بر تارک فلک زده‌ی قرن
با آتش دگر
چرخید

بلدوزر ستم
آن سان که بر بلندگه «جولان»
اینک

خودکامگان لشکر بیداد
شیار می‌کشند بر جراحات قلب مان
مستانه می‌خرامند و آباد می‌کنند
کاخی میان خون

با شانهِ خمیده‌ی ویران گشته‌گان
بر «نخبگان» ناخلف و عاق

مردم

دژخیم را ببین

بی‌هیچ ندامتی

بر پهنه‌ی حریم شهیدان

بر گور نامراد هزاران

از چک چک چکیدن اشک برهنگان

از استخوان خواهر در رنج سوخته‌ام

از کوچه‌سار منفجر فقر

از عصمت رفته به تاراج مادرم

بی‌شرم‌تر ز پیش
می‌آریند به ذوق زمانه
عمارَتِ شاه وزیران

اینجا عدالتی

صدایی

خدای نیست

حتی به چشم کرکسی شان

سر را پناهی نیست

من تحملم شکسته

من آتشم دگر

فریاد من دست تو را می‌دهد صدا

شیرپور قوغیست

در زیر سم این همه جلاد

با خشمی از جگر

در خرمن پخل

در انتظار حادثه‌ها

تار می‌تند

محمد. ف. آژن - ۱۲ ثور ۱۳۸۳

اختطاف‌کودکان در قلمرو جانیان جمعیتی و جنبشی

● به تاریخ ۲۴ سنبله سال جاری در شیرخان پسر ۷ ساله ولی خان صراف که از کودکستان رخصت می‌شود از طرف اشخاص ناشناس همراه یک پسر دیگر ربوده می‌شود. پسرک دوم را رها نموده و به او می‌گویند به پدر پسرک بگوید که با دوصدهزار افغانی به پل خراسان بیاید و پسرش را تسلیم شود. ولی صراف که در زندگی همین یک پسر را دارد با عجله به طرف پل خراسان حرکت می‌کند ولی هر قدر منتظر می‌ماند و چهار طرف قریه پل خراسان را جست و جو می‌کند پسرش را نمی‌یابد. اختطاف کنندگان دو روز بعد پسرک نام برده را در مزار در دکان یک صراف گذاره و از صراف مبلغ ۵۰۰ دالر گرفته و می‌گویند که کار عاجل دارد و تا چند ساعت بعد که برمیگردد پسرش نزد او باشد. بعد ولی خان از جریان خبر شده به مزار رفته پول صراف را پرداخته پسرش خود را می‌گیرد.

● پسر ۷ ساله دیگری که مدتی قبل اختطاف شده بود و مرده‌اش به تاریخ ۲۶/۶/۸۲ از

حصه اول قبله محبس شیرخان بدست آمد که جگرش به کلی از بین رفته بود. جسد در شفاخانه صدیستر دوستم قرار دارد و تا نوشتن این گزارش پدر و مادر پسر پیدا نشده‌اند.

حاجی باینده برادر عبدالچریک نفت خام کوه‌انگوت را در انحصار خود داشته و تا هنوز توسط موترهای تانکر تصفیه خانه‌های شخصی به فروش می‌رسد.

ن. ض. - شیرغان

به تاریخ ۸۲/۶/۲۴ قومندان محی الدین بادیگارد دوستم دختر هشت ساله را از پرورشگاه اختطاف و در جنگل باغ به او تجاوز می نماید. دختر فعلاً در شفاخانه صدبستر دوستم بستر می باشد که اعصاب خود را از دست داده است. هر چند دا کتران شفاخانه اصرار کردند ولی پدر و مادر دختر حاضر به بردن دختر بی گناه شان نشدند.

ا. خ. - هرات

از ریا کاریهای «قاید جهاد» جنایتکار

در ۱۳۸۲ دوبار با هیئتی به ولایت هرات سفر داشتم. بار اول اسماعیل خان والی هرات برای نان شب ما را به مهمانخانه دولتی در پارک آزادی دعوت کرد. گذشته از سایر مسایل در آنجا فامیلی را دیدم که در پارک برای خود نان شب آماده نموده مثل اینکه میله مفصلی داشته باشند. زنانیکه در آنجا دیده می شدند در همان تاریکی به گوشه و کنار پارک آزادانه و خندان رفت و آمد داشتند. اسماعیل خان به آنان اشاره نموده گفت مخالفین ما از نبودن آزادی زنان در هرات صحبت می کنند در حالیکه این فامیل را شما به چشم

● در قریه یکه باغ شهر شیرغان به تاریخ ۸۲/۶/۵ یک دخترک ۴ ساله که نواسه محمد شریف معاون تدریسی ریاست معارف جوزجان است از طرف یک نفر ناشناس اختطاف می گردد. دخترک را در شهر در دکان ظاهر زرگر می آورد و از نزد زرگر تعدادی انگشتر و گوشواره که جمعاً مبلغ ۱۵۰۰۰ افغانی می شود گرفته و به زرگر می گوید دخترک در دکان باشد طلاها را در خانه نشان می دهم اگر خوش کردند پول آنها و در غیر آن طلای شما را دوباره می آورم. بعد از نیم ساعتی زرگر از دختر

می پرسد که پدرت نیامد. دخترک گریه کرده می گوید که این نفر پدر من نبوده و مرا با تهدید تفنگچه به این جا آورده. زرگر فوراً جنایی را در جریان قرار داده و محمد شریف خبر می شود. در جنایی جنجال در دکان تا تقاضای پول از سوی زرگر شروع می شود.

● در قریه یکه چنار شهر شیرغان یک دخترک هفت ساله به نام سمیرا فرزند نعمت الله اختطاف می گردد. وقتی شخص اختطاف کننده در کوچه می آید، به سمیرا می گوید او را نزد برادرش می برد. زمانیکه سمیرا نزدیک می آید با گذاشتن یک دستمال آلوده به دهان وی بیهوش کننده به دهن وی



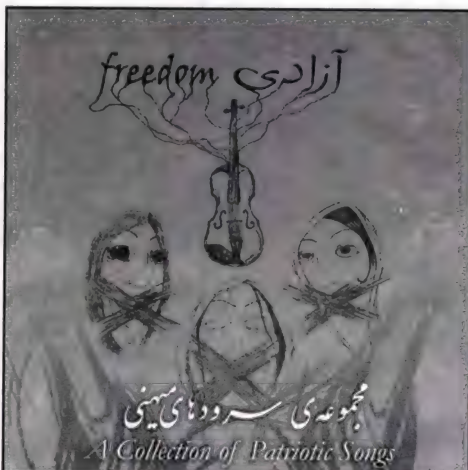
دست های زنی از هرات که در اثر خودسوزی در شفاخانه ای جان می کند
آه اگر این دست ها قبل از همه گردن اسماعیل جنایتکار را می شکست!

غصب سه خانه در شهر چاریکار، یک خانه در وزیراکبرخان، سه نمره زمین در غرب تانک تیل ده کیپک، خریداری دو جریب زمین در قریه عبدالخیل سیدخیل، خریداری سه جریب زمین از پول سربازان فرقه ۲ در قریه شنواری سیدخیل، یک خانه در حصه سوم خیرخانه، شریک در خریداری ۵۰ باب دکان ساخته شده از فلز در شرق حوزه امنیتی ۲ کابل، قراردادی ذغال سنگ غوربند، داشتن بیش از چهار پایه تانک تیل (تاجکان، تپه سرخ، متک)، مهمانخانه در گل غندی پروان با شراکت فهیم خان «مارشال»، تجارت مشترک در امارت متحده عرب و فروش ۵۰ هزار تن آهن فرقه ۲ در سال ۱۳۸۳، فروش ۵۰ هزار لیتر دیزل برای موسسه سرک سازی از فرقه ۲.

این دزدی‌ها همه آفتابی اند ولی در نهان چیست به خدا معلوم. علاوه‌تاً در جریان لویه جرگه پس از اظهارات جهان‌لرزان ملالی جویا وقتی زنی از سیدخیل به بی بی سی و صدای امریکا رفته و حمایتش را از ملالی اعلام نمود، گویی مولانا هم نوشادری شد. او در هر خانه را زد تا زنی پیدا شده و اظهارات زن شریف سیدخیلی را رد نماید. ولی کسی را نیافت. بعد به مکتب دخترانه در قریه سیدخیل رفته از چند زن معلم خواست تا در رد مصاحبه زن شجاع سیدخیلی چیزی بگویند ولی باز هم کسی حاضر نشد. تا بالاخره دست به دامن زن پسر کاکایش شد که در آن مکتب معلم بود ولی حتی او هم برویش زد و این بيشراقتی را نپذیرفت. و بدین ترتیب توطئه مولانای جنایتکار علیه ملالی جویا ناکام ماند. ■

آزادی

مجموعه‌ای از سرودهای میهنی «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» بروی سی دی



آن را در بدل قیمت و هزینه پستی آن ۶۰ افغانی (۱۸ دالر امریکایی) بدست آورده می‌توانید.

سر می‌بینید که چگونه زنان شان شب بیرون بر آمده و در کمال آزادی و امنیت میله می‌کنند. این صحنه برای من هم خیلی عجیب و خلاف آنچه تا حال در مورد هرات شنیده بودم می‌نمود، از اینرو در حالیکه از ته دل اسماعیل خان را تحسین می‌کردم متوجه افراد فامیل بودم به حدیکه تا دیر زمان چهره‌های آنان پیش چشمانم مجسم می‌شد.

مدتی بعد دوباره به هرات رفتم. میزبانان هرات نمی‌دانستند که من قبلاً هم سفری به آنجا داشته‌ام و چهره‌ی من نیز در خاطر شان نمانده بود. این بار هم برنامه را مانند دفعه‌ی قبل تهیه دیده بودند یعنی رفتن به همان پارک و اشاره‌ی اسماعیل خان به فامیل‌هایی که گویا میله داشتند. ولی آنچه من را بشدت متعجب ساخت چهره‌های میله‌کنندگان بود، همه همان‌هایی که قبلاً دیده بودم. دانستم که زنان مذکور از طرف خادو اسماعیل خان مجری نقش «زنان میله‌کننده در پارک» برای مهمانان معین اسماعیل اند تا برنامه فریب و تحمیق این جنگ سالار خاین برای افراد نو وارد پیش برود.

ترس به شیوه اشرف غنی احمدزی

اشرف غنی احمدزی وزیر مالیه در سفریکه به هرات داشت، بخاطر نامطمئن بودن از لحاظ امنیتی، چوکی نشیمن و موتر خودش را نیز با خود انتقال داده بود که توسط بادی‌گارد‌های مخصوص نگهبانی می‌شد. گفته می‌شود که در سایر موارد هم شیوه‌های حرکتش به همین گونه است.

ک.م. - پروان

مولانا سیدخیل و رهنزنیهایش و جن زدگی‌اش از گفته‌های ملالی جویا

عبدالرحمن مشهور به مولانا سیدخیل پسر مولوی حضرت‌الدین سیدخیل یکی از پادوان «سیه سالار نابغه» که در جنگهای شهر کابل، میدان شهر و ویرانی افشار نقش داشت، در ۱۳۷۵ که طالبان کابل را اشغال کردند در جیل السراج قومندان لوای ۵۰۸ بود و در این اواخر منحیت رئیس شورای مردمی پروان از سوی فهیم تعیین گردیده است. این جنایتکار همه کاره ولایت پروان است.

شمار قسمتی از دارایی‌هایی را که وی از مردم غصب کرده است: حویلی شاه محمد و عبدالصمد در کنار سرک عمومی سیدخیل تا خانه باغ، چندین جریب زمین زراعتی و آسیاب آبی از دگروال اسلم خان پسر حاکم غلام نقشیندخان در کنار سرک عمومی، حویلی مامور نیسم خان (ملکیار سیدخیل) در حدود هفت جریب زمین، فروش ریگ دریای سالک به ارزش ۱۵۰ هزار دالر برای موسسه ترکها،

تجلیل روز جهانی حقوق بشر



«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) طبق معمول همه ساله، به مناسبت روز جهانی حقوق بشر (۱۹ قوس ۱۳۸۲) نیز مظاهره‌ای موفق با شرکت حدود ۱۰۰۰ زن را در اسلام‌آباد سازمان داد. تعدادی از شعارها نوشته شده‌ی تظاهرات عبارت بودند از:

سازش با هرگروهی از بنیادگرایان خیانت است!
نه اخوان نه طالبان، قدرت به دست مردم افغانستان!
زننده باد آزادی، دموکراسی، حقوق زنان!
«ائتلاف شمال» خونی‌ترین دشمنان حقوق بشر اند!
جنایتکاران جنگی باید محاکمه شوند!
بدون جدایی دین از دولت تأمین حقوق بشر ناممکن است!

اساسی قانون باید بر سکیولریستو ارزشونو ولاړ وی او نه د جنایتکارو بنسپالو پر ارادی!
معامله‌گری با جنایتکاران خیانت به مردم افغانستان است!
اساسی قانون باید بر سکیولریستو ارزشونو ولاړ وی او نه د جنایتکارو بنسپالو پر ارادی!
دموکراسی بدون سیکولریزم دموکراسی دم پریده خواهد بود!
افغانستان فقط با انحلال تمامی جنایتکاران بنیادگرا و شرکای شان آزاد خواهد شد!
زنان و مردان شرافتمند افغانستان هرگز اجازه نخواهند داد استبداد مذهبی یا غیرمذهبی دیگری در کشور ما پاگیرد! □

زننده باد همبستگی تمام ملیت‌های وطن ما بر ضد بنیادگرایی!
ژوندی دی وی آزادی، دموکراسی او د سڅو حقوق!
تینگ دی وی د افغانستان د ټولو ملی او دموکراتیک قوتونو پوره یووالی!
نفیرن و مرگ بر آنانی که تجزیه افغانستان را می‌خواهند!
معامله‌گری با جنایتکاران خیانت به مردم افغانستان است!
قانون اساسی باید مبتنی بر ارزش‌های سکیولریستی باشد و نه بر اراده جنایتکاران بنیادگرا!
بدون جدایی دین از دولت تأمین حقوق بشر ناممکن است!
د بشر حقوقو تأمینول پرته د دین جدایی د دولت نه ناممکن دی!



بازتاب مظاهره ۱۰ دسامبر در رسانه‌ها

«نیشن»

«راوا» روز جهانی حقوق بشر را تجلیل کرد

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) مظاهره‌ای در مقابل دفتر ملل متحد براه انداخت تا صدای اعتراض را علیه نقض حقوق بشر در افغانستان بلند کند.

صدها زن، مرد و طفل در این مظاهره شرکت کردند و شعارهایی بخاطر استقلال و تامین دموکراسی واقعی در افغانستان داده و بر ضرورت احترام حقوق انسانی تاکید می‌ورزیدند.

آنان پلاکارت‌هایی به دست داشتند که در آنها نوشته شده بود «دموکراسی بدون سکولاریزم ناقص است»، «موجودیت بنیادگرایان لویه جرگه را ملوث، بی اعتبار و ننگین می‌سازد».

همچنان نمایندگان «راوا» قطعنامه‌ای به نماینده ملل متحد تقدیم کردند که در آن گفته شده بود که حالا به همه‌ی مردم دنیا آشکار گشته است که با وصف حضور نیروهای آیساف و ادعاهای بلند بالای رئیس جمهور افغانستان حامد کرزی، هنوز هم افغانستان به عنوان یکی از مراکز فجایع حقوق بشر به شمار می‌رود.

مظاهره کنندگان به این باور که بعد از گذشت دو سال از حمله امریکا و متحدان بر افغانستان که تحت شعار دفاع از حقوق بشر، نوکران دیروز خود را مجازات نموده و رژیم قرون وسطایی آنان را از هم پاشیدند هنوز هیچ نشانی از ثبات، صلح و امنیت در کشور به چشم نمی‌خورد.

آنان گفتند که ادامه خشونت علیه زنان، حوادث بیشمار تجاوز،

تهدید و ازدواج اجباری توسط افراد مسلح جهادی، افزایش بی سابقه خودکشی و خودسوزی زنان، تهدید فامیل‌ها تا دختران خود را به مکتب نفرستند و سوزاندن پیاپی مکاتب دخترانه به اوج رسیده است. به گفته‌ی «راوا» سیستم‌های فئودالی و ملوک الطوایفی و نیز کشمکش‌های بی پایان بین جنایتکاران در تمام ولایات پابرجاست. علاوه‌اً وزارتخانه‌ها و دیگر ادارات دولتی قسمت بزرگی از امداد خارجی را صرف منافع شخصی شان می‌کنند در حالیکه جریان بازسازی به طرز شرم‌آوری به کندی پیش می‌رود.

با وجود ادعاهای مبنی بر «آزادی بیان»، آنانی که جرئت ابراز نظرات غیر سازشکارانه را دارند با ضرب و شتم و گلوله و تهدید روبرو می‌شوند.»

«فرنترپست»

«راوا» نقض حقوق بشر را محکوم می‌کند

«مظاهره کنندگان ادعا داشتند که کشتار، دستگیری و شکنجه‌های وحشیانه از سوی به اصطلاح ماموران امنیتی با انگیزه‌های قومی و مذهبی و گروهی به طور روز افزون ادامه دارند.»

«نیوز انترنیشنل»

«راوا» حکومت افغانستان را متهم به نقض حقوق بشر می‌کند

«بیش از صد زن افغان روز چهارشنبه، مظاهره‌ای در پایتخت پاکستان برپا کردند و در آن رژیم بعد از طالبان در افغانستان را متهم ساختند که در نقض حقوق بشر و حقوق زنان از پیشینیان شان سبقت گرفته اند.

در اعلامیه که توسط «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) نشر شده بود گفته می‌شود: «بعد از سقوط طالبان، برادران دینی شان شان (ائتلاف شمال)، برای دومین بار بر قدرت نصب شدند، و این فاشیستان



"راوا" ادعا داشت که وقایع بیشماري از تجاوز جنسی، ازدواج اجباري و خودسوزي و خودکشي تحت شرایط حکومت انتقالی فعلی وجود دارند که رهبران "ائتلاف شمال" ضد طالبان بر آن مسلط اند.

"راوا" جنگ سالاران شمال مانند عبدالرشید دوستم قومندان ازبک، رقیب تاجیکش عظامحمد، و مرد قدرتمند غرب و والی هرات اسماعیل خان را به مثابه بزرگترین جنایتکاران ضد زن خواند.

مذهبی جهادی به مراتب خونریزتر و سیاهتر از برادران طالبی خود عمل نموده اند.

اعتراض کنندگان "راوا" اعلامیه‌ای را در خارج از دفتر ملل متحد در اسلام‌آباد پخش کردند تا روز جهانی حقوق بشر را تجلیل کنند. این سازمان که با قبول خطر بزرگ مبارزات مخفیانه علیه طالبان و رفتار وحشیانه شان با زنان را پیش می بردند گفت که در رژیم فعلی نیز "خشونت علیه زنان ادامه دارد".

اعلامیه «راوا» در روز جهانی حقوق بشر

اعاده حقوق بشر و دموکراسی با نابودی سلطه بنیادگرایی میسر است و بس!

بیش از دو سال است که امریکا و متحدان با حمله بر افغانستان تحت شعار دفاع از حقوق بشر، نوکران دیروز خود را مجازات نموده و رژیم قرون وسطایی آنان را از هم پاشیدند اما هنوز هیچ نشانی از ثبات و صلح و امنیت در کشور سراغ نمی توانیم، زیرا پس از سقوط طالبان، برادران دینی شان، «ائتلاف شمال» برای دومین بار بر قدرت نصب شدند، زیرا فاشیستان مذهبی جهادی به مراتب خونریزتر و سیاهتر از برادران طالبی خود عمل نموده و دست آنان را در نقض حقوق بشر، حقوق زنان، دامن زدن اختلافات قومی و مذهبی، چور و چپاول و تجاوز از پشت بسته اند.

حال نه تنها بر مردم ما بلکه بر اکثر مردم دنیا آشکار گشته است که با وصف حضور نیروهای آیساف و ادعاهای بلند بالای آقای کرزی، هنوز هم افغانستان به عنوان یکی از مراکز فجایع حقوق بشر باقی مانده است:

- ادامه خشونت علیه زنان، حوادث بیشمار تجاوز، تهدید و ازدواج اجباری توسط افراد مسلح جهادی، افزایش بی سابقه خودکشی و خودسوزی زنان، تهدید فامیل ها تا دختران خود را به مکتب نفرستند، سوزاندن پیاپی مکاتب دخترانه، احساس ناامنی زنان در کار بیرون از خانه، ممنوعیت پخش و ظاهر شدن آواز خوانان زن در رادیو و تلویزیون، افزایش زنان و بیوه‌هایی که چاره‌ای جز گدایی و روی آوردن به فحشا ندارند و...
- کشتار، دستگیری و شکنجه‌های وحشیانه از سوی خاد و ماموران به اصطلاح امنیتی با انگیزه‌های قومی و مذهبی و گروهی به طور روز افزون.

- ادامه سیستم ملوک‌الطوایفی و منازعات بی پایان بین جانین جهادی در تمام ولایات که در اثر آنها عمدتاً مردم بیگناه کشته، زخمی، فراری و متضرر می شوند.
- سرقت منازل، دکان‌ها و دفاتر، اخذ غیر قانونی مالیه و گمرک، حیف و میل سرمایه‌های ملی توسط رهبران خاین تفنگ سالار.

- پیداد فساد مالی، رشوه ستانی و بیکاری.

- خورد و برد قسمت اعظم کمک‌های خارجی به وسیله وزارتخانه‌ها و دیگر ارگان‌های دولتی و کند بودن شرم آور اعمار مجدد. اسماعیل خان در حکمرانی فرعون منشانه‌اش، با اعمار چند تعمیر و پارک نمی تواند خاک به چشم مردم پاشیده و جنایتش را علیه زنان ببوشاند.

- تمام سران جهادی در زیر چشم هزاران عسکر امریکایی و ناتو به تولید و تجارت بیسابقه‌ی هیروئین مشغول بوده که افغانستان را مجدداً در صدر لیست کشورهای تولید کننده هیروئین قرار داده اند.

- با وجود ادعاهای مبنی بر «آزادی بیان»، فریادها در گلو خفه می گردند و آنانی که جرئت ابراز نظرات غیر

سازشکارانه شان را دارند با ضرب و شتم و تفنگ و تهدید روبرو می‌شوند.

- باوجود این که گاهگاهی بوی جنایات سران جهادی و اقارب و همدستان شان (حادثه اخیر اشغال زمین و تخریب منازل در منطقه شیرپور) در مطبوعات جهانی نیز بالا می‌گیرد اما این خاینان بدون کوچکترین توجهی به این رسوایی و با آرامش خاطر به اعمار قصرهای خود در شیرپور ادامه می‌دهند. رسوایی شیرپور به تنهایی بر فعال مایشا بودن تروریست‌های «ائتلاف شمال» در کشور و گروگان بودن آقای کرزی در دست آنان گواهی می‌دهد.

در کشوری که قاتلان محصلان، صاحب‌منصبان معترض، داکتر عبدالرحمن، حاجی قدیر و صدهای دیگر هنوز به محاکمه کشانیده نشده اند نمی‌توان داد از نفاذ قانون و دموکراسی زد.

- اکثریت مهاجرین مقیم ایران و پاکستان به علت استیلای بیکاری، عدم امنیت و ادامه جنگ و جنایت توسط «ائتلاف شمال» زندگی پر توهین و عذاب در پاکستان و ایران را بر زندگی زیر سایه تروریستان جهادی ترجیح می‌دهند و آنانی نیز که برگشته اند دربدر و پشیمان اند.

- تحت شرایط فعلی و با توجه به ماهیت خاینانه و میهن‌فروشانه بنیادگرایان «ائتلاف شمال» هیچ خوشبینی و امیدی نمی‌توان به نتایج لویه جرگه و قانون‌اساسی، انتخابات، پارلمان و... بست. زیرا چنانچه «راوا» بارها اظهار داشته است تصویب قانون‌اساسی و انتخابات با دخالت تفنگداران جنایتکار «ائتلاف شمال» یعنی خاین‌ترین افراد به دموکراسی انجام می‌گیرد. تا زمانی که طاعون بنیادگرایی از کشور ما ناپود نشده، هیچ قانون و انتخابات و... نمی‌تواند اثر مثبت در بهبود اوضاع سیاسی و اقتصادی داشته باشد.

قانون اساسی فقط زمانی واقعاً دموکراتیک خواهد بود که بر رکن اساسی آن - سکیولاریزم - استوار باشد. چون سران جهادی جدایی دین از دولت را مانعی بر سر راه خرمستی‌های خود می‌یابند، آن را «ضد اسلامی» می‌نامند تا حاکمیت جنایتبار خویش را تداوم بخشند.

رهبران و قومندانان خونریز جهادی که به قانون‌اساسی بعنوان سندی بی‌ارزش می‌نگرند، با تکیه بر تفنگ و تنگه خود انتخابات را نیز هرگز اجازه نخواهد داد «آزاد» و «شفاف» باشد.

خبرها حاکی از آن بوده که اکثر کاندیدهای آزادیخواه و مردمی به علت ترور و تهدید جنایت پیشگان بنیادگرا از شرکت در انتخابات لویه جرگه‌ی قانون اساسی محروم شده‌اند. به این صورت لویه جرگه‌ای که در راه است در واقع مجمع جنگ سالاران قاتل خواهد بود که خیانت‌ها و وطن‌فروشی‌ها و ددمنشی‌هایشان را جنبه «قانونی» داده و تیغ ستم‌پیشگی شان را کاری‌تر در قلب و روح مردم اسیر ما فرو خواهند برد.

هموطنان دردمند،

تا زمانی که باندهای کثیف ربانی، فهیم، خلیلی، دوستم، سیاف، خالص، اسماعیل، عطا وغیره خلع سلاح و از صحنه سیاسی به دور پرتاب نشده‌اند صحبت از آزاد و قانونمند شدن افغانستان فقط فریب دادن مردم ما و جامعه جهانی خواهد بود.

ادامه وضع نابسامان جاری و حمایت غرب از تروریستان جهادی در افغانستان ثابت می‌کند که امریکا و متحدان کوچکترین اهمیتی به ارزش‌های حقوق بشر و حقوق زنان قایل نبوده و صرفاً منافع سیاسی و اقتصادی خود را در نظر دارند. تا زمانی که غرب از حمایت بنیادگرایان «ائتلاف شمال» دست نگرفته و به دفاع از نیروهای استقلال طلب و دموکراسی‌خواه برنخیزد، باز هم با حادثه‌های ضد انسانی نظیر ۱۱ سپتامبر از سوی طالبان و القاعده و نظایر آنها مواجه خواهد بود.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» از تمامی گروه‌ها و افراد حامی دموکراسی می‌خواهد تا جهت سرنگونی بنیادگرایان و تأمین دموکراسی و حقوق بشر مجدانه و از هر طریق ممکن تلاش ورزند.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

۲۰ قوس ۱۳۸۲ (۱۰ دسامبر ۲۰۰۳) - اسلام‌آباد

زنده باد ۸ مارچ!



«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» راوا به مناسبت گرامیداشت هشتم مارچ روز جهانی زن را در سال جاری در حضور تعداد کثیری از اعضا و دوستان داخلی و خارجی، نمایندگان احزاب و گروه‌ها، و شخصیت‌های مترقی طی محفلی با شکوه در گرین شادی هال پشاور تجلیل کرد.

نالار با شعارهایی به دفاع از دموکراسی و بر ضد بنیادگرایی به زبان‌های فارسی، پشتو، اردو و انگلیسی، تصاویر مینا، سایر شهدا و نیز انارکلی هنریار و ملالی جويا و تصاویر گویای جنایت‌ها و توحش جهادی و طالبی آراسته شده بود. در گوشه‌ای میز نشریات و صنایع برای فروش قرار داشت.

محفل ساعت ۲ بعد از ظهر، با مقدمه‌ای پیرامون هشتم مارچ و اوضاع کنونی آغاز یافت. سپس دو تن از اعضای «راوا» به فارسی و پشتو درباره زندگی زنان تحت حاکمیت مافیایی «ائتلاف شمال»، لویه جرگه تسدوین قانون اساسی و پاره شدن نقاب «دمکراتیک» بودن آن با حمله صبغت‌اله مجددي ده‌ملیون دلری و دیگر نوکران اوپاش بنیادگرایان به ملالی جويا و انارکلی هنریار سخن گفته و خواهان محاکمه سردمداران جنایت‌سالاران «ائتلاف شمال» و طالبی شدند. به ادامه عده‌ای از دوستان پاکستانی و نیز نماینده هیئت ۵ نفری زنان ایتالیایی که مخصوصاً به خاطر شرکت در محفل از ایتالیا آمده بودند، در همبستگی با «راوا» و تأیید مواضع سیاسی آن سخنرانی کردند. در خلال برنامه علاوه بر دکلمه اشعار انقلابی، اجرای سرودهای میهنی به وسیله نوجوانان محفل را شور و هیجان بخشید که با کف‌زدن‌های ممتد حاضران استقبال شد.

در آخر نمایشنامه‌ای تهیه شده توسط استادان و شاگردان مکاتب «راوا» با نام «تا صبح بسیار مانده» که دوره‌مای تجاوز روس تا روی صحنه آمدن طالبان و ورود نیروهای امریکایی و نصب مجدد «ائتلاف شمال» را انعکاس می‌داد به نمایش گذاشته شد که مورد توجه و ستایش فراوان حضار واقع شد.

جریان محفل که تا ساعت ۶ شام ادامه یافت در تمامی روزنامه‌های مهم پاکستان بازتاب داشت. □

بازتاب محفل ۸ مارچ در رسانه‌ها

«نیوز»

«راوا» موضع جنگ سالاران را محکوم می‌کند

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) گفته است که با موجودیت جنگسالاران بنیادگرا در افغانستان هیچ تحول بنیادی بشمول بهروزی و آزادی زنان و مردان نمی‌تواند امکان‌پذیر باشد ولو هر قدر هم وزارتخانه و کمیسیون‌ها برای زنان ساخته شوند. در گردهمایی‌ای که به مناسبت روز جهانی زن در پشاور برگزار شده بود اعضای «راوا» اظهار داشتند که بعد از حملات امریکا و حاکمیت دولت موقت بیرق زنان علم شد ولی در حقیقت زنان هنوز هم از حقوق شان محروم هستند و نمی‌توانند به کار و مراکز تحصیلی بروند.

سهیلا یکی از اعضای «راوا» گفت که وزارت زنان و کمیسیون‌های زیادی ساخته شده‌اند و تعدادی زنان «مقاماتی» هم شدند ولی حتی

بعد از گذشت دو سال زنان افغان شاهد تحول بنیادی‌ای در زندگی شان نبوده‌اند.

مریم یکی دیگر از اعضای «راوا» اظهار داشت که هیچ تغییری در زندگی زنان افغان نیامده و آنان هنوز هم احساس ناامنی می‌کنند و زیر ستم هستند.

زنی افغان به نام شهلا اضافه کرد: «در ولایت هرات زیر کنترل اسماعیل خان، صدها دختر و زن از فرط احساس خفقان، وحشت، بی‌پناهی و بی‌باخواستی باخودسوزی و شیوه‌های دردناک دیگر خود را از درد زندگی زیر سلطه رژیم آزادی‌گش خلاص کرده‌اند». سخنگویان همچنان ماهیت قلابی لویه جرگه قانون اساسی و آزادی بیان را به باد انتقاد گرفتند زیرا این از برخورد تعدادی از شرکت کنندگان در لویه جرگه در برابر سخنان ملالی‌جو و انارکلی که شهادت کردند و بنیادگرایان را «جنایتکار» خواندند و خواستار محاکمه ملی و بین‌المللی آنان شدند به خوبی آشکار بود. سخنرانان آلودگی اعضای لویه جرگه را با مکروب بنیادگرایی محکوم کردند و اظهار داشتند که قانون اساسی جنایات گوناگون ضد زن را به نام دین و عتقنه مجاز قرار داده است.



Activists of Revolutionary Association of Women of Afghanistan (RAWA) staged a sit on the International Women Day to depict the agonies of Afghan women mourning over the killing of male members of a family. — M Sajjad

اعلامیه «راوا» در روز جهانی زن

آزادی زنان بدست خودشان میسر است و بس!

در زمان حکومت قرون وسطایی دهشتبار وحوش طالبی، تبلیغات دنیا و در درجه اول تبلیغات رسانه‌های غرب از ستمکشی زن افغانستان آغاز یافته و به آن ختم می‌شد. گویی اگر اینهمه شکنجه و مرگ تدریجی بر زنان ما مستولی نمی‌بود و طالبان اندکی «لطف» به خرج می‌دادند، این وطن دیگر هیچ مشکلی نداشت! بعد هم که امریکا به سراغ تنبیه مزدوران دیروزش آمد، حرف اول و آخر از بربر صفتی طالبان بر زنان بود و حتی اوراق تبلیغاتی‌ای که از طیارات بر فراز شهرهای کشور پخش می‌شد عکس‌های حاکی از توحش طالبان علیه زنان را داشتند!

و البته بعد از حمله امریکا و نصب حکومت موقت، علم کردن بیرق زنان کماکان ادامه یافت؛ وزارت زنان و کمیسیون‌های متعدد ایجاد گردید و چند زن هم به اصطلاح «مقاماتی» شدند. اما اکنون که بیش از دوسال از این ماجرا می‌گذرد کیست نداننده که وضع ۹۹٪ زنان افغانستان دستخوش تحولاتی بنیادی نشده است. دیگر طالبان وجود ندارند که به خاطر پیدا بودن گوشه‌ای از مو یا پای زنان از زیر چادری، هار شده و بر آنان حمله ببرند ولی زنان کجا قادر اند سرلج و بدون خوف از جنگسالارانی که همچون سگان شکاری در پی اذیت و توهین و تجاوز به آنان اند، از خانه بیرون شده و به کار و زندگی خود برسند.

طی فقط یک سال گذشته تنها در ولایت هرات در بند پنجال پلید «امیر» اسماعیل تروریست، صدها دختر و زن از فرط احساس خفقان، وحشت، بی‌پناهی و بی‌بازخواستی با خود سوزی یا شیوه‌های دردناک دیگر خود را از درد زندگی زیر ساطور رژیم جنایت و فساد و آزادی کش خلاص کرده‌اند. اجساد جزغاله شده‌ی قربانیان ناکام روی اسماعیل و کلیه شرکا جرمش در «ائتلاف شمال» را سیاه نگه می‌دارد.

در صحبت از افغانستان صرفاً ستم بر زنان را بر جسته ساختن در واقع خاک به چشم زدن است. در این سرزمین علی‌رغم ستم‌های مضاعف بر زنان، مردان همانند زنان آزاد نیستند. زیرا اگر طالبان در «امارت» نیستند، برادران جنایتکار ترشان در «ائتلاف شمال» قدرت را در دست دارند. پس تا ریشه تمام فجایع و مصایب در افغانستان یعنی وجود جنگسالاران بنیادگرا از بیخ کنده نشده، هیچ مسئله‌ی جدی بشمول آزادی و بهروزی زنان ما حل نخواهد شد ولو هم بیشتر از این وزارتخانه و کمیسیون و غیره برای زنان ایجاد کنند.

همانطور که آزادی یک ملت باید به دست خود ملت به ثمر بنشیند، آزادی واقعی زنان هم فقط به دست خود زنان قابل تصور است. اگر این آزادی توسط دیگران داده شود، هر زمان هم ممکن است گرفته شده و پامال گردد.

قلابی بودن لویه جرگه قانون اساسی و آزادی بیان در آن با حمله‌های پست و کوچکی رئیس مجلس، سیاف و عوامل فہیم وربانی بر ملالی جویا و انارکلی برای مردم افغانستان و دنیا بر ملا شد. ملالی جویا شہامت کرد و بنیادگرایان را به نام همان چیزی که واقعاً هستند یعنی جنایتکار یاد نمود و آنان را سزاوار محاکمه ملی و بین‌المللی دانست. ولی دیدیم که خیانت پیشگان جانی و عمال شان در لویه جرگه آنچنان افسار گسیخته شدند که به اعتراف صیغت‌اله‌مجددی ۱۰ میلیون دالری، اگر دم شان را نمی‌گرفت بلایی بر سر ملالی جویا می‌آوردند! مردم ما و دنیا دیدند که ربانی، سیاف، منصور، چکری و غیره این سمبول‌های خون و خیانت و تجاوزکاری، نه فقط بار دیگر در صف اول لویه جرگه نشسته بودند بلکه با ایما و اشاره‌ی رئیس مجلس ۱۰ میلیون دالری، با وقاحت بی‌نظیر قسمی اکت و صحبت می‌کردند که گویی عروس و همه کاره‌ی مجلس اند و نه جنایتکاران کثیف که خیمه لویه جرگه را از وجود خود بویناک ساخته‌اند. رجزخوانی لوچکانه و پر از تهدید سیاف به اثبات رسانید که لویه جرگه و رئیس آن تا چه حد به مکروب بنیادگرایی آلوده اند و از یکجنین مجلسی ملوث نمی‌توان انتظار داشت که قانون اساسی‌ای دموکراتیک و متضمن امحای تروریسم «ائتلاف شمال»، طالبان، گلبدین و القاعده بیرون آید. و چنین هم شد. قانون اساسی‌ای که در آن از محاکمه جنایتکاران جنگسالاران خبری نیست، سوء استفاده از دین را مجاز قرار داده و جنایت‌های گوناگون ضد زن که به نام دین و عنعنه روا داشته می‌شوند مشخص و ملغی به شمار نرفته، تنها حکم ورق پاره‌ای را خواهد داشت که بر حاکمیت جنگسالاران سفاک لباس قانونی می‌پوشاند.

با این وضع بسیار طبیعی است که ثبت نام مخصوصاً زنان برای انتخابات سال آینده ناچیزترین سطح ممکن را داشته باشد. انتخابات برای مردمی ناامید که نان و کار و پناهگاه ندارند و سایه شوم بنیادگرایان تبهکار بر سرشان سنگینی می‌کند، چه ارزشی دارد؟ و وجود هر زن و مرد در پارلمان آینده هم زمانی بها خواهد داشت که به مردم اندیشیده و بادلیری و شرافتمندی‌ای چون ملالی جویا، بر جنایتکاران بنیادگرا در قفس خود شان تف بیندازد. در غیر آن به مثابه آلت دست فاشیست‌های مذهبی و همدستان و سازشکاران با آنان و همچنین به مثابه چوکی پرستی دنی از سوی مردم بخشوده نخواهد شد.

تجربه ایران به روشنی نشان داد که نیروهای دموکراتیک در چهارچوب رژیم مذهبی ددمنش و یا به توکل به جناح به اصطلاح «معتدل» این رژیم،

هرگز قادر نخواهند بود آرمان‌های شان را متحقق سازند. مردم و نیروهای طرفدار دموکراسی در ایران با شرکت در این بازی جمهوری اسلامی خوبار بهای گزافی پرداخته‌اند.

نیروهای هواخواه دموکراسی در کشور ما باید از نمونه ایران به حد کافی عبرت گرفته باشند و هیچگاه و به هیچ قیمتی حاضر نباشند به این و آن جناح دشمن بنیادگرا از در آتش بس و موافقت پیش آیند. یگانه معیار تعیین‌کننده وفاداری به دموکراسی در کشور ما میزان قاطعیت، پیگیری و صداقت یک تشکل یا فرد در مبارزه با فاشیسم دینی است.

بر کلیه زنان آگاه ماست تا دهها و صدها هزار زن آزادیخواه را متشکل کرده و جنبش عظیم ضد بنیادگرایی و طرفدار دموکراسی را در سراسر میهن بیمار از طاعون پوشالی و تروریزم بنیادگرایی برپا دارند. تنها با به راه انداختن یکجنبی قدرتمند خواهیم توانست به رهایی زنان بر اساس آزادی وطن، سهمی شایسته ایفا کنیم؛ دیگر از «اکثریت خاموش» نه بلکه اکثریت برپا و مصمم و یورش بر سخن‌گویم و نیز همبستگی خود را با مبارزه آزادیخواهانه زنان اقصی نقاط جهان از سطح حرف به عمل درآریم.

جمعیت انقلابی زنان افغانستان «راوا» در حالیکه روز جهانی زن را برای زنان عدالتجوی سراسر جهان تهنیت گفته و به زنان آزادیخواه اسیر در شکنجه‌گاه‌های ایران و ترکیه و دیگر کشورها درود آتشین می‌فرستد، آرزو می‌نماید که زنان افغانستان نیز این روز را در سال آینده در افغانستانی رها از جنگال بنیادگرایی و رهسپار در مسیر دموکراسی و شکوفایی برگزار کنند.

مقصود من ز حرفم معلوم بر شماست:

یک دست بی صداست

من، دست من، کمک ز دست شما میکند طلب.

نیمایوشیچ

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

۱۸ حوت ۱۳۸۲ (۸ مارچ ۲۰۰۴) - پشاور

هشت نور تاریکترین لحظه در تاریخ ما

از خبرنگاران در مورد جنایتکاری‌های خاص اسماعیل و نیز توطئه مشترک او، دوستم، خلیلی و غیره از مظاهرنندگان خواستار اطلاعات می‌شدند.

در پایان مظاهره باز هم یک تن از اعضای «راوا» درباره پیامدهای

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» با شعار «هشت نور سیاه‌تر از هفت نور» طی تظاهراتی با شکوه این روز ننگین را که سرآغاز قدرت‌گیری ددمنشان بنیادگرا در افغانستان است، تقبیح نمود. مظاهره با حضور حدود ۱۵۰۰ تن از زنان و کودکان مهاجر از مقر

سازمان ملل متحد شروع شد اما بنابر مداخله پلیس پاکستان تظاهرنندگان نتوانستند مسیر تعیین شده را پیمایند، معهذا با شعار دادن‌های ممتد و سرود خواندن و سخنرانی‌ها فضا را گرم و پرهیجان ساخته و لحظه به لحظه به تعداد تماشاگران افزوده می‌شد.

شعارهای ضد بنیادگرایان و آزادیخواهانه، پلاکارت‌هایی از مجروحان، ویرانه‌های کابل، تصاویر مینا و شهدای دیگر، عکس‌هایی از سرجنایتکاران فهمیم، ربانی، اسماعیل، خلیلی، دوستم، سیاف و گلبدین با چلیپای درشت قرمزی بر آنها توجه مردم ناظر تظاهرات و دهها خبرنگار و عکاس و فلمبردار پاکستانی و خارجی را جلب نموده بودند. تعدادی



گزارش و عکس‌های تظاهرات در تمامی روزنامه‌های پاکستانی و مهمترین رادیوها و خبرگزاری‌ها و چند تلویزیون هندی، پاکستانی و عربی انعکاس یافت.

در اینجا گزارش‌هایی از خبرگزاری‌ها و چند روزنامه پاکستانی را می‌آوریم که چنانچه بارها متذکر شده‌ایم بیانگر جانبدارانه بودن و مشکلات برخی مطبوعات این کشور در انتشار مطلب راجع به «راوا» می‌باشند. مثلاً یکی از آنها تعداد تظاهرکنندگان را ۲۰۰ نفر گفته، دیگری ۳۰۰ و روزنامه‌ی «فرنترپست» در حالیکه در گزارشی «راوا» را متهم کرده که علیه کرزی ایرادی ندارد در گزارشی دیگر خودبخود به نقض این اتهامش می‌پردازد.

این روز سیاه و آنچه که اکنون بر مردم می‌رود، به سخنرانی پرداخت. سپس چند تن از محروم‌ترین زنان با نماینده «راوا» یادداشتی حاکی از اعمال خاینانه و خرابکارانه باندهای جنایت‌پیشه‌ی بنیادگرا و تقاضای عزل فوری و محاکمه تمام آنان را به نماینده سازمان ملل تسلیم دادند.

قابل یادآوریست که در مظاهره، گروه ۱۲ نفری از جاپانیان عضو «کمیته بررسی جنایات جنگی» به ریاست پروفسر ماویدا اکیرا نیز حضور داشتند که به منظور همنوایی با «راوا» و دیدار از شفاخانه‌ها، مکاتب، پرورشگاه‌ها و سایر فعالیت‌های «راوا» روز پیشتر از جاپان وارد پاکستان شده بودند.



بازتاب مظاهره ۸ ثور در رسانه‌ها

«فرنترپست»

خواند.

اعضای "راوا" خواستار کمک بازسازی کشور شده و اظهار داشتند که جامعه جهانی باید به این تعهدش عمل کند. آنان در حالیکه به طرفداری از حقوق زنان و حق آزادی بیان شعار می‌دادند بدون انتقاد از رئیس‌جمهور کرزی و نیروهای امریکا، علیه بیعدالتی دولت افغانستان مظاهره نمودند. یکی از نمایندگان "راوا" به فرنترپست گفت: "ما خواهان بهبود وضع در کشور و زندگی و آزادی هستیم." او خاطر نشان ساخت که افغان‌ها مشتاق عودت به افغانستان و زندگی آرام در آنجا هستند اما این امر در شرایط ابتر حاضر در کشور ممکن نیست. او افزود که سبب اصلی برپایی تظاهرات نشان دادن همبستگی با زنان افغانستان و جلب توجه بقیه مردم جهان به این نقطه از کره زمین است که مردمش در آتش و خون بسر می‌برند.

«حدود ۲۰۰ زن و کودک افغان با در دست داشتن شعارهایی به فارسی و انگلیسی علیه "ائتلاف شمال" و جنگ سالاران آن به تظاهرات پرداختند.

پروفسر ماویدا اکیرا با یک گروه ۱۵ نفری زنان و مردان جاپانی نیز شعار "جنگ نه" را در دست داشتند. او گفت بش باید به مثابه جنایتکار جنگی محاکمه شود. مظاهره صلح‌آمیز بود ولی پلیس به مظاهره‌چیان اجازه نداد از مانع‌ها بگذرند اما پس از مذاکره با رهبران تظاهرات، اجازه یافتند به نزدیکی تعمیر ملل متحد بروند.»

«نیوز انترنیشنل، خبرگزاری فرانسه»

«حدود ۳۰۰ زن افغان روز سه‌شنبه به اعتراض علیه رئیس‌جمهور حامدکرزی پرداختند که چرا برای بازسازی افغانستان به جنگ سالارانی اتکامی کند که گذشته‌ای شنیع در تخلف از حقوق بشر دارند.

زنان "راوا" که با قبول خطرات بزرگ به طور مخفی علیه طالبان مبارزه کرده‌اند، گفتند که رژیم کنونی در افغانستان از کسانی پشتیبانی می‌کند که گذشته‌ی بد رفتاری در برابر زنان را دارند. آنان ابراز داشتند: "از یکسو کشورهای مختلف ۸ بلیون دالر وعده کمک می‌دهند اما از سوی دیگر آقای کرزی ابقا یا نصب کثیف‌ترین جانیان و خائیان جهادی در مقام‌های مهم را به مثابه وظیفه مقدس‌اش پیش می‌برد تا همه‌ی آنان جیب‌های شان را برای زدن از بلیونها دالر کلاتر بدوزند."

«ان‌ان‌آی»

«صدها زن و کودک مکتبی افغان، در حالیکه شعار می‌دادند "مرگ بر بنیادگرایان"، "مرگ بر طالبان"، "مرگ بر جهادی‌ها"، در اسلام‌آباد به مظاهره دست زدند.»

«فرنترپست»

«راوا» طی اعتراضی در مقابل مقر سازمان ملل متحد در اسلام‌آباد، اداره کنونی افغانستان را رد کرده و آن را میراث گذشته

RAWA protests against warlords

SHR JAHFERY

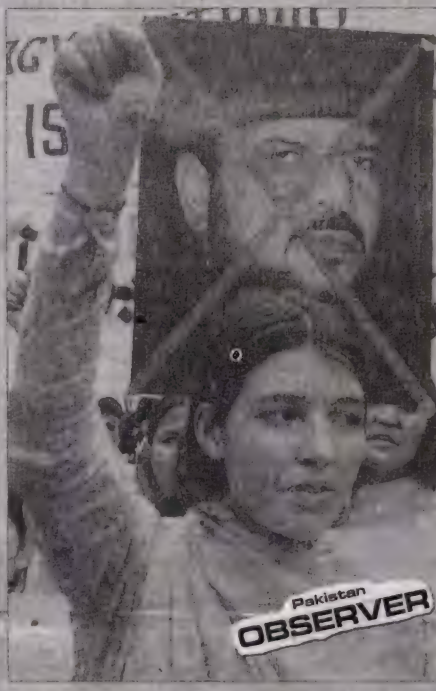
ISLAMABAD—About 200 Afghan women and children carrying banners with various slogans written in English and Persian, assembled in front of UN offices Saudi Pak Towner, here Tuesday and held a protest rally chanting slogans against the Northern Alliance and its warlords.

The banners and posters were "Democracy, Secularism and Women's Rights" "Democracy without Secularism is incomplete", "Election under shadow of warlords has no legitimacy", "War criminals must be put on trial", "Northern Alliance is the arch enemy of Human Rights", "Power to the people of Afghanistan".

Professor Maveda Akira of Japan with a team of 15 Japanese men and women were also holding a banner, inscribed with, "No War". He, in broken English said, Bush must be tried as War Criminal.

Afghan demonstrators presented memorandum to the local office of UN. Two-page memorandum was written in the name of Revolutionary Association of Women of Afghanistan (RAWA). The memorandum criticised policies of Karzai.

The demonstration was peaceful but at one time police did not allow the demonstrators to cross the barrier. After assurance given by the leaders of the demonstrators they were allowed to go near the building. After delivering speeches, they dispersed peacefully.



A girl chanting slogans at the protest.—PO photo by Z A Raja

داده اند از اعضای حکومت انتقالی به ریاست حامدکزی باشد.

مظاهره گران برکناری فهیم وزیر دفاع، دوستم جنگ سالار ازبک و اسماعیل خان والی هرات را خواستار گردیدند تا همه ی آنان به خاطر ارتکاب جنایت های شان بر ضد مردم افغانستان به محاکمه کشانده شوند.

میرنه اظهار داشت که افراد مذکور تلاش ها برای بهبود حقوق بشر و

استقرار دموکراسی در افغانستان را مختل می کنند. او گفت که "باید نظام تغییر یابد و باید بنیادگرایان دور انداخته شوند. تا زمانی که بنیادگرایان در قدرت اند، هیچ تغییری به میان نخواهد آمد."

او گفت که این جنگ سالاران و قومندانان سعی خواهند ورزید تا با اعمال نفوذ در انتخابات در قدرت باقی بمانند.

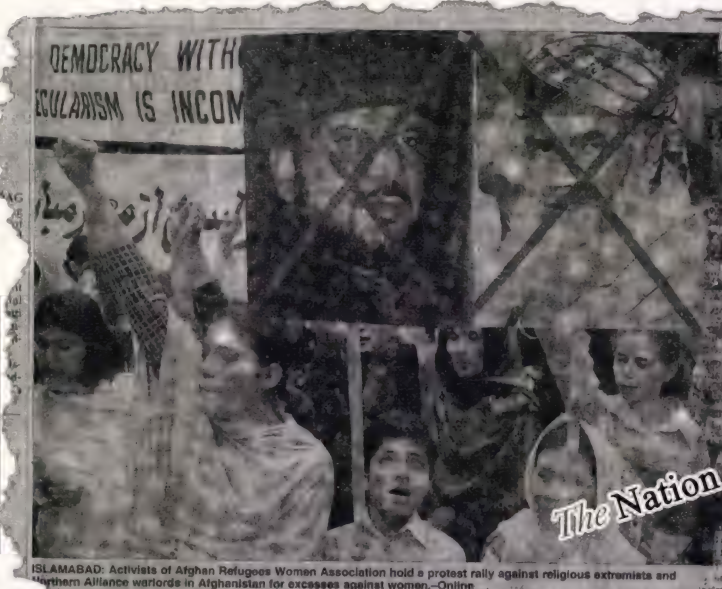
اما طرفداران حکومت پرزیدنت کرزی نگرانی در مورد نقض دموکراسی را رد می کنند. عبدالجبار نعیمی عضو یکی از گروه های جنگنده اسلامی که از ۹۲ تا ۹۶ در کابل حکومت کردند، گفت: "امید ما اینست که انتخابات به حد کافی عادلانه و دموکراتیک باشند. فکر می کنم با همکاری ملل متحد پیشرفت های زیادی در راستای دموکراسی و مردم به دست خواهد آمد. مردم خیلی زیاد به رأی دادن و ثبت نام علاقه می گیرند."

«انفوشاب نیوز»

«خبرگزاری کویت» ضمن نقل بخش اعظم بیانیه «راوا» یادآور می شود: «لااقل ۶۰۰ تن از فعالان علیه رهبران بنیادگرایی اسلامی افغانستان به مظاهره پرداختند... در یکی از شعارها گفته می شد «فهیم، اسماعیل و دوستم دشمنان خونی آزادی و دموکراسی اند...» عبدالرشید دوستم که متحد حامدکزی است، سرکردگی ملیشاهای ازبک را داشته و همچنین اداره زندان خصوصی در شمال افغانستان را در دست دارد و اخیراً کوشید تا بر ولایات شمال افغانستان چیره شود.»

«دان»

روزنامه پاکستانی «دان» Dawn نیز ضمن نقل بخش هایی متعدد



Women rally condemns ministers

ISLAMABAD (NNI) - Hundreds of Afghan women and school children staged demonstration in Islamabad and condemned Afghan government ministers for links with Islamic fundamentalists.

The rally marked the anniversary of the fall of the communist regime in Afghanistan in 1992 and take over by the Mujahideen groups.

Chanting "Death to fundamentalists," "Death to Taliban" and "Death to Jihadis," some 50 supporters of the Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA) marched towards a building housing United Nations offices in Islamabad, Pakistan's capital.

RAWA leaders handed over a memorandum to a UN representative, demanding greater rights for women in Afghanistan.

"The Northern Alliance, despite expressing anger, power and continuation of threats, forced propaganda and conspiracy failed to remove the scare of crimes against our people from their dirty faces," the memorandum said.

"Fahim, Ime enemies..."

تعداد وسیعی از زنان از اقشار مختلف در مظاهره شرکت داشتند.

خبرگزاری «ای ان آی» ANI

«دانش حمید یکی از زنان تظاهرکننده گفت: "مظاهره ما به منظور محکوم ساختن سلطه «ائتلاف شمال» یا جهادی ها در افغانستان است زیرا اینان از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ مرتکب عین جنایت های طالبان مخصوصاً مقابل زنان افغانستان شدند. اکنون آنان دوباره بر سر قدرت اند، امریکا و کشورهای دیگر دوباره از «ائتلاف شمال» یا جهادی ها حمایت می کنند. با موجودیت «ائتلاف شمال»، ما از صلحی واقعی، امنیت و آزادی در افغانستان برخوردار نیستیم."

بعضی از رهبران مظاهره صحبت کرده و گفتند که دنیا باید بداند که افغانه تان قربانی طالبان، گلبندین، القاعده و «ائتلاف شمال» می باشد. در افغانستان کمتر از ۱۰ درصد زنان باسواد اند. «راوا» قویاً معتقد است که تنها با سلاح آموزش و تعلیم است که زنان افغانستان می توانند به قدرت و پیروزی در پیکار علیه بنیادگرایان و نظایر آنان دست یابند. «راوا» یگانه سازمان افغانی بود که به تظاهرات ضد جنگ در عراق پرداخت.

«صدای امریکا» VOA

«چندین صد نفر از فعالان حقوق بشر «راوا» افغانستان در مقابل مقر سازمان ملل متحد روز سه شنبه در اسلام آباد جهت ابراز نگرانی درباره دولت کنونی و انتخاباتی که در راه هست به مظاهره دست زدند. معترضان خواستار حذف رهبران بنیادگرا از هر مقام دولتی اند.

آنان جامعه جهانی و بخصوص امریکا را مورد انتقاد قرار دادند که برخی رهبران بنیادگرایی افغان با سابقه جنایتکاری علیه زنان را اجازه

از بیانیه نوشت:

«مهاجران افغانستان در بیرون مقر ملل متحد در اسلام آباد علیه آنچه که ادامه سیاست‌های بنیادگرایانه‌ی طالبان، افزایش اعمال تروریستی و نقض حقوق بشر می‌خواندند، تظاهراتی برپا داشتند و از ملل متحد خواستند تا به پروسه صلح در کشور جنگ‌زده بیاورند.»

آنان حکومت را محکوم کردند که دست جهادی‌ها را در غارت ملیون‌ها دالر کمک خارجی برای بازسازی و سرمایه‌های کشور باز نگهداشته و در مقامات کلیدی گمارده است.

«راوا» خواستار خلع سلاح و برکناری جنگ‌سالاران و برقراری دموکراسی اصیل در کشور است.

Rawa activists stage demo against HR violations

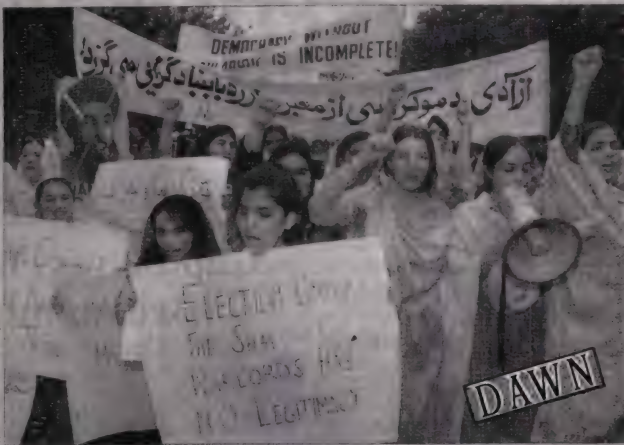
ISLAMABAD, April 27 - Afghan refugees held a demonstration, outside UN offices here on Tuesday against what they called the continuation of Taliban's human rights violations, increased terrorist acts and violation of human rights and called the UN to expand its peace process in the western country.

They condemned the government to letting loose the 'Jihad' to plunder billions of dollars foreign aid meant for country's reconstruction and the country's assets and their appointments on key positions.

The demonstration, organized by the Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA), called for disarming and removing of warlords from their posts, and setting up of genuine democracy in the country.

Over 300 protesters, mostly women and children from refugee camps, assembled in front of a UN office at the Constitution Avenue to mark the day when the so-called 'Jihad' took power in Kabul on April 27, 1992 and the year Revolution April 27 1978.

A statement distributed on occasion read: "The 28th April is still the day of the country and is more a day of the people."



ACTIVISTS of Revolutionary Association of the Women of Afghanistan stage a demonstration outside the UN offices in Islamabad on Tuesday against alleged human rights violations in the western country - Dawn

Baby girl | PPP to launch 'Give if'

دانش حمید از اعضای "راوا" در صحبت با "دان" ابراز داشت که کشور و مردمش در دوران سلطه "ائتلاف شمال" از ۹۲ تا ۹۶ رنج کشیدند و باز هم رنج می‌کشند زیرا "ائتلاف شمال" اعمال شنیعی را مرتکب شده و ترور و ناامنی را در سراسر کشور مستولی می‌سازند... هیچ آرامش و امنیت واقعی در کشور وجود ندارد. او گفت که "راوا" هر چند کمری را رهبری دلخواه نمی‌داند، ولی اگر او به حمایتش از "ائتلاف شمال" پایان دهد، شاید قابل قبول باشد. او متأسف بود از اینکه قدرت‌های جهانی مثل امریکا با وصف آگاهی از وضع در افغانستان، از آثانی پشتیبانی می‌کنند که به خاطر منافع شخصی مرتکب جنایت‌ها علیه بشریت شده‌اند. او در پاسخ به یک سوال از دولت پاکستان به علت پشتیبانی‌اش از عناصر بنیادگرا انتقاد کرد. سهیلا عضو دیگر "راوا" در گفتگو با گزارشگران اعلام داشت که امید اندکی وجود دارد که انتخابات آینده شرایط جاری افغانستان را با تامین دموکراسی تغییر دهد زیرا نمایندگان راستین مردم اجازه نخواهند یافت در آن شرکت جویند.

مظاهره گران "راوا" را گروه ۱۲ نفری جاپانیان از "کمیته بین‌المللی محکمه جنایات جنگی در افغانستان" ICTA که برای اظهار پشتیبانی‌شان از صلح و عدالت در افغانستان آمده بودند، همراهی می‌کرد. □

بیش از ۳۰۰ زن و کودک مظاهرة کننده از کمپ‌های مهاجران در برابر دفتر ملل متحد گرد آمدند تا از روزی یاد کنند که انقلاب ثور ۲۷ اپریل رخ داد و به اصطلاح "جهادی"ها قدرت را در ۲۸ اپریل ۹۲ در کابل در دست گرفتند.

آنان از دولت کمری انتقاد کردند که تاریخ را دوباره نویسی می‌کند، احمدشاه مسعود را به مثابه قهرمان جلوه می‌دهد، جهادی‌ها و جنگ‌سالاران را در مقامات کلیدی در اردو می‌گمارد تا دل آنان را به دست آرد.

Afghan women urge Karzai not to deal with warlords

ISLAMABAD: Some 300 Afghan women protesters here on Tuesday urged Afghan President Hamid Karzai not to rely on warlords, with notorious records of human rights abuses, for rebuilding the war-ravaged country.

Compromising and dealing with the (anti-Taliban) Northern Alliance is not going to bear any fruit for anyone including Mr. Karzai, the Revolutionary Association of Afghan Women (RAWA) said in a statement.

The Northern Alliance commanders dominate the post-Taliban administration headed by Karzai since they ousted the hardliners from power with the help of a United States-led military coalition or harbouring Osama bin Laden.

The protesters gathered outside United Nations offices in Islamabad to mark the twin anniversaries of the 1978 communist coup in Pakistan and the 1992 capture (Kabul) by anti-communist forces.

The women's group, which was organized clandestinely at great risk by the Taliban, said the government is promising to give \$8 billion in aid, and on the other hand Mr. Karzai is giving the warlords the same amount of money to run the country.



Women belonging to the Revolutionary Association of Afghan Women protesting in front of Saudi-Pak Tower in Islamabad on Tuesday - Nawaz Akram

different countries of the world are promising to give \$8 billion in aid, and on the other hand Mr. Karzai is giving the warlords the same amount of money to run the country.

government posts," it said.

In its statement, RAWA accused women by making them

"insulting and humiliating"

in the Herat hospital.

بیانیه «راوا» در روز ۸ ثور

ظلمت ۸ ثور کماکان بر کشور حاکم است

زمانیکه در ۱۳۷۱ بعد از غرق شدن کابل و کابلان در خون و آتش به دست احزاب جنایتکار وابسته به پاکستان، ایران و عربستان، «راوا» خلاف عافیت جویی‌ها و سازشکاری‌های رایج، شعار «۸ ثور سیاهتر از ۷ ثور» را سر داد، صرفنظر از تبهکارانی که خود را «جهادی» می‌خواندند و می‌خوانند و نوکران روشنفکر آنان، بودند کسانی که این شعار را «افراطی» و «توهین به جهادی‌ها» نامیده، و در لجن‌پاشی به «راوا»، ۸ ثوری‌ها را همراهی کردند. ولی تاریخی را که با شیارهای خون و خیانت نوشته شده باشد، نمی‌توان با چرخش قلم و ایجاد هیاهو قلب کرد. «اتلاف شمال» نیز قادر نشد با تمام جنگ و دندان نشان دادن و ادامه تهدید و ترور و توطئه و تبلیغ، داغ‌های جنایت و خیانت به مردم و میهن ما را از پیشانی‌ش بزداید. در سال گذشته دیدیم که حتی برخی مطبوعات درونمرزی از زبان اکثریت افرادی که با آنان مصاحبه انجام داده بودند، ۸ ثور را به عنوان روز خیانت و خون و بی‌ناموسی و... مشخص ساختند. طبقاً اگر احساس ناامنی و ترس در کار نباشد محکوم کردن روز تجاوز بنیادگرایان به کابل پس از سقوط پوشالیان، در زبان ۹۵٪ مردم ما خواهد بود. زیرا آنان هم اکنون هم شاهدند که چگونه عاملان فاجعه ۸ ثور نمی‌گذارند این وطن داغ‌دیده و ویران به سوی آرامی و آبادی پیش برود. برای عده‌ای از مردم اگر سرکردگان «اتلاف شمال» در ۸ ثور خاین شمرده نمی‌شدند، امروز دیگر به عنوان پلیدترین خاینان به افغانستان ثابت شده‌اند.

حوادث اخیر هرات و میمنه و ارزگان برای همگان روشن ساخت که باندهای «اتلاف شمال» مناطق معین کشور را قلمرو در قبaleی خود و خاندان خود دانسته و حاضر نیستند به تابعیت از دولتی مرکزی تن در دهند. اینان آگاهند که با گرفته شدن تفنگ از شانه‌های شان، همچون پوقانه‌های باد رفته چمלק خواهند شد و بر اکثریت قوم و قبیله خود مطرح نخواهند بود چه رسد برای کل مردم افغانستان. در جریان دید و وادیده‌های عده‌ای از سران مافیای جهادی مثل اسماعیل، دوستم، محقق و ربانی، نام لطیف پدram نیز گرفته می‌شد که لکه‌ای بر شخصیت آلوده‌ی این جاسوس جمهوری اسلامی ایران نمی‌افزاید اما شاید روی اسماعیل خویی، رهنورد زریاب، اکرم عثمان و غیره دوستان «شاعر» خادی جهادی را سرختر سازد.

«راوا» به سهم خود مکرراً گفته است که معامله‌گری و سازش با «اتلاف شمال» برای هیچکس و منجمله آقای حامدکرزی عاقبت خوشی نخواهد داشت. دسیسه مشترک خاینان نامبرده تازه شروع کار است. ظاهراً آقای کرزی یکی از راههای مقابله با آن حریفان را به پیروی از «قرصک» پنجشیر می‌بیند که شورای نظار و جمعیت اسلامی دهلس را میزند: شرکت در هستیری قهرمان‌سازی مسعود، «مارشال» و وزیر ساختن میراث‌خواران مسعود و مسخره‌تر از همه ولایت اعلام کردن پنجشیر با دلیل بچگانه‌ی خدمات ارزنده‌ی مسعود در جهادا این اقدامات مضحک در هیچ کشور حتی در دهه‌های ارتجاعی گذشته در افغانستان نیز دیده نشده است. می‌شد نام پنجشیر را «مسعود شیر» یا افغانستان را «مسعودستان» بماند تا نمایش بادکردن وی ادامه یافته باشد. اما با تغییر نام واحد اداری یک کشور به بهانه ارجگزاری به یک فرد، نه آن واحد اداری توسعه مییابد و نه از یک جنگسالار با دست‌های آغشته به خون مردم، «قهرمان قهرمانان» درست شده می‌تواند. ولایت اعلام کردن پنجشیر می‌رساند که آقای کرزی برای از خود کردن باند فهمیم حاضر به هر کاری هست. در این حال مخصوصاً از او نمی‌توان انتظار داشت که جلو پول زندهای اینان از بلیونها دالر کمک خارجی و زورگویی‌ها و اعمال بی‌ناموسانه‌ی شان را بگیرد. به همین گونه است ولایت اعلام نمودن دایکندی که جز جلب باندهایی از جنگسالاران هزاره و کار برای جلب آرای بخش‌هایی از مردم هزاره معنی دیگری ندارد. مردم دنیا به این گدی‌بازی‌های دولت کرزی می‌خندند.

و باز بر اساس همین سیاست تحبيب جنایت‌کاران جهاديست که سر و کله‌ی آدمکش گلبدینی معلوم الحال مثل بشیر بغلاتی ناگهان در ولایت فراه به حیث والی سبز می‌شود و همینطور است تعیین عده‌ای وزیران، والیان، سفیران و

اعضای سفارتخانه‌ها و قنصلگری‌های افغانستان که داغ سیاه گلبدینی بودن را با خود دارند.

از یکسو کشورهای مختلف ۸ بلیون دالر وعده کمک می‌دهند اما از سوی دیگر آقای کرزی ابقا یا نصب کثیف‌ترین جانیان و خانیان جهادی در مقام‌های مهم را به مثابه وظیفه مقدس‌اش پیش می‌برد تا همه‌ی آنان جیب‌های شان را برای بالارفتن از بلیونها دالر کلاتر بدوزند. در شرایطی که جنگسالاران خون‌آشام و مافیایی خلع قدرت می‌بودند، این کمک می‌توانست نویدی برای مردم ما در آبادانی و روزبهی ویرانکده‌ی شان محسوب شود. اما با موجودیت ازدهای «اتلاف شمال» در مقام‌های کلیدی، اکثریت مردم باید نظاره‌گر منازعه‌ها و حتی شکم هم‌دریدن دزدان مذکور برای غصب هر چه بیشتر آن کمک باشند. به همین علت ما اصولاً مخالف سرازیر شدن این کمک در خرک و درک کنونی بوده‌ایم چرا که به مردم هیچ نمی‌رسد ولی جانیان «اتلاف شمال» تا می‌توانند از آن برای پرکردن جیب‌ها و تقویت نظامی و سیاسی شان استفاده می‌کنند. بی‌جهت نیست که وزیر مالیه و رئیس د افغانستان بانک از دادن حساب بلیونها دالر قبلی به مردم اظهار عجز می‌کنند. مگر رسم رفاقت و افغانیت است که طشت جنایت‌ها و دزدی‌های همکاران را به میدان نهند با همدستان هم متقابلاً خورد و برخورد هر دو را برملا سازند؟ ثابت ماندن افغانی که دولت آنقدر به آن می‌بالد موقتی است. رشد اقتصادی بدون پی‌ریزی بنیاد اقتصادی استوار و دایمی و بدون ثبات سیاسی یعنی امحای مافیای جهادی، ممکن نیست.

فساد در دستگاه دولت پیداد می‌کند انور جگدک با جمهوری دلقک مزاجش موسوم به اصفری، پس از رسوای‌های بی‌حد ناگهان به نالایی شان اعتراف نموده کنار می‌روند. در حالیکه مسئله اساسی کنار رفتن نیست. مسئله اساسی اینست که غیر از حق تلفی‌ها و ستمگری‌ها و خویش‌خوری‌ها، معلوم شود چه مقدار از دارایی‌های شاروالی را بالا کشیده‌اند.

آقای کرزی از ضرورت وجود قوای خارجی در کشور برای دهسال آینده سخن می‌گوید تا اردوی ملی موثری ایجاد گردد. اما وی از یاد می‌برد که تا زمانی که علت‌العلل مصایب - مکروب بنیادگرایان - در این سرزمین نابود نشده است، تا ۲۰ سال دیگر هم اردوی واقعاً عاری از نفوذ جنایت‌کاران جهادی پدید نخواهد آمد و این کشور روی بازسازی و کاهش فساد را نخواهد دید. ایجاد اردوی ملی ۸۰ هزار نفره توسط صاحب‌منصبان شریف غیر پوشالی و غیربنیادگرای ما در حداکثر ۲ سال میسر است مشروط بر اینکه دست پست و ناپاک خانیان «اتلاف شمال» در کار نباشد.

مردم دنیا باید بدانند که افغانستان کماکان دستخوش ناامنی تروریزم طالبان، گلبدین، القاعده و برادران دینی «اتلاف شمال» آنان است. حتی طالبان بربر صفت دختران و زنان را از سرکها به شفاخانه برای معاینه نمی‌برند اما اسماعیل این مزدور خانه‌زاد رژیم ایران، از یکچنین توهین و بی‌ناموسی که در هیچ کجای دنیا نظیر ندارد، نسبت به دختران ما در هرات ابا نمی‌ورزد. و برادران این جنایت‌پیشه جهادی در ننگرها (دین محمد و شرکاء) بر لت و کوب شدید هنرمندان زن و مرد در پوهنتون آن ولایت می‌پردازند که هرگز مسئله‌ای عادی نیست و نشان هماهنگی و همدستی این سرتروریست‌های مافیای جهادی با طالبان، القاعده و گلبدین می‌باشد که اخیراً اعمال تروریستی شان افزایش یافته است. «اتلاف شمال» را با القاعده، طالبان و گلبدین تاریخ مشترک خون و خیانت و ایدئولوژی با هم پیوند ناگسستنی می‌بخشد. یگانگی و همکاری اینان قاعده است و اختلاف‌ها و سگ‌جنگی‌های شان استثنا.

سایه‌ی شوم و هولناک ۸ ثور کماکان بر فراز کشور مستولی است. باید کلیه نیروهای ضد بنیادگرا و طرفدار دموکراسی با شعار «۸ ثور سیاهتر از ۷ ثور» دست به دست هم داده و بر حاکمیت این دزدان شرف و سربلندی و عمران میهن برای همیشه پایان بخشند.

جمعیت انقلابی زنان افغانستان (راوا)

۸ ثور ۱۳۸۳ (۲۷ اپریل ۲۰۰۴) - اسلام‌آباد

متن فارسی سرمقاله

امحای بنیادگرایان خواست نیروهای آزادیخواه و مردم ماست. آیا آقای کرزی هم شهادت مبارزه با آنان را دارد؟

حال که انتخابات در پیش است و آقای کرزی از کاندیدان اصلی ریاست جمهوری، در صورتی که امکان کاندید شدن و انتخاب برای فردی استقلال طلب، ضد بنیادگرا، طرفدار دموکراسی و حقوق زن وجود نداشته باشد، مردم او را بر بنیادگرایان ترجیح خواهند داد اما وی موقعیتش را با خطر مواجه خواهد ساخت اگر به مطالبات اساسی و مبرم اکثریت توجه نکند. این ها مطالباتی اند که به نظر ما مسئله و هدف فوری هر کاندید وطنپرست، آزادیخواه و دموکراسی طلب و ضد بنیادگرا را می سازند:

● قطع رابطه کامل با جنگسالاران و با تکیه روی مردم و نیروهای موثر حافظ صلح، کوتاه ساختن دست آنان از سرنوشت مردم و منابع اقتصادی کشور و سرانجام به محاکمه کشاندن شان به مثابه خائنان ملی و جنایتکاران جنگی، و مصادره کلیه دارایی های غیر منقول و منقول آنان به نفع مردم که از طریق غیر مشروع بدست آورده اند.

● محاکمه علنی قاتلان محصلان، صاحب منصبان معترض، داکتر عبدالرحمن و حاجی قدیر.

● افشای کلیه وزیران و سایر کارمندان عالیرتبه که از صدها ملیون دالر کمکی زده و کار بازسازی کشور را به طرز شرم آوری راکد نگه داشته اند. افشا و عزل هر وزیر و کارمند بلند رتبه ای که متهم به اختلاس، رشوه گیری و دیگر فساد یا بی کفایتی باشد.

● از بین بردن دستگاه جهنمی خاد که به شرکت دوسیه سازی ها و توطئه چینی های فهمیم و شرکا برای مخالفان آزادیخواه شان بدل شده است. افشای اعمال خائنه آنان از این طریق.

● پاک کردن ارگان های دولت از وجود خائنان و تبهکاران گلبدینی منجمله هادی شنواری، وحیداله سباوون، وحیدمژده، حسین منگل و دیگران.

● کابینه باید از وزیران پاک نفس و شرافتمند و کاردان متشکل باشد تا جریان بازسازی این کشور ویران مجدانه راه افتاده و در نتیجه زندگی مردم فقیر، بی نان، بی لباس، بی خانه و در بدر و بیکار ما صورتی انسانی به خود گیرد.

● از روسیه باید غرامت جنگی طلبید و به ایران، کشورهای عربی و پاکستان اخطار شود تا از مزدورپروری و تشویق و تجهیز سگان شان برای گستراندن ناآرامی و تروریزم مذهبی در افغانستان جلو گیرند.

بقیه در صفحه (۷۱)

ما پیوسته گفته و باز هم تاکید خواهیم ورزید که سازش با جنایتکاران بنیادگرا برای سازشکار و ملت تیره بخت سرانجام خوشی نخواهد داشت. آقای کرزی از بدو روی صحنه آمدن خوش داشته به سیاق «دیپلماسی» های پوسیده زیر نام های فریبنده و پرطمطراق حفظ «وحدت ملی»، «آشتی ملی»، «امنیت ملی»، «تمامیت ارضی» و از این قبیل با آن مزدوران بیگانه و جنایت پیشه کنار آید و تا آنجا پیش رفت که فردی به بدنامی فهمیم را «مارشال» نامید، و داکتر عبدالله و یونس قانونی هنوز بچه های نازدانه ی کابینه اش به حساب می روند و اسماعیل و دوستم و غیره را ناز می دهد.

او در لویه جرگه اضطراری مهماندار تمامی خونخواران بنیادگرا شد و با آنکه این کار حیرت و انزجار شدید مردم ما را در هر گوشه و کنار برانگیخت ولی باز هم به جای احترام قایل شدن به خواست مردم تسلیم زور و ترور رهبران دامن پر خون «ائتلاف شمال» شده و نعرش های بسوگرفته ای مثل مولوی خداداد، رشید دوستم، آصف محسنی، صبغت اله مجددی، محمد اکبری، احمدولی مسعود و... را که امکان «انتخاب» شدن را نداشتند، به عنوان نمایندگان انتصابی اش در لویه جرگه قانون اساسی وارد کرد. و بدین ترتیب لویه جرگه به علت رخنه ی جنگ سالاران تروریست و امتیاز دادن های بسی حدود مرز به آنان یا نوکران آنان، از اعتبار و حرمت ساقط شد.

اخیراً آقای کرزی نه تنها دهل سازش اش را با طالبان بلکه با حزب گلبدین نیز به صدا درآورد. او ظاهرأ برای کسب آرا و جلب قوم پشتون با هر منظور دیگرش، حاضر است با این دو گروه از پلیدترین جنایت پیشگان دینی بسازد.

برای او که هیچ آسیبی از دست این خائنان ندیده است آسان و گواراست که با آنان زد و بند کند. اما باید بداند که مردم ما از هر دو همانقدر نفرت دارند که از تروریست های بی ناموس «ائتلاف شمال». ادعای گسستن عده ای از سر جنایتکاران حزب گلبدین از آن حزب نیز عوامفریبی ای بیش نیست مگر اینکه انجنیر غفار، کرباب، هادی ارغندیوال و غیره جلادان، یک یک خیانت ها و جنایت های حزب متفور و رهبر خونخوار بد فعل شان را افشا ساخته و از سال ها پیچ و مهره بودن در آن ماشین آدمکشی و میهن فروشی، از مردم عذر بخواهند.

در شماره‌های آینده

طرفداران «تنبان پاره»ی فدرالیزم،
مدافعان فئودالیزم اند

... و حریر پوشان شیاد و ژولیده فکر
اشاره‌ای به کتاب «کرباس پوشان برهنه پا» از داکتر حسن شرق

«سپیده»ای که نبود

نگاهی بر محتویات نشریه «سپیده»

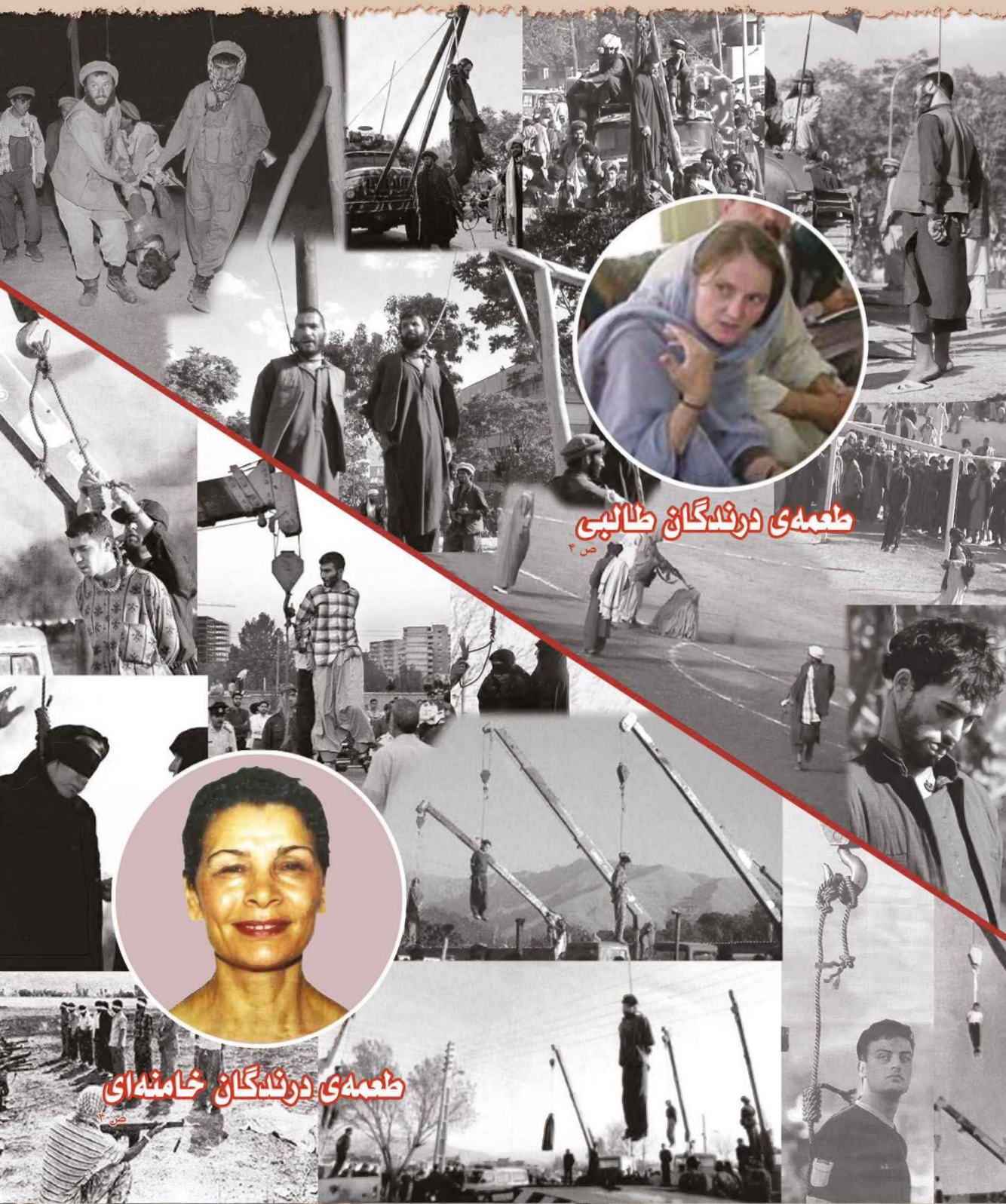
«حرفی در دفاع از حقیقت»
یا تلاشی بی‌شرمانه در توجیه خیانت به ملت؟

اشاره‌ای به مقاله‌ی داکتر محمد عثمان روستارتره کی در «افغان ملت» شماره ۷۴ و ۷۵

Payam-e-Zan (Women's Message)

A Publication of the Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA)

No.60-61 May 2004



طعمه‌ی درندگان طالبی

ص ۴

طعمه‌ی درندگان خامنه‌ای

ص ۳